

اصطلاحات چهارگانه در قرآن

از دیدگاه اهل سنت

مؤلف:

ابو الأعلى مودودی

مترجم:

سامان یوسفی نژاد

عنوان کتاب:	اصطلاحات چهارگانه در قرآن
عنوان اصلی:	قرآن کی چار بنیادی اصطلاحات (اردو)
مؤلف:	ابو الأعلى مودودی
مترجم:	سامان یوسفی نژاد
موضوع:	قرآن - علوم قرآنی و تحقیقات و مطالب قرآنی - تدبر در قرآن
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ ش - شوال ۱۴۳۸ هـ ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

سخن مترجم.....	۱
بیوگرافی مؤلف.....	۱۱
نشأت و تربیت استاد.....	۱۱
وفات پدر.....	۱۲
ورود استاد به عرصه‌ی روزنامه‌نگاری.....	۱۲
ارتباط با شخصیت‌های علمی.....	۱۲
توجه استاد به فرهنگ اسلامی و فرهنگ انگلیسی.....	۱۳
آمادگی استاد برای دعوت به سوی اسلام.....	۱۴
خروج از عزلت.....	۱۴
مجله‌ی ترجمان القرآن.....	۱۴
دوری استاد از پیشنهادهای فریب‌دهنده.....	۱۵
دو موضوع اساسی مورد اهتمام استاد.....	۱۵
رابطه‌ی مودودی و اقبال لاهوری.....	۱۶
هجرت استاد به پنجاب به دعوت اقبال.....	۱۶
تجدید بیعت با خدا و رسول او.....	۱۷
هجرت به سوی مکانی آرام.....	۱۸
قیام پاکستان.....	۱۹
جهاد استاد برای برپایی حکومت اسلامی.....	۲۱
استاد خواستار چهار امر مهم و اساسی برای برپایی حکومت است.....	۲۲
دستگیری استاد.....	۲۳
اتفاق نظر علما سر اصولی که حکومت اسلامی باید بر پایه‌ی آن شکل گیرد.....	۲۳
شیوه‌های حکومت برای فشار بر استاد.....	۲۴

- ادامه‌ی جهاد برای تصویب قانون اسلامی..... ۲۵
- انقلاب مسلمانان بر ضد قادیانی‌ها..... ۲۶
- دستگیری مجدد استاد..... ۲۶
- قانون اسلامی جدید..... ۲۷
- کودتای نظامی..... ۲۷
- موضع‌گیری‌های استاد در دوران حکومت نظامی..... ۲۷
- پیشگفتار چاپ نخست (ناشر عربی)..... ۳۱**
- مقدمه مؤلف..... ۳۳**
- اهمیت اصطلاحات چهارگانه..... ۳۴
- علت حقیقی این فهم نادرست..... ۳۶
- نتایج این فهم اشتباه..... ۳۸
- إله..... ۴۱**
- تحقیق لغوی..... ۴۱
- ضابطه‌ی تشخیص در باب الوهیت..... ۴۹
- استدلال قرآن..... ۵۰
- رب..... ۶۱**
- تحقیق لغوی..... ۶۱
- ۱- تربیت کردن، پروراندن، رشد دادن..... ۶۱
- ۲- جمع کردن، گردآوری نمودن، آماده‌سازی..... ۶۲
- ۳- نگهداری کردن، خوبی کسی را خواستن، رعایت حال کسی را کردن، سرپرستی نمودن..... ۶۲
- ۴- گرانقدر بودن، سیادت داشتن، ریاست کردن، اجرای حکم و دستور، تصرف کردن..... ۶۳
- ۵- تملک..... ۶۴
- استعمال کلمهٔ رب در قرآن کریم..... ۶۵
- معنای اول..... ۶۵
- معنای دوم با تصویری از معنای اوّل..... ۶۶
- معنای سوم..... ۶۶

۶۷.....	معنای چهارم با تصویری از معنای سوم
۶۹.....	معنای پنجم
۶۹.....	تصورات امت‌های گمراه در باب ربوبیت
۷۰.....	قوم نوح <small>عليه السلام</small>
۷۳.....	عاد، قوم هود <small>عليه السلام</small>
۷۳.....	ثمود، قوم صالح <small>عليه السلام</small>
۷۵.....	قوم ابراهیم <small>عليه السلام</small> و نمروذ
۸۱.....	قوم لوط <small>عليه السلام</small>
۸۳.....	قوم شعیب <small>عليه السلام</small>
۸۴.....	فرعون و آل او
۹۷.....	یهود و نصاری
۱۰۱.....	مشرکین عرب
۱۰۴.....	الف) آیات دالّ بر گمراهی نوع اول مشرکان عرب
۱۰۶.....	ب) آیات دالّ بر گمراهی نوع دوم مشرکان عرب
۱۰۷.....	دعوت قرآن
۱۱۷.....	عبادت
۱۱۷.....	تحقیق لغوی
۱۲۱.....	استعمال کلمه‌ی عبادت در قرآن کریم
۱۲۱.....	عبادت به معنای بندگی و اطاعت
۱۲۴.....	عبادت به معنای اطاعت
۱۲۵.....	عبادت به معنای پرستش
۱۲۹.....	عبادت به معنای بندگی، اطاعت و پرستش
۱۳۷.....	دین
۱۳۷.....	تحقیق لغوی
	(۱) چیرگی، قدرت، حکمرانی، فرمانروایی، کسی را به زور به اطاعت واداشتن، به
۱۳۷.....	کارگیری قوه قاهره، به بندگی کشیدن و مطیع‌ساختن

- (۲) اطاعت، بندگی، خدمت کردن، کاملاً در اختیار کسی بودن، فرمانبرداری کردن، پذیرفتن ذلت، خضوع کردن در برابر قدرت و سیطره‌ی فردی خاص ۱۳۹
- (۳) شرع، قانون، طریقت، مذهب، ملت، عادت، آداب و رسوم ۱۴۰
- (۴) مجازات کردن، پاداش دادن، قضاوت کردن، حساب کردن ۱۴۱
- استعمال کلمه‌ی دین در قرآن کریم ۱۴۲
- دین با معنای اول و دوم ۱۴۳
- دین با معنای سوم ۱۴۵
- دین با معنای چهارم ۱۴۷
- دین اصطلاحی جامع و فراگیر ۱۴۸

سخن مترجم

جای تردید نیست که عقیده‌ی صحیح، همان عامل مؤثری است که موقعیت صحیح انسان را در عالم وجود تعیین می‌کند و گام‌های او را در تمام مراحل زندگی استوار می‌سازد؛ زیرا این فقط یک عقیده‌ی صحیح است که می‌تواند هدف و مقصد صحیح را برای انسان مشخص کند و راه مستقیم رسیدن به آن را به وی نشان دهد؛ به ظاهر، باطن، احساسات، رفتار و کردار انسان استقامت بخشد و تمام ابعاد شخصیتی‌اش را به کمال رساند و در جهت صحیح نیز رهنمون شود.

با همه‌ی این اوصاف اگر همین عقیده‌ی صحیح، انحراف یابد ناگزیر اضطراب و بی‌قراری سراسر وجود انسان را فرا می‌گیرد؛ هماهنگی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی شخصیت وی را از بین می‌برد؛ گام‌هایش را سست می‌کند؛ توازن و تعادلش را برهم می‌زند؛ هوش، حواس، رفتار و کردارش را پراکنده می‌سازد و در نتیجه آن وحدتی که باید در ابعاد مختلف هستی انسان حاکم باشد، از زندگی او رخت برمی‌بندد و این همان زمانی است که جاهلیت پا به عرصه می‌گذارد.

عده‌ای ممکن است بپندارند که جاهلیت مختصّ برهه‌ای خاص از زمان و جزیره‌ی العرب بوده‌است و دیگر قابل تکرار نیست؛ اما واقعیت این است که همین عده معنای راستین جاهلیت و حقیقت آن را آن‌چنان که منظور قرآن است، به درستی درک نکرده‌اند؛ زیرا از نظر قرآن، جاهلیت، وضعیت خاصی است که در آن فرد یا جامعه از هدایت الهی امتناع می‌ورزد و در زمینه‌های مختلف زندگی از تسلیم‌شدن در برابر خدای بزرگ سر برمی‌تابد.

﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا آن‌ها حکم جاهلیت را می‌خواهند؟! چه کسی بهتر از الله، برای گروهی که یقین دارند، حکم می‌کند؟!».

برخی نیز ممکن است بگویند: جاهلیت نقطه‌ی مقابل تمدن یا پیشرفت‌های مادی است؛ بنابراین، چون عصر کنونی عصر انفجار اطاعات است، دیگر جاهلیتی هم در آن یافت نمی‌شود؛ اما گمان این گروه هم اشتباه است؛ زیرا بشریت حاضر به رغم

پیشرفت‌های مادی بی‌شمار در عرصه‌ی علم و تکنولوژی، بازهم به معنای واقعی کلمه در جاهلیت به سر می‌برد و می‌توان آن را به نوعی «جاهلیت نوین» یا «جاهلیت علم» نامید.

با این وصف به هنگام مقایسه‌ی جاهلیت قبل از اسلام و جاهلیت نوین، به خوبی در خواهیم یافت که:

جاهلیت قدیم، ساده، مختصر و دقیقاً شبیه زنگ آهنی بود که با کمی صیقل دادن و سمباده کشیدن از بین می‌رفت؛ در حالی که جاهلیت نوین به حدی در پیکره‌ی جوامع نفوذ کرده است که می‌توان آن جوامع را به دندان کرم خورده‌ای تشبیه کرد که ریشه‌اش کاملاً پوسیده است و برای ترمیم چاره‌ای جز کشیدن آن وجود ندارد. به خاطر همین سادگی جاهلیت قبل از اسلام بود که بسیاری از مردمان آن دوران با یک بار شنیدن آیات قرآن پرده‌های جهل از جلوی چشمان‌شان کنار می‌رفت و نور حقیقت را دیده و به آن ایمان می‌آوردند؛ اما مردمان عصر جاهلیت نوین با وجود این همه علم و پیشرفت که آیاتی از آیات آفاق و انفس خدای بزرگ است، خود را چنان به نادانی می‌زنند که گویا می‌خواهند با پف کردن چراغ حقیقت را خاموش کنند. و بر این اساس مشاهده می‌کنید که جاهلیت نوین تا چه اندازه برای بشریت، مهلک و خطرناک است.

جاهلیت علم همچنین می‌کوشد که وانمود کند حوزه‌ی دین هیچگاه از حدود وجدان و عقیده فراتر نمی‌رود و جایگاه آن فقط صومعه‌ها، عبادتگاه‌ها و مساجد است و نه مسایل مهم زندگی انسان همچون اقتصاد، سیاست، علم، هنر و... آشکارا اعلام می‌کند: این فقط انسان است که باید در مورد شیوه‌ی زندگی خود تصمیم بگیرد نه هیچکس دیگر و نه حتی خدای بزرگ؛ و این درحالیست که دین در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها دو جزء مهم و اساسی داشته است: **عقیده و شریعت**.

- **عقیده** در کلیه‌ی ادوار و اعصار ثابت و تغییرناپذیر بوده و هست و روح این عنصر عبارتست از اینکه: آفریدگار جهان و معبود انسان، خدای سبحان است (هرچند که صور و اشکال عبادت هر دین و آیینی متناسب با همان دین و آیین بوده است). این اصل ثابت برای همه‌ی پیامبران بوده‌است، از حضرت نوح علیه السلام گرفته تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به سوی یک مسأله‌ی واحد دعوت می‌کردند:

﴿يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الاعراف: ۵۹]

«ای قوم من! الله را بپرستید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست»

حقیقت و جوهره‌ی این دعوت، علت مبعوث شدن پیامبران به سوی امت‌ها را به خوبی مشخص می‌سازد؛ به این ترتیب که مردمان عصرهای جاهلی با گذشت زمان در ایجاد صحیح رابطه‌ی صحیح الوهیت با خداوند دچار انحراف می‌شدند و خداوند نیز برای ترمیم چنین رابطه‌ای پیامبران را به میان ملت‌های مختلف می‌فرستاد.

رابطه‌ی الوهیت که مشرکان در آن شرکائی را برای خداوند قرار می‌دادند، دو رکن اساسی و مهم دارد: «فریادرسی و فرمانروایی». اما چرا مردم در رابطه‌ی الوهیت و رکن فریادرسی دچار انحراف می‌شدند؟ علت این امر روشن است: در انسان فطرتاً حس پرستش وجود دارد و به هر نحو ممکن درصدد است این نیاز خود را برطرف سازد و چون دوست دارد که پرستش خود را با بوسیدن و نوازش معبود خویش ابراز کند و خدای بزرگ نیز در پس پرده‌های غیب است و کسی او را ندیده و صدایش را نشنیده است، به همین سبب انسان در طول تاریخ همواره برای ارضای روانی خود بت می‌ساخت و در برابرش به سجده می‌افتاد؛ برایش قربانی می‌کرد؛ در مواقع حاجت و نیاز او را به فریاد می‌خواند و طلب کمک و یاری می‌کرد؛ در مواقع حاجت و نیاز او را به فریاد می‌خواند و طلب کمک و یاری می‌کرد؛ زیرا برای انسان بسیار سخت بود معبودی را بپرستد که تا به حال یک بار هم او را ندیده است. در نتیجه، تمام محبت خود را به بتی ناچیز و حقیر اختصاص می‌داد و به جای اینکه خدای کاینات و مسبب واقعی را به دعا بخواند، از اله زمینی خود یاری می‌خواست.

اینگونه بود که خداوند پیامبران را مبعوث می‌فرمود تا واسطه‌هایی را (یا شرکایی) که باعث قطع این ارتباط مستقیم شده بودند، از میان بردارند و به مردم یادآوری کنند که این رابطه را باید بی‌واسطه با خدای خود برقرار کنند و هرچه را که می‌خواهند مستقیماً از او بخواهند. مردم عصرهای جاهلی به همین شکل نیز در رکن فرمانروایی به انحراف دچار شدند و به جای اطاعت از دستورات الهی، انسان‌هایی همانند خود را خدای خویش ساخته بودند؛ از اوامر و نواهی آنان تبعیت محض می‌کردند و حلال‌شان را حلال و حرام‌شان را حرام می‌دانستند؛ اما براساس دیدگاه الهی چنین تبعیت و اطاعتی برخلاف روندی است که در سراسر کاینات جریان دارد؛ زیرا همه‌ی موجودات جهان از سر اختیار یا اجبار، مطیع فرامین الهی‌اند و انسان نیز چون از سایر موجودات این جهان جدا نیست، نباید از چنین امری مهم مستثنی باشد؛ به همین دلیل، خداوند پیامبران را با این رسالت به سوی مردم می‌فرستاد که به آنان هشدار دهند هرچه

سریع‌تر خود را با جریان هستی هماهنگ سازند و به سوی اطاعت از خدای واحد قهار بازگردند.

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا (کافران) جز دین الله را می‌جویند؟ حال آنکه هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او باز گردانده می‌شوند».

- **شریعت** همواره با رشد و تکامل مردم همگام بوده است و با توجه به مقتضیات زمان و مکان متحول شده است؛ زیرا انسان موجودی است که همیشه در مسیر رشد و ترقی است و در هر زمانی با مسایل جدیدی روبرو می‌شود؛ لذا خدای متعال شریعت پیامبران اولوالعزم را به گونه‌ای وضع می‌نمود که پیامبران تبلیغی پس از پیامبران تشریحی براساس اصول و قواعد ثابت شریعت، حکم خدای متعال را در هر موردی بیان کنند. این ویژگی شریعت یعنی انعطاف‌پذیری آن با شرایط زمان و مکان، در دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به اوج و کمال خود رسید؛ اما با یک تفاوت بسیار مهم و آن اینکه پس از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد که اصول ثابت شریعت را در مورد هر مسأله‌ای اعمال و حکم خدای متعال را بیان کند؛ اما خدای بزرگ هرگز دین خود را که حق راستین است، به حال خود رها نکرد، بلکه چنین وظیفه‌ی خطیری را به مجتهدان و فقهای امت که وارثان قرآن و سنت پاک نبوی‌اند محول نمود تا در هر زمان و مکانی شریعت خدای متعال را عملاً اجرا کنند.

همانگونه که گفتیم عقیده‌ی صحیح، هدف و مقصد صحیح می‌سازد و انسان را در توازن و تعادل نگاه می‌دارد؛ اما عقیده‌ی منحرف به جاهلیت منجر می‌شود و انسان را از راه حق و حقیقت به بیراهه‌ی جهل و نادانی می‌برد. به این ترتیب در اینجا دو سؤال مهم مطرح می‌شود که پاسخ به آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد: نشانه‌های جاهلیت چیست؟ و چگونه می‌توان جاهلیت را از بین برد؟

در جواب سؤال اول باید گفت که براساس آیات قرآن کریم نشانه‌های جاهلیت پنج تا هستند که عبارتند از: عدم ایمان حقیقی به خدا، عدم تسلیم شدن در برابر احکام او،

پیروی از هوی و هوس، وجود طاغوت و تسلیم‌شدن در برابر شرایع و قوانین او و در نهایت سرازیرشدن در مسیر شهوات که تمام این موارد در جوامع گوناگون به نوعی دارای شدت و ضعف هستند و در هر جامعه‌ای یافت شوند آن جامعه، جامعه‌ای جاهلی خواهد بود. اما پاسخ سؤال دوم؛ سنت الهی بر این قرار گرفته است که جاهلیت را با هدایت خود و از طریق فرستادگانش از بین ببرد.

﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸].

«گفتیم: همگی از آن فرود آیید! پس هر گاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد». اما هرگز نباید فراموش کرد هیچ قومی مادام که عزم تغییر سرنوشت خود نکند، خداوند نیز آنان را هدایت نمی‌کند.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾ [الرعد: ۱۱].

«بی‌گمان الله حالت (و سرنوشت) هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، تا وقتی که آنان آنچه را که در ضمیرشان است، تغییر دهند».

خدای متعال به همین منظور پس از هبوط آدم و حوا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بر زمین، هرکجا و هر زمانی که انحرافی در عقیده و عمل فرزندان‌شان روی می‌داد، یکی از پیامبران خود را برای بازگرداندن آنان به راه حقیقت و جاده‌ی اعتدال به سوی‌شان می‌فرستاد تا اینکه سرانجام پس از کتاب‌های آسمانی بی‌شمار و بعد از تورات و انجیل نوبت به قرآن رسید. پس از نزول قرآن خدای سبحان برای همیشه پرونده‌ی وحی را بست و به ارسال پیامبران جدید پایان داد؛ زیرا در زمان نزول آخرین وحی آسمانی، بشر به این پختگی رسیده بود که از پیام الهی به دقت نگهداری کند و برخلاف سایر امت‌ها (همانند یهودیان و مسیحیان) از به‌وجودآمدن تحریف در قرآن جلوگیری کند و چون عقیده نیز امری ثابت است و توسط هدایت الهی بیان می‌شود و قرآن - این آخرین هدایت الهی - برخلاف سایر کتب از تحریف مصون است، دیگر هیچ احتیاجی به تجدید وحی و هدایت خداوندی نبود. اما اینکه چرا به نبوت پایان داده شد، بازهم روشن است زیرا آن برهه از زندگی بشر را به نوجوانی می‌توان تشبیه کرد که تازه به سن رشد رسیده است به گونه‌ای که این قدرت را یافته باشد بر روی پاهای خود بایستد و دیگر نیازی به مراقبت‌های کودکانه‌ی پدر و مادر خود نداشته و شخصاً بتواند مشکلاتش را

حل کند. زمانی هم که پیامبر ﷺ در میان قوم عرب به رسالت مبعوث شد بشریت چنین وضعیتی داشت؛ چون این توانایی را یافته بود که حق را از باطل تشخیص دهد و راه سعادت و شقاوت خود را بشناسد؛ لذا دیگر نیازی نبود که پس از آنحضرت، پیامبر جدیدی فرستاده شود؛ زیرا یک پدر تا زمانی دست فرزند خود را می‌گیرد که بچه باشد و به تنهایی نتواند مشکلاتش را حل کند. ممکن است گفته شود که انسان بزرگ هم دچار خطا و اشتباه می‌شود آیا دیگر احتیاجی به کمک و یاری ندارد؟ چرا نیاز دارد؛ اما تفاوت یک کودک و انسان بالغ در این است که کودک اگر به زمین بیفتد خود به تنهایی نمی‌تواند بلند شود، اما انسان بزرگ اینگونه نیست و به راحتی می‌تواند دست خویش را تکیه کند و از زمین برخیزد. بشریت در حال حاضر نیز با تکیه بر وحی الهی - که از تحریف مصون مانده است - به آسانی قادر است از جای خود برخیزد و گرد و غباری که لباس‌هایش را با افتادن بر زمین جاهلیت آلوده کرده است، بتکاند و زخم‌هایش را درمان کند و به راه حق و حقیقت ادامه دهد. بازهم ممکن است پرسش دیگری به ذهن خطور کند و آن این است که پیام رسول اکرم ﷺ فقط به امت اسلام رسیده است، آیا سایر امت‌ها احتیاج به پیامبر ندارند؟ وظیفه‌ی هدایت آن‌ها بر عهده‌ی کیست؟

در پاسخ باید گفت که خدای بزرگ این ممت را بر امت اسلام نهاده است که وظیفه‌ی خطیر هدایت سایر امت‌ها و ملت‌ها بر عهده‌ی او باشد تا با نور قرآن همانند پیامبری جدید دعوت اسلام را به گوش جهانیان برساند؛ چنان‌که این موضوع را پس از فوت نبی اکرم ﷺ به عینه مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه صحابه‌ی کرام ﷺ با فتح سرزمین‌های مختلف، انسان‌ها را از تاریکی‌های جاهلیت به سوی نور اسلام و قرآن رهنمون می‌ساختند:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌نمائید، و به الله ایمان دارید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

«و همچنین شما را اُمّت میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید، و پیامبر هم بر شما گواه باشد».

اما آیا اُمّت اسلام برای همیشه از جاهلیت مصون است یا امکان انحراف و لغزش در مسیرش هست؟

اگر نخستین آیهی فوق را بنگرید، می‌بینید که خدای متعال این اُمّت را زمانی بهترین امت‌ها می‌داند که امر به معروف و نهی از منکر کند و به خدای بزرگ ایمان کامل داشته باشد؛ ولی اگر این طور نباشد دقیقاً مصداق بارز این ضرب المثل خواهد بود که می‌گوید: «هرچه بگندد نمکش می‌زنند. وای به روزی که بگندد نمک».

اُمّت اسلام که هم اکنون ۱۴۲۶ سال از عمرش می‌گذرد، شاهد سخت‌ترین لحظات طول حیات خویش است. اُمّتی که زمانی کیاسره و قیاصره‌ی ایران و روم را به زانو درآورد، در حال حاضر آماج شدیدترین حملات صلیبی - صهیونیستی از زمان بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ قرار گرفته است؛ بمب‌های چند تُنی بر سرش فرو می‌ریزند؛ زنان و کودکانش را به خاک و خون می‌کشند؛ سرزمین‌هایش را اشغال می‌کنند؛ سرمایه‌اش را به تاراج می‌برند و در این میان هیچ کاری از دستش برنمی‌آید، جز اینکه دستان خود را به سوی خدای کعبه دراز کند و از او کمک بخواهد. به راستی علت این همه ضعف و سستی چیست؟ و چرا مسلمانان با جمیعتی بیش از یک میلیارد نفر بازپچه‌ی عده‌ای قلیل یهودی قرار گرفته‌اند؟! انسان‌های کینه‌توزی که تمام دنیا را با پول و سرمایه و تفکر خود به فساد و جاهلیت کشانده‌اند و در کمترین زمان ممکن، کفر خود را در سراسر دنیا پخش می‌کنند؟!

همه‌ی ما مسلمانان معتقدیم که در هیچ نقطه‌ای از این کائنات پهناور اتفاقی نمی‌افتد، جز اینکه بر طبق سنتی از سنت‌های الهی است؛ اما واقعاً دچار چه اشتباه بزرگی شده‌ایم که این چنین مستحق این سُنّت بسیار تلخ خداوندی قرار گرفته‌ایم که دشمنان‌مان از هرسو بر ما حمله‌ور می‌شوند؟!

با مقایسه‌ی دوران صدر اسلام و عصر حاضر به خوبی می‌توانیم این سؤال را پاسخ دهیم. آری! از زمانی که اُمّت اسلام، قرآن - این بزرگ‌ترین سلاح خود - را بر زمین گذاشت به کلی دگرگون شد؛ ایمانش به ضعف گرایید و امر به معروف و نهی از منکر را حتی برای خودش نیز به بوت‌هی فراموشی سپرد. اکنون شما خود قضاوت کنید: اُمّتی

که این چنین خلع سلاح شده باشد چگونه ممکن است آماج تیرهای کشنده‌ی دشمنانش قرار نگیرد؟!

﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾ [النساء: ۱۰۲].

«کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌های و متاع‌های خود غافل شوید؛ پس یکباره بر شما یورش برند».

این آیه وصف حال و وضع ماست، اگر یک سلاح کوچک را بر زمین بگذاریم. تصور کنید هنگامی که قرآن را بر زمین بیندازیم، دشمنان چگونه ما را همچون گرگ‌های درنده و گرسنه پاره پاره خواهند کرد!

امت اسلام مادام که از قرآن فاصله گرفت همه چیزش را از دست داد؛ ایمانش، اقتدارش، شوکتش...؛ تا اینکه سرانجام ویروس خطرناک جاهلیت و فساد در پیکره‌اش نفوذ کرد؛ به گونه‌ای که در حال حاضر چنان بیمار و رنجور شده که حتی نای دورساختن مگس‌ان طماع و کینه‌توزی که بر زخم‌هایش نشسته‌اند، را ندارد و به حدی درمانده گشته‌است که اگر سنت الهی بر جاودانگی این امت قرار نمی‌گرفت، سال‌ها پیش از صفحه‌ی روزگار پاک می‌شد.

تعامل ما مسلمانان امروز با قرآن بیش از آنکه به قصد فهم آیات قرآن و تدبیر در معانی آن باشد به صورت رفتاری مقدس مآبانه درآمده است، درحالی که خود قرآن بسیار به تدبیر نکردن در آیاتش هشدار می‌دهد:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایشان قفل‌هاست؟!».

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [ص: ۲۹].

«کتابی است پر برکت، که آن را بر تو نازل کردیم، تا در آیاتش تدبیر کنند، و خردمندان پند گیرند».

ولی ما متأسفانه به جای تلاوت قرآن کریم در صبحگاهان و شامگاهان و تفکر در آیاتش آن را به گورستان‌ها برده‌ایم و به جای زندگان برای مردگان می‌خوانیم و صدای زیبای قاریان آن را تداعی‌کننده‌ی مرگ و سیاهی و قبر و قبرستان ساخته‌ایم؛ درحالی

که برعکس، قرآن موسیقی و ترنم حیات و زندگی است و سرود حماسی امتی است که زمانی در پرتو نور آن پهنه‌ی شرق و غرب عالم را به زیر سلطه‌ی خود درآورد.

مسلمانان صدر اسلام کجا و ما مسلمانان عصر حاضر کجا! قرآن زمزمه‌ی همیشگی آنان بود؛ ولی ما تا زمانی که عزیزانمان دار فانی را وداع نگویند به یاد قرآن نمی‌افتیم. قرآن، این کتاب بزرگی الهی، را به جای اینکه در بهبود حال خود، جامعه و حتی جهان به کار گیریم، صرفاً تزئین بخش سفره‌ی هفت‌سین و عروسی ساخته‌ایم و همانند کتاب فالگیران به آن تفأل می‌زنیم. ممکن است عده‌ای بگویند قرآن، کلام الهی است و جنبه‌ی تبرک دارد؛ اما واقعاً تا چه اندازه قرآن را در زندگی خود وارد و به دستوراتش عمل کرده‌ایم تا اینکه این مسائل در حاشیه باشد؟!

ما متأسفانه به فرع چسبیده و اصل را فراموش کرده‌ایم و از یاد برده‌ایم که کلام الهی برای شنیدن آیات آن و اطاعت محض از دستوراتش است، نه فقط برای سوگندخوردن به آن.

اگر به راستی به دستورات قرآن عمل کرده‌ایم چرا در جوامع اسلامی این همه آمار دزدی، رشوه، کلاهبرداری، فساد، فحشا، نیرنگ، دروغ، خیانت، ترس، بدعت و معصیت زیاد است؟ اینگونه می‌خواهیم دنیایی را اصلاح کنیم؟! تمام این مسائل حکایت از آن دارد که جاهلیت به شدت در درون جوامع اسلامی ریشه دوانده است و امت اسلام فقط نامی را با خود حمل می‌کند که از پدرانیش به ارث برده است.

تمام این مصایب به یک طرف، بدتر از آن‌ها اینکه امت سالیان متمادی است که با زبان قرآن خود چنان بیگانه گشته است که گویی اصلاً آن را متوجه نمی‌شود. آیا تا به حال با خود اندیشیده‌ایم افرادی همچون بلال، یاسر، عمار و سمیه که فقط چند آیه از قرآن را شنیده بودند، چگونه به چنان حدی از ایمان و یقین رسیدند که زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها حتی برای لحظه‌ای هم حاضر نشدند از اسلام و قرآن برگردند؟! درحالی که ما مسلمانان با این همه قرآن‌های زیبا و کتب تفسیر فراوان بازهم در فهم مفاهیم قرآنی دچار مشکل هستیم و شنیدن آیات آن در ما هیچ تأثیری نمی‌گذارد و در دل ما آب از آب تکان نمی‌خورد؟!

به راستی که سؤال‌ها زیاد است و همه‌ی آن‌ها جای تأمل و تفکر دارد...

آنچه هم اکنون پیش روی شما است، ثمره‌ی سال‌ها تحقیق و تفحص مردی است که به خوبی دریافته بود ریشه‌ی این همه مصیبت چیست و اَمّت اسلام از چه دردی رنج می‌برد و چگونه باید آن را التیام بخشید؛ به همین خاطر، با تلاشی خستگی‌ناپذیر و جهادی هدفمند برای بازگرداندن اَمّت به راه حق و صواب، کوشش‌های بسیار کرد و در این راه سختی‌ها و مرارت‌های فراوان به جان خرید. استاد مودودی کلید حلّ مشکل را پیدا کرده بود و خوب می‌دانست که برای اصلاح اَمّت از چه راهی باید وارد شد؛ لذا پس از جستجوی فراوان در آیات قرآن کریم متوجه شد که مسلمانان در فهم چهار اصطلاح اساسی و مهم قرآن دچار مشکل‌اند؛ به گونه‌ای که پیام عظیم قرآن در نظر آنان بسیار محدود شده است. این چهار اصطلاح محوری قرآن اِله، رب، دین و عبادت هستند که فهم صحیح آن‌ها رسوبات جاهلی را از دل‌ها زدوده و به تمام اعمال انسان معنا و مفهوم خاصی می‌بخشد؛ به نحوی که با درک درست این چهار اصطلاح، انسان ضمن شناخت خدای خود به خوبی، خواهد توانست که رابطه‌اش را با اِله و رب خود به طور صحیح تنظیم کند، دین خود را خالصانه برای او قرار دهد و همواره او را عبادت کند.

لازم می‌دانم که خدمت خوانندگان عزیز عرض کنم که این کتاب قبلاً توسط مرحوم سید جواد هشترویدیان در سال ۱۳۴۱ هـ. ش به فارسی ترجمه شده بود و اینجانب با نهایت احترامی که برای ایشان قایل هستم، چون در ترجمه‌ی کتاب نارسایی‌هایی مشاهده کردم درصدد برآمدم که این کتاب ارزشمند را - که در نوع خود بی‌نظیر است - دوباره به فارسی برگردانم و در ترجمه‌ی آیات آن از یکی از بهترین تفاسیر و ترجمه‌های قرآن به زبان فارسی بهره بگیرم؛ به همین منظور تفسیر نور دکتر مصطفی خرم‌دل را برگزیدم، تا محل اطمینان و اعتماد خوانندگان محترم باشد. در پایان بر خود لازم می‌دانم که از راهنمایی‌های استاد ارجمندم جناب آقای دکتر محمد عادل ضیائی در زمینه‌ی ترجمه‌ی این اثر کمال تشکر را داشته باشم.

سامان یوسفی نژاد

تهران اردیبهشت سال ۱۳۸۴ هجری شمسی

موافق با ربیع الاول سال ۱۴۲۶ هجری قمری

بیوگرافی مؤلف^(۱)

استاد ابوالاعلی مودودی در سال ۱۹۰۳ م در شهر اورنگ آباد - یکی از شهرهای ایالت مسلمان‌نشین حیدرآباد دکن هندوستان - در خاندانی شریف، اصیل و معروف به علم، ورع و تقوا دیده به جهان گشود. نسب این خاندان به جدّ بزرگ مودودی‌ها یعنی قطب الدین مودود، شیخ طریقه‌ی چشتی، برمی‌گردد. این خاندان یکی از آن چند شاخه‌ی بزرگ مودودی‌ها است که در نیمه‌ی آخر قرن نهم هجری در عهد اسکندر لوده‌ی از هرات افغانستان به هندوستان مهاجرت کردند. شیخ این شاخه از طریقه‌ی چشتی‌ها، ابوالاعلی مودودی نام داشت. این خاندان در طول مدّت اقامت در هندوستان، همواره در بین مردم به کناره‌گیری از دنیا و پایبندی به زهد و تقوا معروف بوده و هستند؛ به همین دلیل سید احمد حسن (پدر استاد)، فرزند خویش را پس از تولد، هم نام جدّ بزرگ این طریقه، ابوالاعلی نام نهاد.

نشأت و تربیت استاد

استاد مودودی علوم ابتدایی (همچون عربی، قرآن، حدیث، فقه و زبان فارسی) را از محضر پدر بزرگوارش آموخت و نزد او کتاب **موطأ** امام مالک را نیز از بر کرد. علاوه بر این، سید احمد حسن به اخلاق و آداب و رسوم فرزند خویش اهتمام فراوان داشت و به نحو احسن در تربیت او کوشید.

استاد مودودی بعدها برای ادامه‌ی تحصیل در شهر اورنگ آباد، وارد دبیرستان شد و تحصیلات خود را از سال دوم شروع کرد و به خاطر هوش و ذکاوت خاصی که داشت، در سن چهارده سالگی از دبیرستان فارغ التحصیل شد. سید احمد حسن در ابتدا به وکالت اشتغال داشت، اما به توصیه‌ی یکی از صالحان خاندان مودودی وکالت را رها کرد و در خانه به ذکر و دعا و عبادت مشغول گردید که این خود باعث تضعیف بنیة مالی وی شد و دیگر نتوانست در اورنگ آباد اقامت کند؛ بنابراین، از آنجا

۱- این شرح حال برگرفته از کتاب «الإمام ابوالاعلی المودودی، دعوت - حیات - جهاد» تألیف خلیل احمد الحامدی است.

رهسپار شهر بهوپال شد و ابوالاعلی و مادرش را تا پایان تحصیلات فرزندش در حیدرآباد ترک کرد.

وفات پدر

استاد مودودی - هم چنان که خود بعدها تعریف می کرد - در ایام زندگی در شهر اورنگ آباد در فقر مالی شدیدی به سر می برد. خانه‌ی آنان پانزده کیلومتر از دارالعلوم دور بود و هر روز با پای پیاده این مسیر را دو بار طی می کرد. گاهی اوقات نیز پیش می آمد که چیزی برای خوردن نداشت. این وضعیت شش ماه ادامه داشت تا اینکه پدر در اثر ابتلا یک بیماری فلج شد و به کلی خانه نشین گشت. استاد نیز درس و مدرسه را رها کرد و همراه با مادرش رهسپار بهوپال شد و در آنجا تا زمان فوت پدر (۱۹۱۷ م) کمر به خدمت او بست.

ورود استاد به عرصه‌ی روزنامه‌نگاری

استاد مودودی بعد از رحلت پدر سختی‌ها و مصایب فراوانی به چشم دید و دریافت که اکنون وقت آن فرا رسیده است که برای خویش کار و باری دست و پا کند و از این وضع ناخوشایند رهایی یابد؛ به همین منظور از شهری به شهر دیگر سفر می کرد تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۱۸ م به شهر بجنور هندوستان رسید.

او به واسطه‌ی تبحر در زمینه‌های ادبیات، تألیف و ترجمه، حرفه‌ی روزنامه‌نگاری را برگزید و ابتدا به روزنامه‌ی المدینة و بعد از یک ماه و نیم به هفته‌نامه‌ی تاج پیوست. در آن زمان هندوستان متأثر از جنبش‌های سیاسی و در رأس آن‌ها جنبش «محافظت از خلافت اسلامی» بود. استاد در روزنامه‌ی تاج با قلمی آتشین مقاله می نوشت و احساسات و عواطف مسلمانان را به شدت تحریک می کرد. کار وی فقط به همین حد ختم نمی شد، بلکه در جنبش «محافظت از خلافت اسلامی» نیز فعالانه شرکت داشت.

ارتباط با شخصیت‌های علمی

فعالیت‌های استاد در جنبش محافظت از خلافت، این فرصت خوب را برایش فراهم ساخته بود تا بتواند با شخصیت‌ها و رهبران بزرگ سیاسی هندوستان همچون شیخ

کفایة الله دهلوی، مفتی هندوستان و شیخ احمد سعید مشهور ارتباط برقرار و با آنان دیدار کند.

اخلاق متین، هوش سیاسی، توانمندی‌های شگفت‌انگیز و سبک زیبای روزنامه‌نگاری استاد مودودی، تعجب و تحسین این دو عالم بزرگوار را که از مهم‌ترین رهبران «جمعیه العلمای» هند بودند، برانگیخته بود.

در اوایل سال ۱۹۲۱ م جمعیه العلماء نخستین روزنامه‌ی خود را با عنوان **المسلم** منتشر ساخت و مودودی ۱۷ ساله رییس بخش تحریریه‌ی آن شد. انتشار **المسلم** تا سال ۱۹۲۳ م ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۲۴ جمعیه العلماء تصمیم گرفت روزنامه‌ی دیگری با عنوان **الجمعیه** منتشر سازد؛ با این هدف که سخنگوی مکتوب این جمعیت و بیانگر آراء و نظرات جماعت دیوبند باشد. استاد مودودی بازم به عنوان رییس تحریریه انتخاب شد و این کار را تا سال ۱۹۲۸ م ادامه داد.

توجه استاد به فرهنگ اسلامی و فرهنگ انگلیسی

اقامت استاد مودودی در دهلی نو افق‌های فراوانی از فرهنگ و معارف بر وی گشود که این خود وسیله‌ای شد تا سال‌های ۱۹۲۱ الی ۱۹۲۸ میلادی را به تعمق در علوم اسلامی و بهره‌گیری از منابع فرهنگی شهر دهلی که تنی چند از نخبگان علم و دعوت در آنجا حضور داشتند، اختصاص دهد.

استاد ضمن کار در مجله نزد ادیب روشنفکر شیخ عبدالسلام نیازی علوم معانی، بلاغت و آداب عربی را نیز آموخت. هم‌چنان که در نزد محدث معروف، **اشفاق الرحمن** کاندهلوی **جامع ترمذی** و **موطأ** امام مالک را خواند و علم تفسیر، فقه و منطق را از شیخ شریف الله خان آموخت.

مودودی، با هوش و ذکاوت خاصی که داشت زبان انگلیسی را هم در ظرف چهار ماه آموخت و به واسطه‌ی آن دید جامعی از فرهنگ انگلیس، تاریخ، فلسفه و علوم اجتماعی غرب پیدا کرد و این خود عاملی شد تا به خوبی بتواند فرهنگ اسلامی و فرهنگ عصر جدید را باهم مقایسه کند.

استاد در خلال چهار سال فعالیت در روزنامه‌ی **الجمعیه** به عنوان سردبیر، با شور و اشتیاق فراوان از اسلام و مسلمین آن هم با اسلوبی واقع‌گرایانه و مستدل دفاع می‌کرد و این مهم برایش مقدور شد که در شماره‌های پیاپی روزنامه‌ی **الجمعیه** دو

کتاب ارزشمند خود را با عنوان «منبع نیروی یک مسلمان» و «جهاد در اسلام» به چاپ رساند تا آنجایی که تحسین محافل بزرگ علمی را برانگیخت و رواج فراوانی یافت.

آمادگی استاد برای دعوت به سوی اسلام

مودودی بعد از تألیف دو کتاب «جهاد در اسلام» و «منبع نیروی یک مسلمان» به کلی از حرفه‌ی رونامه‌نگاری کناره گرفت و دهلی را به سمت حیدرآباد دکن ترک گفت و در آنجا با یک سری کارهای ساده و پیش پا افتاده معاش خود را تأمین می‌کرد. استاد در این دوران بیشتر وقت خود را صرف مطالعه می‌کرد تا خود را برای دعوت به سوی اسلام در عصری پر از اندیشه‌ها و جریان‌های فکری آماده سازد؛ عصری که در آن بر هر دعوتگر مصلحتی لازم است به زاد و توشه‌ی علم کاملاً مجهز باشد و با برهان و استدلال نظر و سخن خود را به کرسی بنشاند.

خروج از عزلت

استاد سرانجام درحالی که کوله باری از علم و تقوا به همراه داشت، از عزلت خود خارج شد و همزمان با آن سرپرستی اداره‌ی مجله‌ی ترجمان القرآن را در سال ۱۹۳۳م به عهده گرفت و از طریق آن مجله با عزمی استوار و شیوه‌ای منحصر به فرد دعوت خود را ارایه داد؛ به گونه‌ای که ضمائر خفته‌ی انسان‌ها را بیدار می‌کرد و به رکودی که در افراد به وجود آمده بود، حرکت می‌بخشید.

مجله‌ی ترجمان القرآن

استاد مودودی در اداره‌ی مجله تک و تنها بود و همه‌ی مسئولیت‌ها را یک تنه برعهده داشت؛ همزمان سرمقاله‌ها و مقاله‌ها را می‌نوشت و به سؤال‌های رسیده نیز پاسخ می‌داد؛ برای چاپ مجله به چاپخانه رجوع می‌کرد و شخصاً تمام مجلداتش را دسته‌بندی می‌کرد؛ بر آن‌ها تمبیر می‌زد و به اداره‌ی پست می‌برد و عنوان مشترکین را بر روی بسته‌های پستی می‌نوشت و همه‌ی آن‌ها را ارسال می‌کرد. لذا دعوت استاد در اوایل آن دو رکن داشت: مودودی و مجله.

دوری استاد از پیشنهادهای فریب‌دهنده

نخست وزیر دولت ولایت حیدرآباد دکن از طریق شیخ مناظر الاحسن گیلانی به استاد پیشنهاد کرد که حکومت آماده است تا او را به عنوان استاد در دانشکده‌ی عثمانیه در برابر حقوق ۸۵۰ روپیه در ماه (که در آن سال‌ها مبلغی هنگفت بود) به استخدام خود درآورد. استاد این پیشنهاد را رد کرد و ضمن تشکر از لطف و محبت آنان گفت: دعوت را هرگز نمی‌فروشم و بر سر اسلام چانه‌زنی نمی‌کنم!

برادر استاد، ابوالخیر مودودی می‌گوید: «به سهم خود برای متقاعد ساختن وی به پذیرش این پیشنهاد جهد وافری به خرج دادم تا از این وضعیت نابسامان رهایی یابد؛ اما هیچ نتیجه‌ای نداشت».

استاد از سال ۱۹۳۲م تا آخرین لحظات حیات مبارکش به جز زمان‌هایی که مجله‌ها به محاق توقیف سپرده می‌شدند، به چاپ و انتشار آن‌ها اهتمام کامل داشت. استاد مودودی مباحث و مسایل مهمی را در مجله مطرح می‌کرد که دربرگیرنده‌ی تمام ابعاد مهم اسلام بود؛ حتی تمدن غرب را برای افکار مادگیرا و اندیشه‌های منحرف آن شجاعانه نقد می‌کرد.

دو موضوع اساسی مورد اهتمام استاد

مودودی در مدت این نه سال توانست به دو امر مهم پردازد:

نخست: تمامی اشکال جاهلیت را از قدیم گرفته تا انواع جدید آن به دقت مورد بحث و بررسی قرار داد و نتایج نفوذ جاهلیت در پیکره‌ی جوامع اسلامی در گذشته و حال را کاملاً آشکار ساخت و با دیدی نقادانه و پژوهشگرانه مضرات و خطرات آن را بر اندیشه و اخلاق و اجتماع مسلمانان تجزیه و تحلیل کرد و در عین انتقاد از مذاهب فقهی به صورتی کاملاً علمی به همان شکل نیز داعیان جمود و تقلید، مدعیان اجتهاد مطلق، دعوتگران رهایی از دین، دین‌فروشان، منکرین حجیت سنت و متساهلان در آن را آماج نقد خویش قرار می‌داد. این غربال‌گری‌ها، پاک‌سازی‌ها، انتقادات و اصلاحات صرفاً به این هدف انجام می‌شد تا جمودی را که در فکر و اندیشه‌ی صاحب‌نظران و علما ریشه دوانده و منجر به فهم اسلام به صورتی مبهم و ناصحیح فهم شده، از بین ببرد.

دوم: استاد نظام حیات در اسلام را با الهام از کتاب خدا و سنت پیامبر بزرگوار او با اسلوبی عقلی، مستدل و خالی از هرگونه عیب و نقصی تشریح و عقیده‌ی راستین اسلامی و دیدگاه‌های آن در مورد انسان و جهان، فلسفه‌ی اخلاق، عبادات و حکمت‌های نهفته در آن، پایه‌های تمدن و مدنیت بشر، ارکان اقتصاد، جامعه و سیاست، نظام تعلیمی و تربیتی سازگار با طبیعت انسان و چگونگی حل مشکلات دنیوی انسان‌ها را در گذشته و حال به خوبی بیان کرد.

رابطه‌ی مودودی و اقبال لاهوری

از جمله افرادی که عنایت خاصی به مجله‌ی استاد مودودی و دعوت منحصر به فردش داشت، دکتر اقبال لاهوری بود. وی در مورد مودودی می‌گفت: «این مرد دین پیامبر خدا ﷺ را با قلمی که به خواست خدای متعال مورد تأیید آنحضرت است، عرضه می‌دارد». اقبال نیز به نوبه‌ی خود با اشعار زیبا، سخنرانی‌های حماسی و بحث‌های علمی روح جهاد را در نسل جدید این امت می‌دمید.

اقبال جهت دیدار با استاد، دعوت‌نامه‌ای را از طریق یکی از دوستان خود برای ایشان فرستاد. استاد هم دعوتش را لبیک گفت و برای دیدار با اقبال به شهر لاهور رفت. در بین استاد مودودی و علامه اقبال لاهوری سه دیدار متوالی صورت گرفت و بعدها استاد مودودی در مورد اقبال و اندیشه‌هایش گفت:

«من و اقبال اتفاق نظرهای زیادی در آراء و دیدگاه‌های خویش داشتیم؛ زیرا آنچه را که من در سر می‌پروراندم، دقیقاً همان چیزی بود که اقبال نیز در نظر داشت. این برنامه بر دو موضوع اساسی تمرکز داشت: (۱) بیان سمت و سواها و رویکردهای نظام اسلامی با اسلوبی علمی (۲) آماده‌سازی مردانی که شایستگی رهبری مسلمانان را چه از لحاظ فکری و چه از لحاظ علمی داشته باشند».

هجرت استاد به پنجاب به دعوت اقبال

محمد اقبال به استاد مودودی پیشنهاد کرد که از حیدرآباد به پنجاب - مهد تمامی جنبش‌ها و دعوت‌ها - هجرت کند. استاد نیز این پیشنهاد را پذیرفت و در مارس ۱۹۳۸م در روستایی کوچک از توابع پنجاب که دارالاسلام نام داشت و هرگز روی عمران و آبادانی را به خود ندیده بود و در عین حال به دور از هیاهوی زندگی جدید شهری بود، رحل اقامت افکند. زمین روستا را دوست محمد اقبال برای خدمت به

اسلام وقف کرده بود. اما مدت زمان زیادی از اقامت استاد در این روستا نگذشته بود که خبر فوت محمد اقبال به گوش وی رسید. استاد در مورد فوت اقبال می‌گفت: «با مرگ این مرد بزرگ، بزرگترین تکیه‌گاه زندگی خود را از دست دادم».

استاد بعد از فوت اقبال، یک ماه و نیم دیگر در روستای دارالاسلام ماندگار شد؛ اما به سبب بروز اختلاف مابین او و صاحب زمین وقفی بر سر اهداف آن، آنجا را به سمت لاهور ترک کرد.

مسئولان «دانشکده‌ی حمایت الاسلام» با اطلاع از حضور استاد در لاهور به وی پیشنهاد کردند که به عنوان سخنران در دانشکده به فعالیت بپردازد. استاد نیز این پیشنهاد را پذیرفت؛ اما به عنوان سخنران افتخاری و در طول یک سالی که در آنجا مشغول فعالیت و دعوت بود، کوچکترین مبلغی به عنوان حقوق دریافت نکرد.

او به این ترتیب با حرکتی رو به رشد و از ماهنامه‌ی ترجمان القرآن، تدریس در دانشکده‌ی حمایت الاسلام و سخنرانی در مؤسسات و دانشگاه‌ها نسل جدیدی از روشنفکران را مورد خطاب قرار داد؛ با این هدف که از آنان اسلامگرایانی باتقوا بسازد تا در آینده مسئولیت سنگین دعوت در شبه قاره‌ی هند را برعهده بگیرند.

تأسیس جماعت اسلامی

در بیست و چهارم آگوست ۱۹۴۱ م با دعوت استاد مودودی جمعی از افرادی که شور و اشتیاق فراوانی به فکر، اندیشه و دعوت وی داشتند، گرد هم جمع شدند تا در مورد تأسیس جماعتی اسلامی با هدف برپایی نظام اسلامی، به بحث و تبادل نظر بپردازند.

حاضرات در پایان به اتفاق بر تأسیس چنین جماعتی تا مرحله‌ی اجرا تأکید کردند و در همان جمع نیز اساس‌نامه‌ی جماعت که اهداف و عقاید آن را بیان می‌داشت، تدوین شد.

تجدید بیعت با خدا و رسول او

در بیست و ششم آگوست ۱۹۴۱ م جماعت اسلامی اساسنامه‌ی خود را با حضور تمامی اعضا به تصویب رساند و استاد ابوالاعلی مودودی - کسی که تمام جوانی خود را صرف تأسیس چنین الگویی از اجتماع مسلمانان نموده بود - برخاست و دوباره شهادتین را بر زبان جاری کرد و پیوستن خود را به «جماعت اسلامی» اعلام کرد.

دیگر اعضا و حاضران در جلسه نیز به تبعیت از وی ادای شهادتین کردند و با خدا و رسولش تجدید بیعت کردند. در آن جمع، تعریف می‌کردند که جو حاکم بر جلسه بسیار احساس برانگیز بود؛ به گونه‌ای که همه و بویژه استاد همچون نوجوانی که تازه سنگینی مسئولیت‌های خویش را در عرصه‌ی زندگی دریافته باشد، گریه می‌کردند و این صحنه مصداق بارز این بیت اقبال لاهوری بود:

چون می‌گویم مسلمان بلرزم که دانم مشکلات لاله را

استاد به جهت سنگینی مسئولیتش به نسبت دیگر اعضا بیشتر از همه گریه می‌کرد تا جایی که محاسنش با اشک‌های پیایی ریزان، خیس شده بود. این جماعت کوچک به موجب اساسنامه‌ی خود، سید ابوالاعلی مودودی را به عنوان رهبر و امیر جماعت برگزید و کار خود را با ۷۵ عضو و با سرمایه‌ای در حدود ۷۰ روپیه آغاز کرد.

هجرت به سوی مکانی آرام

ده ماه پس از تأسیس جماعت اسلامی در لاهور، مجلس مشورتی آن تصمیم گرفت که مقر اصلی خود را از آنجا به مکانی آرام‌تر منتقل کند. مالک زمین وقفی قریه‌ی دارالاسلام - که قبلاً درباره‌ی او صحبت کردیم - با شنیدن این خبر به جماعت اسلامی پیشنهاد کرد که حاضر است بدون هیچ قید و شرطی بار دیگر زمین را در اختیار آنان قرار دهد. جماعت هم پذیرفت و استاد مودودی با جمعی از همکاران نخبه و فرهیخته‌ی خود به قریه‌ی دارالاسلام نقل مکان کرده و تا آغاز قیام پاکستان در آنجا حضور داشتند؛ اما بعد از کشتارهای فجیعی که در خلال تبادل ساکنان هند و پاکستان صورت گرفت، استاد مجدداً به لاهور بازگشت و تا پایان عمر همانجا را مقر اصلی جماعت ساخت.

به هنگام تأسیس کشور پاکستان در آگوست ۱۹۴۷ م، استاد و یارانش نیز با عبور از دریایی از خون و آتش از دارالاسلام به لاهور بازگشتند و به این ترتیب جماعت اسلامی نیز به دو شاخه تقسیم شد که یک شاخه‌ی آن در هندوستان و شاخه‌ی دیگر در پاکستان به فعالیت خود ادامه می‌داد. هرکدام از این جماعت‌ها دارای نظام اداری و شیوه‌ی عمل خاص خود بودند تا مسئولیت‌هایی را که به آنان واگذار شده بود، به نحو احسن انجام دهند.

قیام پاکستان

بعد از اعلام تشکیل کشور پاکستان در ۱۹۴۷ م و آزادی استقلال ملت مسلمان آن کشور پس از تحمل دو قرن ظلم و ستم‌های استعمار انگلیس، استاد مودودی وارد مرحله‌ی جدید از دعوت خویش شد. وی با هجرت به پاکستان، شهر لاهور را به عنوان اقامتگاه خود برگزید؛ اما بازم سختی‌ها و مشکلات، فرصت لحظه‌ای استراحت به او نمی‌داد و در نخستین اقدام خود از اعضای جماعت اسلامی دعوت کرد که برای خدمت به پناهندگان هندویی که سرزمین و مال و اموال‌شان را به جای گذاشته بودند، بسیج شوند؛ هزاران پناهنده‌ای که به علت درگیری‌های درگرفته مابین مسلمانان، هندوها و سیک‌ها، در راه کشته و عده‌ی بسیاری نیز زخمی شده بودند؛ دختران‌شان را به سرقت برده بودند و کودکان زیادی نیز تلف شده بودند؛ دار و ندارشان را به غارت برده و منازل‌شان را سوزانده بودند.

با دعوت استاد، همه‌ی اعضا، همکاران و هواداران جماعت اسلامی به سوی مرزهای پاکستان شتافتند و اردوگاه‌هایی را برای استقبال از پناهندگان بنا کردند. حتی برای آنان غذا نیز پخته، بیماران‌شان را مداوا و مرده‌هایشان را نیز دفن می‌کردند.

استاد با هوشمندی و تیزی خاصی معتقد بود با شرایط جدید پیش آمده، عواقب وخیمی در انتظار حکومت پاکستان است و رویارویی با آن مستلزم ورود مردانی در عرصه است که با ایمانی صادقانه، عزمی استوار، همتی والا، شخصیتی ثابت و با هوشیاری عمیق به نیازهای عصر جدید پاسخ گویند و با همین انگیزه، تمام ذهن و فکر خود را بر سه امر مهم متمرکز ساخته بود:

(۱) همکاران او ضمن قوت در زمینه‌ی عقیده‌ی اسلامی، در رفتار فردی خویش نیز باید عادل و قابل اعتماد باشند. استاد در این مورد می‌گفت: «مشاهدات من نشان می‌دهد تنها چیزی که در نهایت به جنبش‌ها و دعوت‌ها ضربه می‌زند؛ پذیرش اعضایی است که در زندگی خویش شخصیت ثابتی ندارند؛ برای مثال جنبش «الخلافة» را در نظر بگیرید. در کنار بی‌شمار مردان صالح و پاک، مسلمانان عامی زیادی نیز در آن عضو بودند که استقامت لازم را برای آن کار نداشتند و سرانجام با رفتارهای اشتباه خود، چهره‌ی این جنبش و رهبران فاضل آن را خدشه‌دار ساختند و از آنجا که مسلمانان میلیون‌ها روپیه برای

کمک به جنبش پرداخته بودند و عده‌ای در آن خیانت کردند، بعد از آن در هر طرح و پروژه‌ای که با نام اسلام یا وطن انجام می‌شد، به دیده‌ی شک و تردید می‌نگریستند. به همین دلیل و بر پایه‌ی مشاهدات و تجربیاتم معتقدم که هیچ ضرورتی ندارد به شمار و تعداد داعیان بیافزاییم، بلکه مهم آن است افرادی را گرد خود جمع کنیم که در پاکدامنی و نیک‌رفتاری زبازد مردم باشند تا با سپردن امانات به آنان مطمئن باشیم که آن را به اهلش سپرده‌ایم».

(۲) نظام دعوت باید قوی و مستحکم باشد و به هیچ وجه تساهل و سستی در آن راه پیدا نکند. استاد در این زمینه می‌گوید: «از جمله عوامل فروپاشی دعوت‌ها رخنه‌پذیر بودن آن‌هاست؛ به همین علت ما تصمیم گرفتیم که سیستم دعوت خود را در نهایت استحکام و استواری پی بریزیم؛ به گونه‌ای که ضعف و کم‌کاری هیچیک از اعضا برایمان قابل قبول نیست و از اینکه یکی از عزیزانمان ما را ترک کند بسیار خرسندتریم تا اینکه به جای او فردی ضعیف و سست اراده به ما بپیوندد؛ زیرا گروهی کوچک با نظامی قوی و اعضای که همچون یک صف یکپارچه و نفوذناپذیر عمل می‌کنند؛ از یک گروه با سیاه لشکرهای فراوان موفق‌تر است؛ لذا یکی از شرایط عضویت در جماعت این است که هر عضوی به ادای فرایض ملتزم باشد و از گناهان کبیره بپرهیزد و حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام بداند؛ زیرا این شروط حداقل چیزهایی هستند که هر مسلمانی از طرف خدا و رسولش ملزم به اجرای آن‌ها است. به همین دلیل کسی که نمی‌تواند به چنین شرایطی التزام داشته باشد، از ما نیست».

(۳) دعوت در آن واحد باید دربرگیرنده‌ی دو عنصر مهم باشد: نخست عنصری که با فرهنگ اسلامی قدیمی تربیت می‌کند و دوم عنصری که به شیوه‌ی عصر جدید فرهنگ‌سازی می‌کند. هر دوی این عناصر باید در جریان جنبشی که هدفش برپایی حکومت اسلامی و برچیدن اسطوره‌ی جدایی دین از سیاست است، به موازات هم حرکت کنند؛ زیرا روشنفکران عصر جدید هر چقدر با دین اسلام صادقانه و مخلصانه رفتار کنند، مادام که اسلام را به خوبی نفهمند، قادر نیستند که نظام اسلامی را برپا کنند و به همین شکل نیز، علما و دانشمندان علوم دینی هراندازه در علوم اسلامی آگاهی و تبحر داشته باشند، بازهم در

مواجهه با مسائل عصر جدید به تنهایی نمی‌توانند سکان‌دار کشتی حکومت اسلامی باشند. از این روست که این دو نوع فرهنگ، ناگزیر باید درهم ادغام شوند تا این آمیزه‌ی جدید در برپایی تمدنی کامل و مبتنی بر دین الهی به کار رود.

جهاد استاد برای برپایی حکومت اسلامی

بزرگترین فعالیت استاد مودودی، جهاد طولانی و مستمر ایشان برای برپایی حکومت اسلامی در پاکستان بود و در این راه سختی‌ها و مشکلات فراوانی به جان خرید. استاد به خوبی می‌دانست که ایستادن در برابر باطل و مطالبه‌ی خضوع و گردن‌نهادن به حکم الهی از او و گفتن کلمه‌ی حق در برابر حاکم زورگو یعنی راه‌رفتن در جاده‌ای پر از خار؛ اما وی کاملاً بر این نکته واقف بود که راه مؤمنان همواره اینگونه بوده است و چیزی جز این نیست؛ زیرا کسی که ایمان دارد خداوند، رب او، اسلام، دین او و محمد ﷺ پیامبر اوست؛ ناگزیر هم باید طاغوت را رد کند؛ چون در قلب یک مؤمن هرگز دو چیز جمع نمی‌شود: ایمان به الوهیت خداوند و پذیرش او به عنوان یگانه حاکم و قانونگذار با اقرار و اعتراف به اینکه غیر او مصدر تشریح و قانونگذاری است.

زامام سلطه را در پاکستان طبقه‌ای فرنگی مآب در اختیار داشتند که بدترین چیز در نظر آنان اسلام بود. چند ماه پس از برپایی حکومت پاکستان این گروه شبهاتی در مورد اسلام و صلاحیت آن در مقام یک سیستم حکومتی در عصر جدید مطرح کردند. استاد خطر این وضعیت جدید را دریافت و همکارانش را گرد هم جمع کرد و به آنان گفت:

«رهبران پاکستان نظرات گوناگونی در مورد شیوه‌ی اداره‌ی حکومت در آینده بیان می‌کنند؛ درحالی که قرار بر این بود اسلام شیوه‌ی اداره‌ی حکومت پاکستان باشد. در ظرف این چند ماه سخنانی از آنان شنیده‌ایم که حاکی از آن است زمام امور در دست طبقه‌ای قرار گرفته است که هیچ ارزشی برای اسلام قائل نیستند؛ لذا امروز بر ما واجب است که فرصت‌ها را قبل از اینکه یکی یکی از دست بروند، غنیمت بشماریم؛ زیرا اگر این گروه بتوانند پایه‌های حکومت پاکستان را براساس دیدگاه‌های مردود و منحرف خود بنا نهند، محال است بعدها بتوان آن را تغییر داد، مگر با قربانی‌هایی هزاران بیشتر از آن چیزی که وضعیت کنونی ثمره‌ی آن است.»

بعد از این اعلام، استاد جهاد خود را برای برپایی حکومت براساس اصول اسلام آغاز کرد و در دانشکده‌ی حقوق لاهور در برابر جمع کثیری از حقوقدانان، دو سخنرانی مفصل با فاصله‌ی زمانی که تحت عنوان «قانون اسلامی و راه‌های اجرای آن» ایراد کرد. وی در این دو سخنرانی بسیار موفق عمل کرد و نظر اکثر حقوقدانان را در تأیید قانون اسلامی و اجرای آن در پاکستان به خود معطوف داشت.

استاد خواستار چهار امر مهم و اساسی برای برپایی حکومت است

استاد مودودی در مارس ۱۹۴۸ م درخواستی را که شامل چهار نکته‌ی بارز بود، تهیه و تدوین کرد و از هیأت مؤسسان خواست که آن‌ها را اهداف حکومت قرار دهد. این چهار امر مهم عبارت بودند از:

۱- حاکمیت در پاکستان فقط از آن خدای یگانه است و حکومت فقط باید احکامی را اجرا کند که مورد رضایت الهی است.

۲- قانون اساسی حکومت، باید شریعت اسلامی باشد.

۳- تمام قوانین مخالف با شریعت باید برچیده شوند و در آینده نیز هیچ قانونی نباید در تضاد با شریعت تصویب شود.

۴- حکومت پاکستان فقط در چارچوب شریعت الهی باید اعمال قدرت نماید.

این خواسته‌های استاد در پاکستان به سرعت منتشر شد. این موضوع برای سکولارها بسیار ناخوشایند بود و چیزی از دست‌شان برنمی‌آمد، جز اینکه بر استاد دروغ و افترا ببندند؛ برای مثال شایعه کردند که مودودی گفته است: سوگند وفاداری به حکومت حرام است. این اتهام در حقیقت تلفیقی از سخنان استاد بود و او هرگز چنین چیزی بر زبان نیاورده بود و تنها در پاسخ یک سؤال گفته بود: «هیچ مسلمانی جایز نیست که مطلقاً به غیر خداوند سوگند یاد کند».

حاکمان وقت، زمانی که نتوانستند با چنین تهمتی فعالیت‌های استاد و جماعتش را توقیف کنند، تهمت جدیدی متوجه استاد ساختند و گفتند: او جهاد برای آزادی کشمیر را حرام می‌داند؛ اما کاملاً برعکس، استاد بر شروع فوری جهاد برای آزادسازی کشمیر پافشاری می‌کرد، ولی سید ظفرالله خان، وزیر امور خارجه‌ی وقت پاکستان، مانع این حرکت استاد شد؛ زیرا او یک قادیانی ملتزم بود و از جمله سیاست‌های قادیانی‌ها این بود که کشمیر، تحت سیطره‌ی هند باقی بماند؛ این فعالیت جدید

جماعت اسلامی باعث شد بسیاری از پیروان استاد مودودی را دستگیر و روانه‌ی زندان کنند که شیخ طفیل محمد نیز یکی از آنان بود.

دستگیری استاد

استاد مودودی را نیز در اکتبر ۱۹۴۸ م درحالی که مشغول تدریس قرآن بود، بازداشت کردند و به زندان فرستادند. او بیست ماه را در زندان به سر برد و در آن ایام از بیماری سنگ کلیه بسیار رنج می‌کشید و سختی‌های بسیاری متحمل شد و پس از آزادی، مسافرت‌های خود را به جای جای پاکستان آغاز کرد. هدف او از این مسافرت‌ها این بود که چارچوب‌های حکومت اسلامی را برای عموم مردم به خصوص روشنفکران تبیین کند و شبهاتی را که فرنگی مآبان، قادیانی‌ها و دین‌فروشان در مورد برپایی حکومت اسلامی در عصر حاضر دامن زده بودند، از بین ببرد.

اتفاق نظر علما سر اصولی که حکومت اسلامی باید بر پایه‌ی آن شکل گیرد

هیأت مؤسسان در سپتامبر ۱۹۵۰ م نظر خود را در مورد اصول حکومت بیان داشت که بسیاری از مواد آن با روح اسلام ناسازگار بود. استاد به شدت این بیانیه را محکوم کرد و به همین مناسبت در شهر لاهور جلسه‌ای ترتیب داد و در آنجا دیدگاه‌های خود را در مورد بیانیه‌ی هیأت مؤسسان ابراز داشت و با شجاعت کامل خطرات نفهته در آن را برملا ساخت. این اظهارات استاد باعث شد که حکومت آن بیانیه را لغو و در این باره مجدداً تصمیم‌گیری کند.

نظرات و دیدگاه‌های مودودی، لیاقت علی خان، نخست وزیر وقت دولت پاکستان، را به تنگنا و فشار انداخت و به همین جهت از کارشناسان مربوطه و اهل علم خواست اصول ثابتی برای حکومت اسلامی پیشنهاد کنند که مسلمانان بر سر آن باهم اختلاف و مناقشه‌ای نداشته باشند. لیاقت علی خان گمان می‌کرد که علمای پاکستان هرگز باهم اتفاق نظر پیدا نخواهند کرد و می‌تواند این امر را دستاویز و بهانه‌ای برای تشکیل حکومت سکولار قرار دهد؛ اما گمان او باطل بود؛ زیرا علمای زیادی در شهر کراچی جمع شدند تا این مسأله را مورد بحث و بررسی قرار دهند و در خصوص آن به شورا بنشینند. در این نشست نمایندگان تمام گروه‌های دینی پاکستان حضور داشتند. استاد مودودی در این جلسه نقش بسیار مهمی ایفا کرد؛ زیرا باعث شد که در بین علما و مشایخ اتفاق نظر حاصل شود؛ به این ترتیب که پیش‌نویسی ارائه داد که

دربگیرنده‌ی بیست و دو اصل از اصول اساسی حکومت اسلامی بود. علمای حاضر در جلسه نیز پس از یک سری اصلاحات جزئی، تمام آن اصول را به تصویب رساندند. پیش‌نویس به هیأت مؤسسان تقدیم شد و با وصف آن، حکومت در تصویب قانون اساسی پاکستان وقت کوشی می‌کرد و این را بهترین فرصت می‌دانست تا مسلمانان دچار یأس و نومیدی شوند و عزم‌شان سست گردد.

شیوه‌های حکومت برای فشار بر استاد

حکومت پاکستان برای جلوگیری از تصویب قانون اسلامی از یک سو به سیاست وقت‌کشی، تعلل و فرسایش نیروی ملت روی آورده بود و از دیگر سو درصدد بود که از راه‌های گوناگون آوازه و شهرت استاد را لکه‌دار سازد و با تهمت‌های دروغین وی را از چشم مردم بیندازد؛ از جمله از طریق روزنامه‌نگاران مزدور اعلام می‌کرد که این مرد مخالف اندیشه‌ی مردم پاکستان و یا جاسوس هندوستان و آمریکاست. همچنین به وسیله‌ی بعضی از علما تلاش می‌کرد که بگوید مودودی در هیچ حوزه‌ای درس نخوانده است و دارای اجازه‌نامه‌ی اجتهاد نیست و لذا حق ندارد که در مورد قضایای مهم فتوا صادر کند. و در حقیقت آمده است تفسیر جدیدی از اسلام عرضه کند که هیچیک از متقدمان و متأخران این امت چنین چیزی نگفته‌اند.

حکومت همچنین متخصصان امور تبلیغاتی خویش را به کار گرفت تا چهره‌ی استاد را مخدوش سازند و در میان مردم شایع کنند که مودودی از جاه طلبان است و تمام هدفش نشستن بر مسند قدرت است. در این گیرودار شاگردان خاورشناسان در بوق و کرنا می‌دمیدند که مودودی می‌خواهد سنتی را دومین منابع قانون قرار دهد که بسیاری احادیش ضعیف و جعلی است و استناد به آن‌ها در مسائل قانونی صحیح نیست.

علاوه براین، مسائل حاشیه‌ای را نیز به وجود آوردند تا اسلام‌گرایان به خود مشغول شوند و به این وسیله قضیه‌ی اساسی یعنی برپایی حکومت اسلامی را فراموش کنند. از جمله‌ی این مسائل حاشیه‌ای، جمعیت زنان مسلمان بود که با نظارت همسر نخست وزیر تأسیس شده بود. این جمعیت خواستار آن بود که زنان پاکستان در زمینه‌ی حقوق و مسئولیت‌ها از نمایندگی پارلمان گرفته تا کار در ادارات دولتی و حتی شرکت در مسابقات ورزشی با مردان مساوی باشند. جماعت

اسلامی به ریاست استاد مودودی با قدرت هرچه تمام‌تر جلوی این فتنه را گرفت و در نهایت حکمت با آن رفتار کرد.

مسائل حاشیه‌ای دیگری نیز توسط عناصر سکولار که در دستگاه‌های حساس حکومتی کار می‌کردند، به وجود آمد تا به این وسیله مردم قضایای اساسی را فراموش کنند. همچنین در این دوره قادیانی‌ها بسیار فعال شدند؛ زیرا به کمک رهبرشان ظفرالله خان، وزیر امور خارجه‌ی وقت، در ارگان‌های مهم حکومت نفوذ کرده بودند.

ادامه‌ی جهاد برای تصویب قانون اسلامی

استاد بعد از اینکه دریافت حکومت هیچ فعالیت‌ی برای تصویب قانون اسلامی انجام نمی‌دهد، نشست‌ی عمومی در پنجم می ۱۹۵۲ م در شهر کراچی ترتیب داد که در آن هزاران نفر از اهالی شهر حضور داشتند و در آن جلسه موضوع قانون اساسی را با جدیت تمام مطرح کرد و در پایان بیانیه‌ی جدیدی در هشت ماده صادر کرد و ضمن آن اصولی را که علما برای تشکیل حکومت اسلامی پیشنهاد کرده بودند، دوباره قید نمود. استاد به همین منظور شهر به شهر می‌گشت و مردم طبقات گوناگون جامعه را مورد خطاب قرار می‌داد و آنان را نسبت به تشکیل حکومت اسلامی تشویق می‌کرد. جماعت اسلامی نیز طومارهایی با امضای مردم در تأیید قانون اسلامی تهیه کرد که طول آن به کیلومترها می‌رسید و در پایان آن را به هیأت مؤسسان ارسال کرد. این طومارها علاوه بر هزاران تلگراف و نامه‌ای بود که به هیأت فرستاده شده بود تا جایی که حکومت مجبور شد هیأت مؤسسان را موظف کند دوباره در مورد قانون اساسی تصمیم بگیرد. یک روز قبل از اتخاذ چنین تصمیمی از جانب حکومت، جماعت اسلامی تظاهرات پرشکوهی در کراچی به راه انداخت که استاد هم یکی از افراد شرکت‌کننده در آن بود. تظاهرکنندگان همگی خواهان تصویب قانون اسلامی برای پاکستان بودند؛ اما از آنجا که پیش‌نویس جدید بازهم خالی از روح اسلام بود، هیأت مؤسسان نتوانست در برابر فشارهای وحشتناک مردم، در روز موعود آن را اعلام کند و تاریخ آن را به تعویق انداخت و گفته شد که پیش‌نویس قانون در روزهای آینده به ملت عرضه خواهد شد.

حکومت سرانجام پس از یک ماه انتظار - در آن زمان که خواجه نظام الدین نخست وزیر دولت بود - توصیه‌های جدیدی برای پیش‌نویس قانون اساسی به هیأت مؤسسان

ارائه کرد که اکثراً مبتنی بر اصولی بود که علما دو سال قبل برای تشکیل حکومت اسلامی پیشنهاد کرده بودند.

آن روز برای مسلمانان روز پیروزی بود. استاد نیز این پیش‌نویس را در عین ضعف‌هایی که در آن وجود داشت تأیید کرد؛ اما سکولارها قبل از تصویب و اجرای این قانون، در فکر توطئه‌ای بودند تا آن را باطل نمایند.

انقلاب مسلمانان بر ضد قادیانی‌ها

در ایالت پنجاب درگیرهای خشونت بار و خونینی در بین مسلمانان و قادیانی‌ها رخ داد که صدها نفر از مسلمانان در خلال آن‌ها شهید شدند. استاد در این مورد کتاب کوچکی به نام «مسأله‌ی قادیانی‌ها» نوشت و در آن به اختصار عقاید این گروه و توطئه‌های خطرناک‌شان بر ضد مسلمانان را برملا ساخت. حاکم پاکستان این حوادث را بهانه‌ای کرد تا در ایالت پنجاب حکومت نظامی اعلام کند؛ به همین منظور هیأت مؤسسان را منحل و خواجه نظام الدین را از پست نخست وزیری برکنار کرد.

دستگیری مجدد استاد

حکومت به جرم تألیف کتاب بر ضد قادیانی‌ها، استاد و بسیاری دیگر از مسلمانان را دستگیر کرد و به ناحق آنان را مقصر اصلی این درگیری‌ها و ناآرامی‌ها دانست و به این بهانه استاد را به دادگاه نظامی کشاند و حکم اعدامش را صادر کرد؛ زیرا بهترین فرصتی بود که می‌توانست از دست مودودی رهایی یابد و حکومتی سکولار براساس هوی و هوس‌های خود تشکیل دهد.

استاد مودودی هنگام که حکم دادگاه را شنید، در رخسارش هیچ تغییر حاصل نشد و خدا را مثل همیشه سپاس گفت. اما هنگامی که به وی گفته شد: فقط یک هفته فرصت طلب عفو از دادگاه را دارد، چهره‌اش چون آتش، سرخ شد و با شجاعت تمام گفت: هرگز از کسی طلب عفو نمی‌کنم؛ زیرا احکام مرگ و حیات در آسمان‌ها صادر می‌شود نه در زمین و اگر آسمان حکم مرگ مرا صادر کرده باشد هیچکس دیگری نمی‌تواند آن را تغییر دهد. استاد همچنین به تمامی همکاران و از جمله خانواده‌اش سفارش کرد که به هیچ وجه از دادگاه درخواست عفو نکنند.

مدتی نگذشته بود که همان دادگاه نظامی حکم جدیدی صادر کرد و مجازات اعدام را به حبس ابد تخفیف داد. استاد بیست و پنج ماه را در زندان به سر برد تا اینکه

سرانجام شاگردانش به دیوان عالی کشور در مورد صلاحیت دادگاه بدوی برای رسیدگی به این پرونده اعتراض کردند. دیوان حکم برائت را صادر کرد و استاد از زندان آزاد شد. با آزادی استاد تظاهرات، راهپیمایی‌ها، نشست‌ها و دیدارهای مختلفی در سراسر پاکستان برپا شد و جای جای ملت از آزادی رهبر جماعت اسلامی استقبال کردند و مجدداً خواستار اجرای شریعت اسلامی در پاکستان شدند.

قانون اسلامی جدید

استاد پس از آزادی همچنان به مبارزات خود ادامه داد و هیأت مؤسسان نیز کار خود را دوباره از سر گرفت تا اینکه در نهایت روز بیست و سوم مارس ۱۹۵۶ م مژده‌ی تصویب قانون جدید به ملت پاکستان داده شد که به جز غرب‌زده‌ها، کمونیست‌ها، قادیانی‌ها و سرمایه‌داران منفعت‌طلب، مورد استقبال تمام طبقات ملت قرار گرفت. استاد در این مورد گفت:

«... ما امروز زندگی جدیدی را آغاز می‌کنیم؛ زندگی یک ملت آزاد که با زبان نمایندگان خود اعلام داشت که حاکمیت در پاکستان باید از آن خدای متعال باشد و قدرت، امانتی از جانب خدای عزوجل است که نگهداری از آن در چارچوب حدود الهی بر ملت پاکستان واجب است.»

کودتای نظامی

ملت پاکستان مدت زیادی طعم شیرین قانون اسلامی را - که برای تحقق آن سال‌ها مبارزه و شهدای زیادی را در این راه تقدیم نموده بود - نچشید که ناگهان جریان تاریخ تغییر کرد و در روز ۱۸ اکتبر ۱۹۸۵ م ژنرال محمد ایوب خان، فرماندهی ارتش، کودتا و پارلمان را منحل اعلام کرد؛ همه چیز را از بین برد و کشور را به گرداب سختی‌ها و مشکلات افکند.

موضع‌گیری‌های استاد در دوران حکومت نظامی

دوران ایوب خان بهترین زمان ممکن برای دشمنان اسلام بود؛ بویژه اینکه گروه منکرین سنت که به «پرویزیه» مشهور بودند، فعال شدند و حکومت نظامی وقت نیز از آنان حمایت می‌کرد. این موضوع باعث شد که اختلافات فکری در مورد سنت پاک نبوی به اوج خود برسد و حکومت از این آب گل‌آلود استفاده کند تا به این وسیله

کتاب‌ها و مجلات گمراه‌کننده را توسط ارگان‌ها و دستگاه‌های خود در میان مردم توزیع کند.

استاد این گمراه‌کردن مردم را بیشتر جهت دست‌داشتن حکومت در آن تحمل نمی‌کرد و به همین جهت عملاً وارد عرصه‌ی مبارزه شد و یکی پس از دیگری شبهات و گمراهی‌های این فرقه‌ی ضالّه را پاسخ داد و آنان را از لحاظ علمی، تاریخی و عقلی کاملاً رد کرد و سرانجام به این غائله پایان داد.

در مارس ۱۹۶۱ م حکومت قوانین جدیدی در مورد احوال شخصیه تصویب کرد که با شریعت اسلامی کاملاً منافات داشت. این جسارت به حدی بود که انگلستان در دوران استعمار چنین جرأتی به خود نداده بود که احکام اسلامی را در مورد احوال شخصیه لغو کند.

استاد با شجاعت تمام در مقابل این قوانین ایستاد و اعلام کرد: هرکس به آن‌ها عمل کند گناهکار است و به همین منظور حواشی زیادی بر تک تک قانون‌ها نوشت و مخالفت آن‌ها را با نصوص قرآن و سنّت پاک پیامبر ﷺ ثابت نمود. این موضوع ایوب خان را به شدّت خشمگین ساخت، اما این بار متعرض استاد نشد، بلکه به جای او دبیر کل جماعت اسلامی و افراد بسیاری - حتی صاحب چاپخانه‌ای که نوشته‌های استاد در آنجا چاپ می‌شد - را به زندان فرستاد. ایوب خان به خاطر سلطه‌ی مطلقه که بر پاکستان داشت، قوانین زیادی را که مخالف با اسلام و دموکراسی بود به تصویب رساند؛ همین مسأله باعث شد آزادی‌های فردی محدود شود و روزنامه‌ها تحت نظارت شدید حکومت قرار گیرد و کسی جرأت مخالفت با حکومت را نداشته باشد. تنها فردی که در این دوران خفقان وارد میدان شد، استاد مودودی بود که قوانین ایوب خان را کاملاً نقد کرد و با شجاعتی بی‌نظیر تمام خطرات ناشی از آن قوانین را که در راستای تحکیم دیکتاتوری ایوب خان در پاکستان بود، به همگان اعلام کرد؛ به گونه‌ای که به خاطر تندتندی مطالب، روزنامه‌ها از چاپ سخنان استاد مودودی امتناع می‌کردند. اما دهان‌ها هرگز بسته نشد و صدای استاد به اقصی نقاط کشور رسید و ارکان حکومت ایوب خان را به لرزه درآورد، به طوری که حکومت او ۵ سال بیشتر دوام نیاورد و این بار سرانجام در ۱۹۶۹ م پس از کاشت بذر اختلاف و نابودی در ملت پاکستان و جداکردن پاکستان غربی از پاکستانی شرقی (بنگلادیش)، فرو ریخت.

جماعت اسلامی پس از تصویب قوانین ایوب خان در اکتبر ۱۹۶۳ م نشست عمومی خود را با حضور هزاران نفر از اعضا و هواداران خود برگزار کرد. حکومت از برگزاری چنین نشستی بسیار ناخرسند بود؛ اما به رغم تمام مشکلات و سنگ اندازی‌های او، جماعت در تاریخ تعیین شده جلسه را برگزار کرد، ولی حکومت استفاده از بلندگو را درحالی که ده هزار نفر در آنجا حضور داشتند، ممنوع اعلام کرده بود. بنابراین، جماعت شیوه‌ی قدیمی رساندن صدا را انتخاب کرد، به این ترتیب که افرادی تک تک کلمات استاد را برای مردم تکرار می‌کردند و آن را به صف‌های آخر می‌رساندند. استاد سخنرانی خود را آغاز کرد و هنوز مدت زیادی از شروع سخنانش نگذشته بود که اخلاص‌گران نظم جلسه را برهم زدند و شعارهایی بر ضد مودودی و جماعت او سر دادند و سپس به سوی استاد آتش گشودند. یکی از آشوبگران تیری به سوی استاد شلیک کرد که خوشبختانه به او اصابت نکرد، اما یکی از اعضای جماعت به سبب آن شهید شد. استاد ایستاده به سخنان خود ادامه داد و به رغم اینکه عده‌ای به وی توصیه می‌کردند که نشسته سخن بگوید با صدای بلند گفت: «اگر من بنشینم چه کسی خواهد ایستاد؟». وضعیت جلسه همچنان ناآرام بود و چیزی نمانده بود که مردم با آشوبگران مسلح درگیر شوند و همان چیزی که رأس این توطئه می‌خواست به وقوع بپیوندد. استاد همه را به آرامش فرا خواند و اعلام کرد آشوبگران را در نهایت آرامش و بدون اینکه با آن‌ها درگیر شوند، از چادرها بیرون کنند. استاد در این جلسه جمله‌ی مشهوری را بر زبان آورد که در تمام پاکستان پیچید؛ استاد گفت:

«جنبش اسلامی همچون آبی جاری است که هرگاه در مسیر خود صخره‌ای بیابد در برابرش سر تسلیم فرود نمی‌آورد؛ بلکه به حکم طبیعت خود، به چپ و راست می‌رود تا به جریانش ادامه دهد و صخره را، درحالی که بر انگشتانش از شدت خشم گاز می‌گیرد؛ پشت سر نهد. مگر صخره تا به این حد است که سرانجام نابود می‌گردد و خدا بهترین چاره‌اندیشان است.»

حکومت بعد از شکست در توطئه‌های منحوس خود بدون هیچ بهانه‌ای جماعت اسلامی را منحل و تمام اموال آن را مصادره کرد و رهبران جماعت اسلامی و در رأس آنان استاد ابوالاعلی مودودی را، دستگیر کرد. دستگیرشدگان ۴۰ نفر بودند که همگی به زندان افتادند، اما در نهایت حکم برائت آنان در ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۴ م توسط دیوان عالی کشور صادر شد و همه پیروزمندانه به عرصه‌ی دعوت بازگشتند.

استاد یک بار دیگر بر سر قضیه‌ی عید فطر دستگیر شد. جریان از این قرار بود که در ۱۹۷۵ م روز عید مصادف با روز جمعه شد. ایوب خان براساس مشتی خرافات قدیمی معتقد بود که هرگاه روز عید با روز جمعه همزمان شود، حکومت زمانه برچیده خواهد شد و بسیار تلاش کرد تا عید را به روز پنجشنبه موکول کند. به همین واسطه به همگان اعلام کرد هرکسی این موضوع را قبول نکند دستگیر خواهد شد. اما استاد این گفته‌ی ایوب خان را محکوم کرد و روز عید را منوط به رؤیت هلال ماه کرد. سرانجام مردم جمعه را عید اعلام کردند و استاد مجدداً دستگیر شد و دو ماه دیگر را در زندان به سر برد.

این مختصری از جهاد استاد ابوالاعلی مودودی در راه برپایی حکومت اسلامی بود. جهاد وی جنبه‌های گوناگونی داشت و در عرصه‌های مختلفی بود. او با تمام جریانات الحادی مبارزه کرد؛ با کمونیست‌ها، غرب‌زده‌ها، قادیانی‌ها، منکرین سنت، خرافه‌پرستان، دین‌فروشان و...؛ که در تمام مبارزات، پیروز و سربلند از میدان خارج شد.

وی سرانجام پس از عمری تلاش طاقت‌فرسا در راه اعتلای کلمه‌ی حق و ابطال باطل در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۹ م در سن ۷۶ سالگی دار فانی را وداع گفت و به ملکوت اعلی پیوست و نسلی را پس از خود به جای گذاشت که به دعوت او ایمان و بر ادامه‌ی جهاد بر حقیقت یقین کامل داشتند. استاد ابوالاعلی مودودی از نسل پاک پیامبر و از آن دسته سادات حسینی بود که روح جهاد در قطره قطره‌ی خورش جاری بود و در این راه به تاسی از نیاکان بزرگوارش از هیچ قدرتی جز خدای متعال باکی نداشت.

از استاد شش پسر و سه دختر به جای مانده است؛ پسرانش به ترتیب عمر فاروق، احمد فاروق، محمد فاروق، حسین فاروق، حیدر فاروق و خالد فاروق و دخترانش حمیرا، اسماء و عایشه نام دارند.

روحش شاد و یادش گرامی باد!

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسوله الكريم

پیشگفتار چاپ نخست (ناشر عربی)

این کتابی است که استاد ابوالاعلی مودودی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) تألیف کرد و فصل‌های آن را در چند شماره به صورت پیاپی در ماهنامه‌ی خود به نام «ترجمان القرآن» منتشر ساخت و بعدها آن را گردآوری کرد و در کتابی با عنوان «قرآن کی چار بنیادی اصطلاحات = المصطلحات الأربعة في القرآن» به چاپ رساند. نوشته‌ی استاد مودودی در مقدمه‌ی این کتاب درباره‌ی اهمیت این چهار اصطلاح در اسلام، ما را از یادآوری مجدد آن در این پیشگفتار بی‌نیاز می‌گرداند؛ لذا فقط به بیان تاریخ تألیف کتاب و دلایلی که باعث نوشتن آن شد، بسنده می‌کنم.

تألیف کتاب در سال ۱۳۶۰ هجری قمری - سال تأسیس «جماعت اسلامی» در هندوستان - به پایان رسید و به نوبه‌ی خود نقش بزرگی در روشن‌سازی دعوت جماعت اسلامی و تعیین جایگاه آن در بین احزاب و انجمن‌های هندوستان ایفا کرد و پس از آن بود که هر عضو جدید الورود جماعت اسلامی، به روشنی تفاوت میان دعوت جماعت و دعوت سایر احزاب و انجمن‌ها را دریافته بود؛ به رغم اینکه بعضی از این احزاب و انجمن‌ها ادعا می‌کردند که جز برای اسلام و نشر دعوت آن شکل نگرفته‌اند.

این کتاب تاکنون چهار بار و هر بار در تیراژ ۳/۰۰۰ جلد به زبان اردو به چاپ رسیده است و به هیچ زبان دیگری ترجمه نشده است، جز این ترجمه‌ی عربی که برادر فاضل استاد سید محمد کاظم سباق از همکاران «دارالعروبة الإسلامية» زحمت آن را تقبل کرده و ما نیز در اینجا آن را به برادران عرب زبان خود تقدیم می‌کنیم.

کتاب «المصطلحات الأربعة في القرآن» دومین کتاب از سری کتاب‌های ما است که در دژ مستحکم اسلام، شهر دمشق، با تلاش فراوان برادران دینی‌مان که خدای متعال قلب‌هایمان را به عشق اسلام و جانفشانی در راه او گرد هم آورده است، به زیور طبع

آراسته می‌گردد؛ خداوند آنان و خانواده‌هایشان را پاداش نیک دهد و ما را در عمل به آنچه که مورد رضایت اوست، توفیق عنایت فرماید. به راستی که توفیق یافتن به دست اوست و همو شنوا و اجابت‌کننده‌ی دعاهاست!

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

لاهور

۱۳ جمادی الاولی ۱۳۴۷ هـ . ق

مطابق با ۸ ژانویه ۱۹۵۵ میلادی

بنده‌ی عاجز و نیازمند رحمت الهی

محمد عاصم الحداد

مقدمه مؤلف

چهار واژه اله، رب، دین و عبادت، پایه و اساس اصطلاحات قرآنی اند و همچنین محور اصلی دعوت این کتاب (مقدس الهی) را تشکیل می‌دهند. خلاصه‌ی آنچه که قرآن کریم به سوی آن دعوت می‌کند، این است که خدای متعال، یگانه معبود بی‌همتا و پروردگار یکتای بی‌نیاز است. هیچ اله و ربی جز (ذات مبارک) او وجود ندارد و در ربوبیت و الوهیت خویش بدون شریک است؛ لذا بر انسان واجب است (از ته دل) از اینکه خدای متعال اله و معبود اوست، راضی و خشنود باشد و (در همه حال) فقط او را ربّ خویش بداند؛ به الوهیت و ربوبیت غیر او کفر بورزد و منکر آن باشد؛ تنها او را عبادت کند و غیر او را نپرستد؛ دینش را همواره برای او خالص گرداند و هر دینی را به غیر از دین او رد نماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵].

«و (ما) پیش از توهیج پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید».

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست؛ پرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲].
«بی‌تردید این است آیین شما که آیینی یگانه است، و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید».

﴿قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۴].
«بگو: آیا غیر الله، پروردگاری را بجویم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!».

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الصَّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].

«یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را بپرستید، و از طاغوت اجتناب کنید».

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا (کافران) جز دین الله را می‌جویند؟ حال آنکه هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او باز گردانده می‌شوند».

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ [الزمر: ۱۱].

«بگو: من مأمور شده‌ام که الله را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص گردانم».

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [آل عمران: ۵۱].

«به راستی که الله، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید، این است راه راست».

آیات فوق را فقط به عنوان مثال و نمونه ذکر کردیم؛ زیرا هرکسی که قرآن بخواند و آیات آن را به دقت مورد کنکاش قرار دهد، در نگاه نخست درمی‌یابد تمامی هدایت‌ها و ارشاداتی که قرآن کریم با خود آورده است، فقط بر محور این چهار اصطلاح می‌چرخد و موضوع قرآن و اندیشه‌ی محوری آن چیزی نیست جز اینکه:

- ۱- فقط خدای متعال، اله و رب جهانیان است.
- ۲- هیچ اله و ربی جز خدای متعال وجود ندارد.
- ۳- لازم است که انسان فقط خداوند را عبادت کند.
- ۴- برای انسان سزاوار است که دینش (اطاعتش) را فقط برای خدای متعال خالص گرداند.

اهمیت اصطلاحات چهارگانه

پرواضح است هرکس بخواند آیات قرآن را به دقت مورد بحث و بررسی قرار دهد و در معانی آن تأمل و تعمق کند، ناگزیر باید معانی صحیح اصطلاحات چهارگانه را به

خوبی بفهمد و همچنین مفهوم هریک را به صورتی کامل و فراگیر درک نماید؛ زیرا مادام که انسان با مفهوم اله و نیز معنای رب و عبادت بیگانه باشد و نداند که واژه‌ی دین بر چه چیزی اطلاق می‌شود، قرآن نیز از دیدش کلامی مُهمَل و بی‌فایده به نظر می‌رسد که از معانی آن چیزی فهمیده نمی‌شود و در نتیجه قادر نخواهد بود که حقیقت توحید را بشناسد، ماهیت شرک را دریابد، عبادتش را مختص خدای سبحان نماید و دینش را برای او خالص گرداند.

به همین شکل نیز اگر مفهوم این اصطلاحات در ذهن انسان مبهم و درهم آمیخته و شناخت وی نسبت به معانی آن ناقص باشد، بدون شک تمام آیات قرآن که سراسر هدایت و ارشاد است، بر او مشتبه خواهد شد و به رغم ایمان کاملی که به قرآن کریم دارد، عقیده و اعمالش همچنان ناقص باقی خواهد ماند؛ کلمه‌ی طیبه‌ی «لا إله إلا الله» را دائماً بر زبان جاری می‌سازد و در همان حال معبودهای گوناگون دیگری نیز به غیر از خداوند اله خویش برمی‌گزیند. پیوسته اعلام می‌کند هیچ ربی جز خدای متعال وجود ندارد؛ اما در مقام عمل مطیع اربابان دیگری غیر از خداوند است؛ با نهایت صدق و اخلاص فریاد برمی‌آورد که جز خدای متعال کسی را عبادت نمی‌کند و فقط برای او خضوع و کرنش می‌کند، ولی با این وجود (دلش) سخت مشغول عبادت اله‌های گوناگونی غیر از خداوند است؛ با صراحت تمام به همه می‌گوید که او همواره در پناه و حریم دین خدای متعال است و اگر در این میان شخصی مدعی انتسابش به ادیان دیگری غیر از اسلام شود، بر او هجوم می‌برد و با تو به جنگ و ستیز برمی‌خیزد، ولی خود همچنان دست به دامان آن ادیان باقی می‌ماند.

بدون شک چنین فردی غیر از خدای متعال احدی را به دعا نمی‌خواند و غیر او را اله یا رب نمی‌نامد، اما در واقع از حیث معانی مختلفی که دو واژه‌ی اله و رب برای آن‌ها وضع شده است، اله‌ها و اربابان گوناگونی دارد و بیچاره خود نیز اصلاً احساس نمی‌کند که آن‌ها را شریک خداوند قرار داده است و (متأسفانه) هرگاه اگر او را متوجه سازید که (تاکنون) غیر خدا را عبادت کرده و مرتکب (گناه بزرگ) شرک در دین شده است، شما را به سختی مورد تعرض قرار خواهد داد و این درحالی است که حقیقتاً از لحاظ معانی دو واژه‌ی عبادت و دین، غیر خدا را پرستیده و بی‌شک تاکنون داخل دینی غیر از دین خدای متعال بوده است؛ ولی با این وجود خود اصلاً نمی‌داند که تمام

اعمالش در واقع عبادت غیر خداست و آن وضعیتی که رفتارش شده است در واقع دینی است که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر صحت آن فرو نفرستاده است.

علت حقیقی این فهم نادرست

با نگاهی به عصر جاهلیت و صدر اسلام، به خوبی درمی‌یابیم هنگامی که قرآن کریم بر قوم عرب نازل شد، فرد فرد عرب معنا و مراد دو واژه‌ی اله و رب را به خوبی می‌دانستند؛ زیرا این دو کلمه از مدت‌ها قبل در کلام‌شان مورد استفاده قرار گرفته بود و به تمام معانی آن تسلط کاملی داشتند. به همین دلیل زمانی که آن‌ها مخاطب گفته «لا إله إلا الله ولا رب سواه ولا شريك له في ألوهيته وربوبيته» قرار گرفتند، معنای راستین پیام آن دعوت می‌شدند، کاملاً درک کردند و بدون هیچگونه پیچیدگی یا ابهامی فهمیدند که گوینده‌ی این سخن با گفتن «لا إله إلا الله ولا رب ولا شريك» چه چیزی را نفی می‌کند و از نسبت‌دادن چه صفتی به غیر خداوند خودداری می‌ورزد و همچنین با گفتن «إلا الله» چه چیزی را مختص خدای متعال می‌کند و چه صفتی را خالص، برای او می‌داند. بنابراین، کسانی که کافر می‌شدند در حقیقت با آگاهی و شناخت کامل از آنچه که «لا إله إلا الله» آن را باطل می‌دانست، کفر می‌ورزیدند و به همین علت کفرشان گواه روشنی بود بر اینکه الوهیت و ربوبیت غیر خدا را کاملاً قبول داشتند. (در جبهه‌ی مقابل) نیز مؤمنان از سر بصیرت نسبت به تمامی آنچه که قبول کردن «لا إله إلا الله» لازمه‌ی انجام یا ترک آن بود، ایمان می‌آوردند.

به همین شکل نیز دو واژه‌ی «عبادت» و «دین» در کلام عرب رایج بود و خیلی خوب می‌فهمیدند که عبد چه کسی است؛ از چه حالتی به عبودیت تعبیر می‌شود؛ آن روش عملی که اسم عبادت بر آن اطلاق می‌شود، چگونه روشی است؛ مفهوم دین چیست و مشتمل بر چه معانی گوناگونی است. از این رو هنگامی که به آنان گفته شد: فقط خداوند را عبادت کنید و از طاغوت دوری‌گزینید و با قطع ارتباط از سایر ادیان به دین الهی درآیید، بازهم در فهم این دعوت قرآنی دچار هیچگونه اشتباهی نشدند و به محض شنیدن آیات قرآن، برایشان معلوم بود که این دعوت آسمانی چه نوع تغییراتی را در نظام زندگی از آنان مطالبه می‌کند.

اما متأسفانه پس از دوران پرفروغ صدر اسلام، معانی اصلی و صحیح تمامی این کلمات که در میان عرب‌های عصر نزول قرآن رایج بود، کم کم رو به دگرگونی نهاد؛ به گونه‌ای که دایره‌ی معانی هریک از این اصطلاحات چهارگانه برخلاف معنای وسیع و فراگیر سابق‌شان، بسیار کوچک‌تر و در یک سری معانی کم دامنه و محدود با مفاهیمی پیچیده و مبهم خلاصه شد؛ این امر دو دلیل عمده داشت:

- ۱- درک عالی و تشخیص خوب لغات زبان عربی در نزد عرب زبان‌های قرن‌های اخیر بسیار کم شد و چشمه‌ی خالص لغات ناب عربی به خشکی گرایید.
 - ۲- برای افرادی که در جامعه‌ی اسلامی به دنیا آمده و در آن تربیت شده بودند، از آن معانی رایجی که واژگانی همانند اله، رب، دین و عبادت در جامعه‌ی جاهلی زمان نزول قرآن داشتند، هیچ اثری باقی نمانده بود.
- به این دو دلیل زبان‌شناسان و مفسران دوران معاصر، اکثر کلمات قرآن را در فرهنگ لغات و کتب تفسیر به جای معانی اصلی آن‌ها با معنای مصطلح نزد مسلمانان این عصر، شرح داده و تفسیر می‌کنند. برای مثال:
- کلمه‌ی اله را به گونه‌ای معنا کردند که گویی مترادف با واژه‌ی بت یا صنم است.
 - کلمه‌ی رب را (به صورت عام) مترادف تربیت کردن و پرورش نمودن (و به صورت خاص) معادل موجود قائم به ذاتی قرار دادند که به امر تربیت و پرورش سایر موجودات می‌پردازد.
 - کلمه‌ی عبادت را در معانی پرستش کردن، زاهدشدن، خضوع داشتن و نمازخواندن در برابر خداوند محدود ساختند.
 - کلمه‌ی دین را مترادف و معادل مذهب و داشتن گرایشی خاص^(۱) معنا کردند.
 - کلمه‌ی طاغوت را نیز با عنوان بت یا شیطان تفسیر کردند.
- نتیجه‌ی این فهم غلط آن بود که برای مردم درک هدف حقیقی و نیز شناخت مقصود اساسی دعوت قرآن بسیار سخت و دشوار و حتی ناممکن شد؛ زیرا هنگامی که قرآن خطاب به آنان می‌گفت: «به غیر از خدای متعال کسی را اله و معبود خویش نگیرید» گمان می‌کردند که با ترک عبادت بت‌ها و دوری از آن‌ها، حق مطلب را به

جای گزارده‌اند؛ درحالی که به تمام معنا و مفهومی که واژه‌ی «اله» دارد به غیر از بت‌ها دست به دامان هرچیز و هرکسی غیر از خدای سبحان بودند و خود نیز به هیچ وجه در درون خود احساس نمی‌کردند که با اتخاذ چنین رویه‌ای در واقع غیر خدا را اله و معبود خویش گرفته‌اند و زمانی هم که قرآن آنان را فرا می‌خواند که «فقط خدای متعال پروردگار و رب جهانیان است پس به غیر از او احدی را رب خویش ندانید» فریاد برمی‌آوردند: آگاه باشید! ما همان افرادی هستیم که اعتقاد داریم فقط خدای متعال مربی و متعهد امورات ماست و به این ترتیب عقیده‌ی ما در باب توحید کامل شده است!

اما واقعیت این بود که اکثر این افراد از لحاظ معنای گوناگون دیگری که واژه‌ی رب (به غیر از معنای ربّی) دارد، به ربوبیت غیر خدا اذعان کامل داشتند و هنگامی که قرآن ندایشان می‌داد که فقط خداوند را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید، می‌گفتند: ما که بت‌ها را پرستش نمی‌کنیم؛ با شیطان هم بغض و کینه داریم و لعنتش می‌فرستیم و جز برای خدا، برای احدی خشوع نمی‌کنیم در نتیجه این دستور قرآن را هم کاملاً اجرا کرده‌ایم! (اما این سخن را درحالی می‌گفتند که) همچنان متوسل و دست به دامان طاغوت‌های دیگری غیر از بت‌های سنگی بودند. و به جز این دیگر معنای واژه‌ی عبادت (به غیر از معنای پرستش یعنی بندگی و اطاعت) را به غیر خداوند اختصاص داده بودند.

واژه‌ی دین نیز چنین حال و وضعی داشت؛ زیرا مردم از معنای خالص ساختن دین برای خداوند، فقط این را می‌فهمیدند که شخصی به ظاهر منتسب به آیین این دین باشد که اصطلاحاً آن را دین اسلام می‌نامند و در همان حال جزو ملّت هندوها، یهودیان، مسیحیان و... نباشد. به همین دلیل جز عده‌ای اندک از همین پیروان دین اسلام اکثراً گمان می‌کنند که دین‌شان را برای خداوند خالص ساخته‌اند، اما در حقیقت اینان با توجه به معنای گسترده‌ی واژه‌ی دین، هرگز دین‌شان را برای خداوند خالص نکردند.

نتایج این فهم اشتباه

بدون شک بسیاری از تعالیم قرآن کریم همچنان از مردم مخفی مانده است، بلکه حتی به علّت مستور بودن معنای واقعی این چهار اصطلاح اساسی در ورای پرده‌های

جهل، روح متعالی و اندیشه‌ی محوری قرآن نیز به طاق نسیان سپرده شده است و این خود از مهم‌ترین علل نفوذ ضعف و سستی در عقاید و اعمال مردم به شمار می‌رود و این در حالیست که دین اسلام را پذیرفته و در زمره‌ی مسلمانان نیز به حساب می‌آیند. به همین جهت شایسته است که معانی این چهار اصطلاح را به تفصیل بیان کنیم تا بدین وسیله، هدف حقیقی قرآن و تعالیم اساسی آن به خوبی روشن شود.

با وجود تلاش‌های فراوانی که با نوشتن مقالات گوناگون برای آشنا کردن مردم با این اصطلاحات انجام داده‌ام، تا به حال هیچیک از این مقالات برای رفع اشتباهاتی که در این باب به اذهان مردم رسوخ کرده، کافی نبوده است و مردم نیز با آن نوشته‌ها قانع نمی‌شدند و نسبت به آن‌ها هیچ اعتماد و اطمینانی نداشتند؛ زیرا گمان می‌کردند هرآنچه را که در شرح و تفصیل معانی این کلمات بدون استناد به آیات قرآن و فرهنگ لغات معتبر، بیان داشته‌ام، جزو آراء شخصی‌ام است؛ درحالی که اگر این‌چنین باشد هرگز ممکن نیست که نظرات شخصی من افرادی را که با آرایم مخالفاند و یا اینکه لاقلاً با آن موافق نیستند، قانع کند. به همین سبب در این کتاب کوشیده‌ام که تمام معانی این چهار اصطلاح را به صورت کامل و همه‌جانبه بیان کنم؛ به گونه‌ای که حتی یک گفته را بدون استناد به قرآن و فرهنگ لغت‌های معتبر ذکر ننمایم.

به امید خدای بزرگ بحث خود را نخست با واژه‌ی «اله» آغاز می‌کنم و سپس با «رب» و «عبادت» ادامه می‌دهم و با «دین» به پایان می‌برم.

ابوالاعلی

إله

تحقیق لغوی

واژه‌ی (الإله) از ماده‌ی همزه، لام و هاء (أ ل هـ)، در فرهنگ لغات با معانی گوناگونی به کار رفته است؛ به شرح زیر^(۱):

[أَهْتُ إِلَى فُلَانٍ]: به سوی فلانی رفتم و در نزد او آرامش یافتم.

[أَلَيْهِ الرَّجُلُ يَأْتِي]: به آن مرد پناه داد (هنگامی که به کار می‌رود که شخصی از چیزی ترسیده باشد و به فرد دیگری پناه ببرد و آن فرد هم به او پناه دهد).

[أَلَيْهِ الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ]: آن مرد با اشتیاق فراوان به سوی آن مرد دیگر رفت.

[أَلَيْهِ الْفَصِيلُ]: بچه شتر با حرص و ولع فراوان به سوی مادرش دوید (و خود را به او چسباند).

[أَلَيْهِ الْإِلَهَةُ وَالْوَهَةُ]: عبادت کرد.

همچنین گفته شده است که (الإله) مشتق از ماده (لأه يألوه ليهآ) به معنای پنهان شدن است.

با دقت در معانی گوناگون ماده‌ی (أ ل هـ) که در آن (أله يألوه ليهآ) به معنای عبادت (یعنی پرستش) و (الإله) در معنای معبود به کار رفته است، کاملاً آشکار می‌شود که:

۱- فقر و نیازمندی انسان نخستین عامل تحریک‌کننده‌ی او برای عبادت و پرستش است. بنابراین، انسان مادام که گمان نکند فرد به خصوصی قادر است نیازش را برطرف سازد و در برابر مصایب یاریگرش باشد و در سختی‌ها پناهش دهد و به هنگام ناراحتی و اضطراب تسکینش دهد و از ترسش بکاهد، هیچگاه فکر پرستش آن شخص به ذهنش خطور نخواهد کرد.

۱- نگاه کنید به تفسیر ابن کثیر (۱۹/۱-۲۰) و تفسیر نیشابوری بر حاشیة تفسیر طبری (۱/۶۵-۶۶).

۲- اگر انسان معتقد باشد که شخصی توانایی این را دارد که نیازها را برطرف و دعاها را استجاب کند، حتماً او را والا مقام‌تر و بلندمرتبه‌تر از خود می‌داند و نه تنها به جایگاه بزرگش اعتراف می‌کند، بلکه حتی به قدرت و توانایی فراوان او هم اقرار می‌کند.

۳- بدون شک بسیاری از نیازهای انسان در این دنیا بر اساس قانون اسباب و مسببات رفع خواهد شد و بیشترین تلاش انسان برای رفع نیازهایش، در برابر دیدگانش صورت می‌گیرد و از دایره‌ی معلوماتش خارج نیست. از این رو هیچگاه در وجود انسان کوچکترین تمایلی برای پرستش این اسباب به وجود نمی‌آید. برای مثال فرض کنید شخصی برای برطرف ساختن نیازش احتیاج به پول دارد تا آن را در این راه هزینه کند و به همین منظور نزد فرد دیگری می‌رود و از او می‌خواهد که کار خاصی برایش دست و پا کند. آن مرد هم خواسته‌اش را می‌پذیرد و کاری به او محول می‌کند و در پایان عملش اجرتی به او می‌دهد. اکنون آن کارگر هرگز به ذهنش نمی‌رسد (تا چه برسد به اینکه اعتقاد داشته باشد) که کار فرمایش شایستگی پرستش را از جانب او داراست؛ زیرا با چشمان خود تمام راهی را که از طریق آن به هدفش رسیده، مشاهده کرده‌است و به خوبی می‌داند که آن مرد چگونه نیازش را برآورده کرده است. بنابراین، تصور عبادت هنگامی به ذهن انسان می‌رسد که معبود او در پشت پرده‌ی غیب و قدرتش در برطرف ساختن حاجات از دیده‌ها نپنهان باشد. از این رو برای معبود واژه‌ای انتخاب شده است که علاوه بر معنای پنهان شدن، حیرت و سرگستگی، متضمن معانی رفعت و بلندمرتبه‌ایی نیز باشد.

۴- بسیار طبیعی است که انسان بدون اختیار و با یک نوع شوق و ولع خاص، علاقه‌مند به کسی باشد که گمان می‌کند قادر است در موقع نیاز حاجتش را برآورده سازد و به هنگام مصیبت پناهش دهد و در هنگام اضطراب و ناراحتی خیالش را راحت و اعصابش را آرام کند.

با عنایت به چهار مطلب فوق، کاملاً معلوم می‌شود که براساس چه نوع تصوّراتی کلمه‌ی (الإله) بر معبود اطلاق شده است؛ تصوّراتی از قبیل رفع نیازهای انسان، پناه‌دادن، آرامش بخشیدن، بلندمرتبگی، جبروت و همچنین تصویری که انسان از معبود خویش دارد و امیدوار است که با در دست داشتن نیروها و قدرت‌ها، حاجاتش را

برآورده سازد و در مصایب و سختی‌ها پناهِش دهد و در همان حال از دیده‌ها نِهان و همانند سَرّی از اسرار باشد که مردم نتوانند گُنه ذاتش را درک کنند تا انسان شور و شوق فراوانی برای وصال او داشته باشد.

تصور اله نزد مردمان عصر جاهلیت

پس از این بحثی که در مورد ریشه‌ی کلمه (الّٰه) داشتیم، زیباست که بنگریم عرب‌ها و اقوام پیشین چه تصوّراتی در باب الوهیت داشتند که قرآن کریم در رد و ابطال آن‌ها نازل شد. خدای سبحان می‌فرماید:

۱- ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ [مریم: ۸۱].

«و (آن‌ها) به جای الله معبودانی را (برای خود) بر گزیدند، تا سبب عزت‌شان باشد».

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾ [یس: ۷۴].

«و آن‌ها غیر از الله معبودانی (برای خود) بر گزیدند، (به این امید) شاید که یاری شوند».

از این دو آیه‌ی کریمه روشن می‌شود که اهل جاهلیت کسانی را به عنوان معبودهای خویش برمی‌گزیدند که به گمان‌شان در مواقع سختی و مصیبت، دستداران و یاوران‌شان هستند و به هنگام ترس یا متضررشدن، قادرند که مأمّن و پناه‌گاهشان باشند.

۲- ﴿فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ

رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ﴾ [هود: ۱۰۱].

«پس هنگامی که فرمان پروردگارت فرا رسید، معبودان‌شان که به جای الله می‌خواندند؛

پس چیزی از آنان دفع نکردند (و یاری‌شان ندادند) و آن‌ها را جز هلاکت (و نابودی) نیفزودند».

﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٌ ﴿۲۱﴾

وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۲﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ ﴿۲۳﴾ [النحل: ۲۰-۲۲].

«و آن‌هایی را که به جای الله (به معبودیت) می‌خوانند، چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان

(نیز) آفریده می‌شوند. (آن‌ها) مرده‌گانی هستند غیر زنده، و نمی‌دانند در چه زمانی

برانگیخته می‌شوند. معبود شما، معبودی یگانه است».

﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^(۱) [القصص: ۸۸].

«و معبود دیگری با الله مخوان، هیچ معبودی (به حق) جز او نیست».

﴿وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا

يَخْرُصُونَ﴾^(۲) [یونس: ۶۶].

«آگاه باشید، هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است، از آن الله است، و کسانی که غیر الله؛ شریکان را می‌خوانند، پیروی (از دلیلی) نمی‌کنند، آن‌ها تنها از گمان پیروی می‌کنند، و آن‌ها فقط دروغ می‌گویند».

از این آیات چند نکته‌ی مهم بروز می‌یابد:

۱- مردمان عصر جاهلیت، معبودهایشان را در هنگام سختی‌ها و مصایب به دعا می‌خواندند و از آن‌ها طلب یاری می‌کردند.

۲- معبودهای مشرکان فقط از جنیان، فرشتگان یا بت‌ها نبود، بلکه شامل افرادی نیز می‌شد که مدت‌ها قبل از دنیا رفته بودند؛ چنان‌که این فرموده‌ی الهی:

﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^(۳) [النحل: ۲۱]

«(آن‌ها) مرده‌گانی هستند غیر زنده، و نمی‌دانند در چه زمانی برانگیخته می‌شوند».

دلیل کاملاً واضحی بر این ادعاست.

۳- مردمان عصر جاهلیت گمان می‌کردند که معبودهایشان دعاهای آنان را می‌شنوند و قادر به یاریشان هستند.

در اینجا لازم است که خواننده‌ی گرامی مفهوم دعا و همچنین شرایط تحقق مددی که انسان، انتظارش را از معبود خویش دارد، کاملاً به یاد داشته باشد؛ به مثالی در این زمینه توجه کنید:

هرگاه انسان در موقع تشنگی خادمش را صدا زند و از او مقداری آب بخواهد و یا به هنگام بیماری از پزشک طلب مداوا کند، صحیح نیست که این درخواست فرد از خادم

۱- نکته‌ای که در اینجا لازم است مد نظر قرار گیرد این است که واژه‌ی اله در قرآن کریم با دو معنا به کار رفته است؛ یکی صرفاً به معنای معبودی است که مردم در حقیقت آن را عبادت می‌کنند و فرقی نمی‌کند چه حق باشد یا باطل و دومی به معنای معبودی است که حقیقتاً شایستگی عبادت را دارد. در این آیه، اله با هر دو معنا به کار رفته است.

یا پزشک را دعا بنامیم و به همین شکل نیز این خواسته‌ی انسان به این معنا نیست که او خادم یا پزشک را معبود و اله خویش گرفته است؛ زیرا هرآنچه را که این فرد انجام داده است تماماً براساس قانون اسباب و مسببات صورت گرفته و از دایره‌ی این قانون خارج نبوده است؛ اما اگر همین شخص در هنگام تشنگی یا بیماری به جای فراخواندن خادم یا پزشک از یک بت یا ولی طلب یاری کند، بی‌شک آن‌ها را برای برطرف‌ساختن سختی‌اش دعا نموده و اله و معبود خویش گرفته است؛ زیرا این فرد شخصی را دعا نموده است کیلومترها دورتر از او در خاک آرمیده است؛ آن هم به گمان اینکه آن ولی با چشم خود او را می‌بیند و با گوش خود دعایش را می‌شنود و نیز می‌پندارد که او دارای یک نوع سلطه‌ی خاص بر عالم اسباب و مسببات است؛ به گونه‌ای که آن سلطه و قدرت قادرش می‌سازد آب به انسان برساند و بیماریش را شفا دهد.

به همین ترتیب نیز اگر در چنین حالتی بتی را به دعا بخواند و از او التماس آب یا شفای بیماری کند، به منزله‌ی آن است که اعتقاد دارد دستور بت بر رساندن آب، تأمین سلامتی و دورساختن بیماری از او نافذ است؛ به گونه‌ای که آن بت قادر است برای رفع نیاز آن فرد، در قانون اسباب و مسببات، تصرفی غیبی و خارج از قوانین طبیعی بنماید.

خلاصه‌ی کلام آنکه: تصویری که انسان به سبب آن معبود خویش را به دعا می‌خواند و از او طلب یاری می‌کند و در درگاهش به تضرع و زاری می‌پردازد، تصور شخصی است که بسیار قدرتمند و مسلط بر قوانین طبیعی که دارای نیروهای خارج از چارچوب این قوانین است.

۳- ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾
فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ؕ إِلَهَةً ۗ بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ
إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٢٨﴾ [الأحقاف: ۲۷-۲۸].

«و به راستی ما قریه‌ها (و آبادی‌ها)یی را که اطراف شما بوده‌اند هلاک کردیم، و آیات (خود) را (به صورت‌های) گوناگون (برای آن‌ها) بیان کردیم، تا شاید باز گردند. پس چرا کسانی را که آن‌ها به جای اله برای (قصد) تقرب (به خدا) معبود (خود) گرفتند، یاریشان نکردند؟ بلکه از نظرشان گم شدند، و این بود (نتیجه) دروغشان، و آنچه را افترا می‌بستند».

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۲﴾ ؕ أَتَأْتِكُمْ مِنْ دُونِهِ ؕ إِلَهَةٌ إِنْ يُرَدُّنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿۲۳﴾﴾ [یس: ۲۲-۲۳].

«و چه شده است مرا که پرستش نکنم کسی را که مرا آفریده است، (همه) به سوی او باز گردانده می‌شوید؟ آیا غیر از او معبودهایی را بر گزینم که اگر (الله) رحمان بخواهد به من زبانی برساند، شفاعت آن‌ها چیزی را از من دفع نمی‌کند (و کمترین فایده برایم ندارد) و مرا نجات نخواهند داد؟!».

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾﴾ [الزمر: ۳].

«و کسانی که به جای او معبودان (و اولیای) گرفتند (و گفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند بی‌گمان الله (روز قیامت) میان آن‌ها در آنچه اختلاف داشتند، داوری می‌کند».

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸].

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زبانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (=بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند».

در این آیات چند نکته‌ی قابل توجه آشکار می‌شود:

۱- مردمان عصر جاهلیت معتقد نبودند که الوهیت در بین معبودهایشان تقسیم شده است و دیگر مافوق آن‌ها هیچ معبود برتری وجود ندارد، بلکه تصویر واضحی از یک اله برتر در ذهن داشتند که در کلام خود با نام الله از او نام می‌بردند و عقیده‌ی حقیقی آنان در مورد معبودهایشان این بود که می‌گفتند: معبودهایمان در الوهیت آن اله برتر، دخیل و صاحب نفوذاند به گونه‌ای که سخنان‌شان در نزد او قابل قبول و خواسته‌های ما به واسطه‌ی آن‌ها قابل تحقق است و ما با طلب شفاعت از آن‌ها جلب منفعت و دفع ضرر می‌کنیم.

به سبب چنین گمان‌هایی بود که مردمان عصر جاهلیت معبودهایشان را شریک خداوند در الوهیت قرار می‌دادند و از این لحاظ روشن می‌شود که هرگاه انسان یکی را شفیع خود در نزد خداوند بداند و او را دعا کند و از وی کمک بخواهد و برای او آداب

تعظیم و احترام را کاملاً به جای بیاورد و برایش نذر کند و قربانی بدهد در این صورت - در اصطلاح مردمان جاهلیت - آن شفیع را معبود و اله خویش گرفته است^(۱).

۴- ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ أُثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارْهَبُونِ ﴿٥١﴾﴾
[النحل: ۵۱].

«و الله فرمود: دو معبود را نگیرید، فقط او معبود یگانه است، پس (تنها) از من بترسید».

﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا﴾ [الأنعام: ۸۰].

«و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر پروردگارم چیزی را بخواهد».

﴿إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرْنَاكَ بِعُضِّ الْهَيْتَا بِسُوءٍ﴾ [هود: ۵۴].

«ما (چیزی) جز این نمی‌گویم که: بعضی از معبودان مان آسیبی به تو رسانده‌اند».

آیات فوق به درستی نشان می‌دهد که مردمان عصر جاهلیت از معبودهایشان خوف و هراس داشتند و می‌ترسیدند که اگر به هر علتی موجبات خشم و غضب آن‌ها را فراهم کنند و یا اینکه از لطف و عنایت‌شان محروم شوند، مصیبت‌هایی همچون بیماری، خشکسالی، ضرر مالی، زیان جسمی و... دامنگیرشان خواهد شد.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای اله گرفتند؛ در حالی که دستور نداشتند جز اله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، بپرستند».

﴿أَرَعَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا﴾ [الفرقان: ۴۳].

۱- نکته‌ای که در اینجا لازم است خواننده محترم به آن توجه کند، این است که شفاعت بر دو قسم است: نخست شفاعتی که در ماورای آن یک نوع قدرت و اعمال نفوذ وجود دارد و شفاعت شفیع حتماً مورد قبول واقع می‌شود و دوم شفاعتی است که درخواست‌ها با نهایت خشوع و فروتنی مطرح می‌شود و در ورای آن هیچ اجباری برای پذیرش وجود ندارد. بنابراین، اگر کسی گمان ببرد که یک نفر خاص با معنای اول در نزد خداوند شفیع است، بی‌شک وی را اله و معبود خود گرفته است و در الوهیت او را شریک خداوند قرار داده است و این همان شفاعتی است که قرآن کریم آن را رد و باطل می‌داند؛ اما در شفاعت با معنای دوم جایز است که در آن شفیع، هریک از انبیاء، فرشتگان، صالحین و بندگان خدای متعال باشد و خداوند هم در رد یا پذیرش شفاعت آنان اختیار کامل دارد.

«آیا دیدی کسی را که هوای (نفس) خود را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی بر او (وکیل و) نگهبان باشی؟!».

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمُ شُرَكَاءَهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۳۷].

«و این چنین شریکان‌شان برای بسیاری از مشرکان؛ کشتن فرزندان‌شان را آراسته جلوه دادند».

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه‌ی الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟!». یک شخص نکته‌سنج در این آیات متوجه معنای دیگری از واژه (الإله) می‌گردد که با معانی گذشته‌ی آن کاملاً تفاوت دارد. در اینجا دیگر تصور آن معبودی که قدرت او چیره و مسلط بر قوانین طبیعی است، وجود ندارد، بلکه آن چیزی که به عنوان معبود و اله گرفته شده است، یا یک فرد خاص و یا نفس خود انسان است؛ آن هم نه به این دلیل که مردم وی را دعا کنند و یا معتقد باشند که آن معبود برایشان جلب منفعت و دفع مضرت می‌کند و در سختی‌ها پناه‌شان است؛ بلکه از این جهت او را معبود خویش گرفته‌اند که امرش را به عنوان قانون و شریعت خویش پذیرفته‌اند؛ از دستوراتش اطاعت محض می‌کنند و نهی او را با جان و دل پذیرفته‌اند؛ حلال او را حلال و حرامش را حرام تلقی کرده‌اند و پنداشته‌اند که آن معبود دارای حق امر و نهی است و بالاتر از او قدرت برتری وجود ندارد که لازم باشد در امر و نهی به او رجوع و استناد کرد.

نخستین آیه به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یهودیان و مسیحیان، علمای دینی و پارسایان خود را به خدایی گرفته بودند؛ هم چنان که حدیث شریف نبوی این مطلب را کاملاً روشن می‌گرداند:

ترمذی، محدث مشهور و ابن جریر طبری از عدی بن حاتم رضی الله عنه نقل می‌کنند که: روزی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم درحالی که یک صلیب طلایی در گردنم بود^(۱) و پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را می‌خواند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ در جواب گفتم: یهودیان و مسیحیان که هرگز علمای دینی و پارسایان خود را نپرستیده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا پرستیده‌اند! آن علما و پارسایان، حلال را

۱- البته این مربوط به زمانی است که عدی بن حاتم مسلمان نشده بود (مترجم).

حرام و حرام را حلال کردند و پیروان‌شان نیز از آن‌ها تبعیت می‌کردند و عبادت آنان به این شکل بوده است.

اما معنای آیه‌ی دوم، کاملاً واضح است؛ هرکسی که از هوای نفس خود پیروی کند و امر خود را بالاتر از هر امری بداند، در واقع نفس خود را معبود خویش گرفته است. در دو آیه‌ی بعدی نیز هرچند کلمه‌ی (الشركاء) به جای کلمه‌ی (الإله) به کار رفته است، اما مراد از شرک در اینجا، شریک قائل‌شدن برای خداوند در الوهیت اوست و دلیل روشنی است بر این مطلب که هرآنچه را یک فرد یا گروه خاص به عنوان شرع یا قانون، برای دیگران وضع کند و بدون استناد به امر الهی آن را قانونی و شرعی تلقی کنند، پیروان چنین قانون و شریعتی، شارعان و قانونگذاران آن را شریک خداوند در الوهیت مخصوص به او قرار داده‌اند.

ضابطه‌ی تشخیص در باب الوهیت

در بین تمام معانی مختلفی که (در قسمت‌های گذشته) برای واژه‌ی (الإله) ذکر شد، ارتباطی منطقی وجود دارد که بر یک انسان دقیق و تیزبین پوشیده نیست؛ به این ترتیب که اگر کسی یک موجود خاص را (البته با معانی خارج از چارچوب قوانین حاکم بر جهان طبیعت) دوستدار، یاریگر، برطرف‌کننده‌ی بلاها و گرفتاری‌ها و همچنین رفع‌کننده‌ی نیازها و اجابت‌کننده‌ی دعاها بداند و او را بر رساندن نفع و دفع ضرر از خود توانا ببیند، در این صورت عاملی که باعث به وجود آمدن چنین اعتقادی در او شده است همانا ظن و گمانی است که در مورد آن فرد دارد؛ زیرا با خود می‌پندارد که او دارای یک نوع سلطه‌ی خاص بر نظام کاینات است.

به همین شکل نیز اگر کسی از شخصی بترسد و از او حذر کند و اعتقاد داشته باشد که خشم وی باعث رسیدن ضرر و آسیب به او شده‌است و خشنودی او منفعت را برایش در پی دارد، در این صورت بازهم منشأ چنین اعتقادی تصوری است که در مورد آن فرد در ذهن دارد؛ چون گمان می‌کند او دارای سلطه‌ای خاص بر این کاینات است. در نتیجه کسی که با وجود ایمان به خدای بزرگ، غیر او را به دعا بخواند و به جای خداوند به او پناه ببرد، تنها عاملی که او را وادار به چنین کاری می‌کند، اعتقادی است که در مورد آن موجود خاص دارد؛ زیرا این تصور را از او در ذهن دارد که او در گوشه‌ای (هرچند کوچک) از سلطه‌ی الوهیت با خدای متعال شریک است. بنابراین،

کسی هم که حکم و دستور غیر خدا را قانون بداند و همچنین اوامر و نواهی او را شریعتی تلقی کند که پیروی از آن واجب است، در این حالت بازهم به سلطه‌ی حاکم غیر خدا گردن نهاده است.

خلاصه‌ی کلام آنکه: اصل و جوهره‌ی الوهیت، سلطه است؛ خواه مردم معتقد باشد که سلطه‌ی آن فرد بر قوانین و سنت‌های این جهان حاکم است و یا خواه در زندگی دنیوی خود مطیع اوامر و ارشادات او باشند و دستوراتش را لازم الاجرا بپندارند.

استدلال قرآن

قرآن کریم نیز چنین تصویری از سلطه دارد که آن را پایه و اساس استدلال‌ها و برهان‌های خود در انکار الوهیت غیر خدا و اثبات آن برای خدای متعال قرار داده است: قرآن استدلال‌های خود را در این زمینه به این ترتیب مطرح می‌کند:

تمام نیروها، قدرت‌ها و شایستگی‌ها در آسمان‌ها و زمین فقط از آن خدای متعال است؛ لذا آفریدن همانا مختص او، گنجینه‌ی نعمات در دست او، امرکردن فقط حق او، تمام نیروها و قدرت‌ها در قبضه‌ی او و تمامی آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، از سر اختیار یا از روی اجبار، همه فرمانبردار و مطیع او هستند. غیر او بر هیچ چیز سلطه‌ای ندارد و این فقط حکم اوست که در آسمان‌ها و زمین جاری است. کسی هم به جز او وجود ندارد که از اسرار موجودات و شیوه‌ی نظم و تدبیر آن‌ها آگاه باشد و یا اینکه در صدور حکم، شریک خدای بزرگ باشد. پس با این توصیف، هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد.

مادام که هیچ اله و معبودی غیر از خداوند وجود ندارد، هر کار انجام‌شده‌ای با این اعتقاد که غیر او هم می‌تواند اله باشد، از اساس پوچ و باطل است؛ فرقی هم نمی‌کند؛ چه آن معبود را دعا کنید و از او پناه جسته و نسبت به وی خوف و رجا داشته باشید و چه او را شفیع خود در نزد خداوند بدانید و از او اطاعت و فرمانش را اجرا کنید؛ در نتیجه، تمام این پیوندها و رابطه‌هایی که با غیر خدا برقرار ساخته‌اید، در واقع باید فقط مختص خدای سبحان باشد؛ زیرا غیر از او هیچکس وجود ندارد که سلطه‌ای در دست داشته باشد.

اکنون به اسلوب زیبایی که قرآن کریم در آیات بلیغ و اعجازانگیز خویش در این باب (برای بیان استدلال‌ها و براهین دالّ بر الوهیت مطلق الهی) به کار می‌گیرد، توجه فرمایید:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۸۴].
 «و او کسی است که در آسمان معبود است، و در زمین (نیز) معبود است، و او حکیم داناست.»

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [۷] ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [۱۸] ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ [۱۹] ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [۲۰] ﴿أَمْ مَوْتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [۲۱] ﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾ [النحل: ۱۷-۲۲].

«آیا کسی که می‌آفریند، مانند کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟! و اگر (بخواهید) نعمت (های) الله را بشمارید، نمی‌توانید آن را بشمارید، بی‌تردید الله آمرزنده‌ی مهربان است. و الله آنچه را پنهان می‌دارید، و آنچه را آشکار می‌کنید؛ می‌داند. و آن‌هایی را که به جای الله (به معبودیت) می‌خوانند؛ چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان (نیز) آفریده می‌شوند. (آن‌ها) مرده‌گانی هستند غیر زنده، و نمی‌دانند در چه زمانی برانگیخته می‌شوند. معبود شما، معبودی یگانه است.»

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَدْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ [فاطر: ۳].

«ای مردم! نعمت الله را بر خود به یاد آورید، آیا آفریننده‌ای جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!»

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ﴾ [الأنعام: ۴۶].

«بگو: به من خبر دهید، اگر الله، گوش شما و چشم‌هایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر بزند کدام معبود جز الله (می‌تواند) آن‌ها را به شما بازگرداند؟!»

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [۷۰] ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ

يَأْتِيَكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يُأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾ [القصص: ۷۰-۷۲].

«و او ذاتی است که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، ستایش در دنیا و آخرت برای اوست، و حکم (و فرمانروایی) از آن اوست، و (همه‌ی شما) به سوی او باز گردانده می‌شوید. (ای پیامبر!) بگو: به من خبر دهید اگر الله شب را تا روز قیامت بر شما پایدار سازد، کیست معبودی جز الله که برای شما روشنی آورد؟! آیا نمی‌شنوید؟ بگو: به من خبر دهید اگر الله روز را تا روز قیامت بر شما پایدار گرداند، کیست معبودی جز الله که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید؟! آیا نمی‌بینید؟!».

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳].

«(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (= الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ﴿٥﴾ [الزمر: ۵].

«آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، شب را بر روز می‌پیچد، و روز را بر شب می‌پیچد، و خورشید و ماه را مسخر (و رام) گردانید، هر کدام تا زمانی معین در حرکتند».

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أَرْوَجَ يُخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ [الزمر: ۶].

«(او) شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از آن پدید آورد، و از چهار پایان برای شما هشت جفت فرو فرستاد، و شما را در شکم‌های مادران‌تان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در تاریکی‌های سه‌گانه، می‌آفریند، این الله، پروردگار شماست که فرمانروایی از آن اوست، و جز او معبودی (به حق) نیست، پس چگونه (از حق) منحرف (و روی گردان) می‌شوید؟!».

﴿أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ
ذَاتِ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ ﴿٦٦﴾ أَمَّنْ
جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا
أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بَلٌ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ
السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ ﴿٦٨﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي
ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ تَعَلَّى اللَّهُ
عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٩﴾ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ
مَعَ اللَّهِ قُلٌ هَآئِثًا يُبْرِهِنُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧٠﴾﴾ [النمل: ۶۰-۶۴].

«(آیا این معبودان باطل شما بهتر اند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و از آسمان
برای شما آبی نازل کرد، پس با آن باغ‌های خرم (و زیبا) رویانیدم، که شما هرگز توان رویاندن
درختان آن را نداشتید، آیا معبودی دیگری با الله است؟! (نه) بلکه آن‌ها گروهی هستند که
(از حق منحرف می‌شوند و بت‌ها را) هم طراز (الله) قرار می‌دهند. (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا
کسی که زمین را قرارگاه ساخت، و میان آن نهرهایی قرار داد، و برای آن کوه‌های (ثابت و
استوار) پدید آورد، و میان دو دریا مانعی قرار داد، آیا معبود دیگری با الله است؟! (نه) بلکه
بیشترشان نمی‌دانند. (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا کسی که (دعای) مضطر (= درمانده) را اجابت
می‌کند؛ چون او را بخواند، و گرفتاری را بر طرف می‌سازد، و شما را جانشینان زمین قرار
می‌دهد، آیا معبودی دیگری با الله است؟! چه اندک پند می‌گیرید. (آیا این بت‌ها بهتر اند) یا
کسی که شما را در تاریکی‌های بیابان و دریا هدایت می‌کند، و کسی که پیش از (باران) رحمت
خود بادها را به مژده می‌فرستد، آیا معبودی دیگر با الله است؟! الله برتر است از آنچه برای او
شریک قرار می‌دهند. (آیا این معبودان باطل بهتر اند) یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس
آن را (بار دیگر) باز می‌گرداند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، آیا معبود
دیگری با الله است؟! (ای پیامبر!) بگو: اگر راست می‌گویید دلیل‌تان را بیاورید».

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾ وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ آِلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ
يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا

«همان) کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی (برای خود) بر نگزیده است، و در فرمانروایی هیچ شریکی ندارد، و همه چیز را آفرید، پس اندازه‌ی هر چیز را چنان که می‌باید؛ معین کرده است. و (مشرکان) به جای او معبودانی (برای خود) بر گزیدند که چیزی نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند، و مالک زیان و سود خود نیستند، و (نیز) مالک مرگ و حیات و برانگیختن نیستند».

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۱-۱۰۲].

«(او) پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است، چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! در حالی که همسری ندارد؟ و همه چیز را آفریده، و او به هر چیز داناست. این است الله، پروردگار شما، هیچ معبودی (بحق) جز او نیست، آفریننده‌ی همه چیز است، پس او را بپرستید، و او بر همه چیز (کار ساز و) نگهبان است».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿۱۶۵﴾﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتایانی را انتخاب می‌کنند، و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بیشتر دوست می‌دارند، و کسانی که ستم کردند اگر می‌دیدند هنگامی که عذاب (روز قیامت) را مشاهده می‌کنند (خواهند دانست) که تمام قدرت از آن الله است».

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَئْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّن عِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... ﴿۵﴾﴾ [الأحقاف: ۴-۵].

«(ای پیامبر، به آن‌ها) بگو: آیا دیده‌اید آنچه را که جز الله می‌خوانید، به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه آن‌ها در (آفرینش) آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید کتابی (آسمانی) پیش از این (قرآن)، یا اثری از علم (گذشتگان، بر صدق ادعای خود) برای من بیاورید. و چه کسی گمراه‌تر است از آن که (معبودی) غیر از الله را می‌خواند که تا روز قیامت (هم دعای) او را اجابت نکند».

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾ لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [الأنبياء: ۲۲-۲۳].

«اگر در این دو (= آسمان و زمین) معبودانی جز «الله» بود، مسلماً هر دو (= آسمان و زمین) تباہ می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزہ است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند. (او) از آنچه می‌کند، باز خواست نمی‌شود، و آنان باز خواست می‌شوند.».

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ﴿۹۱﴾﴾ [المؤمنون: ۹۱].

«الله هرگز فرزندی بر نگزیده است، و هیچ معبود (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر معبودی آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند.».

﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَأَبْتَغُوا إِلَيَّ مِنَ الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿۴۳﴾﴾ [الإسراء: ۴۲-۴۳].

«(ای پیامبر!) بگو: اگر آن چنان که آن‌ها (= مشرکان) می‌گویند با او معبودانی بود، در این صورت، (معبودان) سعی می‌کردند راهی به سوی (الله) صاحب عرش پیدا کنند. او منزہ و پاک است، و از آنچه آن‌ها می‌گویند بسا برتر است.».

در تمامی این آیات یک محور اصلی و کلی وجود دارد و آن این است که الوهیت و سلطه، لازمه‌ی یکدیگرند و از حیث معنا و روح کلمه، هیچ تفاوتی باهم ندارند؛ زیرا کسی که سلطه و نفوذ ندارد نه ممکن است و نه سزاوار است که اله و معبود باشد؛ اما کسی که دارای قدرت و سلطه است، فقط اوست که جایز است اله باشد و شایستگی معبود بودن را نیز داشته باشد؛ زیرا هیچیک از نیازهایی که انسان برای رفع نمودن آن‌ها ناچار است کسی را اله و فریادرس خویش بگیرد، بدون وجود سلطه قابل رفع شدن نیست. به همین دلیل در صورت نبود سلطه و نفوذ، الوهیت هم معنا نخواهد داشت و رفتن انسان به نزد آن معبود برای رفع مشکلاتش و امید داشتن به او کاری عبث و بیهوده است.

شیوه‌ای که قرآن کریم با در نظرگرفتن این اندیشه‌ی محوری (یعنی استلزام دو جانبه‌ی سلطه و الوهیت) استدلال‌های خود را براساس آن مطرح می‌سازد، این زمینه

را برای خواننده‌ی آیات قرآن فراهم می‌سازد که مقدمات و نتایج این استدلال‌ها را به خوبی درک کند و بفهمد؛ به ترتیب زیر:

۱- تحقق کارهایی از قبیل برطرف کردن مشکلات و گرفتاری‌ها، رفع نیازها، پناه‌دادن، توفیق عنایت کردن، یاری‌رساندن، مراقبت کردن، پشت و پناه‌بودن و استجابت دعاها که شما (مخاطب قرآن) آن‌ها را کارهایی ساده و کم‌اهمیت می‌پندارید، در حقیقت به این سادگی نیست، بلکه چنین اموری ارتباط بسیار محکمی با نیروها و قدرت‌هایی دارند که متولّی تدبیر امورات موجودات این جهان هستند؛ زیرا اگر شما به راهی که از طریق آن نیازهای بسیار کوچک‌تان برآورده می‌شود دقت کنید، متوجه خواهید شد که برطرف‌شدن این حوائج جز با حرکت عوامل غیر قابل شمارشی در ملکوت آسمان‌ها و زمین محال است؛ برای مثال لیوان آبی را فرض کنید که می‌خواهید آن را بنوشید و یا دانه‌ی گندمی را تصور کنید که (با آسیاب کردن و پختن) آن را می‌خورید. شما چه می‌دانید قبل از اینکه این‌ها برایتان آماده شود و به دست شما برسد، خورشید و زمین و بادها و دریا چه کارهایی که نکرده‌اند. بله! استجابت دعاها‌ی شما و رفع نیازهایتان مستلزم وجود یک قدرت و سلطه‌ی کم‌اهمیت نیست، بلکه در واقع لازمه‌ی آن، آفرینش آسمان‌ها و زمین، چرخش سیارات، حرکت بادها و فرودآمدن باران است. در یک کلام برآورده‌شدن حاجات، مستلزم تدبیر تمام کاینات است.

۲- چنین سلطه‌ی عظیمی غیر قابل تجزیه است؛ یعنی هرگز امکان ندارد که سلطه‌ی آفرینش موجودات در دست یک نفر و امورات مربوط به رزق‌شان در دست یک نفر دیگر باشد و یا اینکه خورشید، مسخّر فلان کس بوده و زمین فرمانبردار شخص دیگری باشد؛ هم‌چنان که امکان ندارد موجودات را یک نفر آفریده باشد و مریض‌شدن و شفادادن آنان در دست فرد دیگر و مرگ و زندگیشان در اختیار شخص سومی باشد؛ زیرا در این صورت محال است که نظام این جهان استوار شود؛ لذا باید تمامی قدرت‌ها، سلطه‌ها و شایستگی‌ها در دست یک حاکم واحد باشد که امورات کل آسمان‌ها و زمین به او ارجاع داده می‌شود. در حقیقت نظام این جهان مقتضی چنین امری است و این‌چنین نیز هست (زیرا در غیر این صورت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود).

۳- هرگاه تمام سلطه‌ها و قدرت‌ها در انحصار یک حاکم واحد باشد و غیر او حتی به اندازه‌ی یک ذره‌ی بسیار کوچک و بی‌ارزش مالک هیچ چیز نباشد، بدون شک الوهیت نیز کاملاً حقّ او خواهد بود و در آن شریکی نخواهد داشت. بنابراین، احدی غیر از خدای بزرگ نمی‌تواند (شما را ای مخاطب قرآن) کمک کند، دعایتان را استجابت نماید، پناه‌تان دهد و نیز پشتیبان، یاریگر، دوستدار و وکیل‌تان باشد و برایتان جلب منفعت و دفع ضرر کند.

(حال که اینگونه است بدانید که) هیچ فریادرسی جز خدای متعال ندارید و حتی ممکن نیست الهی داشته باشید که با خداوند جهانیان دوست باشد و به دلیل قربتی که با او دارد شفاعتش در نزد خداوند قابل قبول باشد؛ بله! در توانایی هیچکس نیست که حتی گوشه‌ای کوچک از امورات در دست او باشد و در کوچکترین مسأله‌ای دخیل باشد. پذیرش شفاعت و یا رد آن نیز به همین شکل منوط به مشیت و اراده‌ی خداوند است و هیچکس قدرت و نفوذ آن را ندارد که بتواند شفاعت خود را به خدای سبحان بقبولاند.

۴- یکپارچه‌بودن این سلطه‌ی برتر می‌طلبد که مصدر تمامی احکام و دستورات فقط و فقط یک حاکم چیره و مسلط بر امور باشد و حتی کوچکترین جزئی از آن سلطه به غیر منتقل نشود؛ زیرا مادامی که آفرینش فقط مختص خدای متعال است و در آن هیچ شریکی ندارد و این همواره اوست که مردمان را رزق و روزی می‌دهد و غیر او کوچکترین نقشی در آن ندارد و فقط او است که مسئول تدبیر و گردش امورات این کائنات است و در آن نیز شریکی ندارد، عقل حکم می‌کند که حکومت کردن، امرکردن، تشریح و قانونگذاری هم فقط در دست او باشد و در این مورد بازهم وجود شریک برای خداوند غیر قابل توجیه باشد. و هم چنان که اشتباه است گمان کنیم که غیر خدا می‌تواند استجابت‌کننده‌ی دعاها، برآورده‌کننده‌ی حاجت حاجتمند و پناه‌دهنده‌ی بی‌پناه در دایره‌ی ملکوت خداوند باشد، به همین صورت نیز اشتباه و باطل است اگر بپنداریم غیر او شایستگی این را دارد که حاکمی مستقل، فرمانروایی مطلق و قانونگذاری تام‌الاختیار در وضع قوانین باشد؛ زیرا آفریدن، رزق‌دادن، زنده‌کردن مردگان و میراندن آنان و نیز مسخرساختن خورشید و ماه، درهم‌پیچاندن شب و روز، قضا و قدر، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین، قانونگذاری

و همه و همه مظاهر و تجلی‌های گوناگونی از یک حکومت و سلطه‌ی واحدند؛ البته حکومت و سلطه‌ای که به هیچ وجه قابل تجزیه و تقسیم نیست. لذا معتقد به اینکه اطاعت از حکم و فرمان غیر خدا واجب و اجرای دستوراتش لازم است - درحالی که خداوند هیچ دلیل بر صحت آن نازل نفرموده است - دچار همان شرکی می‌شود که فردی غیر خدا را به دعا می‌خواند و از او کمک می‌طلبد.

به همین شکل نیز اگر کسی ادعا کند که در مقام سیاسی، مالک تمام یک کشور و نیز چیره و مسلط بر امور و حاکم مطلق آن است، همانند ادعای کسی است که در میان مردم اعلام می‌کند: «(ای مردم!) من مولای شما، متکفل امورات و نیز پشتیبان و یاریگر شما هستم» و منظور او از این سخن، تمام معانی خارج از چارچوب سنت‌های حاکم بر جهان طبیعت باشد^(۱). آیا ندیده‌اند زمانی که قرآن کریم بحث بی‌شریک بودن خداوند را در خلق، اداره‌کردن و تدبیر نظام این عالم مطرح می‌کند، به موازات آن بحث بی‌شریک بودن خداوند را در حکومت‌کردن و فرمانروایی نیز بیان می‌کند؟! این خود از یک سو گواهی است واضح بر این مطلب که الوهیت مشتمل بر معانی حکومت و فرمانروایی است و از دیگر سو لازمه‌ی توحید الوهیت خداوند آن است که ذات مبارک او در این مورد نیز شریکی نداشته باشد. در آیات نیز مطالب فوق بسیار مفصل‌تر از آنچه گفته شد، بیان شده است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ۲۶].

«بگو: بارالها! ای دارنده پادشاهی و (هستی) به هر کس که بخواهی، پادشاهی (و فرمانروایی) می‌بخشی، و از هر کس بخواهی پادشاهی (و فرمانروایی) را می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی».

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝ إِلَهِ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱-۳].

«(ای پیامبر) بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم، فرمانروای مردم، (إله و) معبود مردم».

قرآن کریم در سوره‌ی غافر با صراحت بیشتری این امر را بیان می‌دارد:

۱- برای تحقیق بیشتر به کتاب «دیدگاه سیاسی اسلام» تألیف استاد مودودی مراجعه کنید.

﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

﴿۱۶﴾ [غافر: ۱۶].

«روزی که (همه) آنان آشکار شوند چیزی از آن‌ها بر الله پوشیده نخواهد ماند، (الله می‌فرماید: «امروز فرمانروایی از آن کیست؟»^(۱)) (آنگاه خود می‌فرماید: از آن الله یگانه قهار است».

زیباترین تفسیر این آیه، حدیثی است که امام احمد بن حنبل رحمته الله از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که^(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله روزی آیه ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^(۳) را بر روی منبر می‌خواندند و در همان حال داستان مبارک‌شان را تکان داده و پشت و رو می‌کردند و (به جماعت) می‌گفتند: (در روز قیامت) پروردگار متعال خود را تمجید می‌کند و می‌گوید: منم جبّار؛ منم متکبر؛ منم عزیز؛ منم کریم.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در ادامه‌ی حدیث می‌گوید:

درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله این را می‌فرمودند منبر به شدت تکان می‌خورد به حدی که با خود گفتیم، الان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به زمین خواهد انداخت.^۴

(۱) - در حدیث «صور» آمده: «الله ارواح همهٔ خلایق را قبض می‌کند، و جز ذات اقدسش کسی باقی نمی‌ماند، آنگاه می‌فرماید: «امروز پادشاهی از آن کیست؟» سه بار تکرار می‌فرماید، آنگاه خود

پاسخ می‌دهد: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»». (تفسیر ابن کثیر)

۲- تخریح این حدیث در ضمیمه نامه‌ی پایان کتاب آمده است.

۳- و آن‌ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان‌ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌پندارند. [الزمر: ۶۷].

۴- این حدیث با شماره‌ی (۵۴۱۴) در مسند احمد بن حنبل چاپ احمد محمد شاکر آمده است و اسناد آن نیز صحیح است؛ لفظ حدیث در جای دیگری از مسند با شماره‌ی (۵۶۰۸) به شکل زیر است: «قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذِهِ آيَةَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: ﴿وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾»^(۴)، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا الْجَبَّارُ، أَنَا الْمُتَكَبِّرُ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الْمُتَعَالَىٰ». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درحالی که بر روی منبر بود این آیه را می‌خواندند که

«آسمان‌ها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزّه از شرک آنان است» و در ادامه فرمودند: «خدای متعال در روز قیامت می‌گوید: [منم جبار؛ منم متکبر؛ منم مَلِک؛ منم متعال؛...].».

امام مسلم در صحیح خود (۱۲۶/۸) این حدیث را به طریق دیگری از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که لفظ آن نزدیک‌تر به لفظ کتاب است؛ به این شکل که:

«يَطْوِي اللَّهُ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهَا بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضَ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟».

«خداوند ﷻ در روز قیامت آسمان‌ها را در هم می‌پیچید سپس آن‌ها را با دست راست می‌گیرد و می‌گوید: منم مَلِک! کجا هستند جباران؟ کجا هستند متکبران؟! بعد زمین را با دست چپش در هم می‌پیچید و می‌گوید: منم مَلِک! کجا هستند جباران؟ کجا هستند متکبران؟!».

امام بخاری (۳۳۷/۱۳ فتح الباری) حدیث فوق را از طریق سومی به صورت مختصر از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است. امام ابوداود نیز (۲۷۸/۲) این حدیث را تماماً نقل کرده است؛ جز اینکه به جای لفظ «بشماله» (دست چپش) لفظ «بیده الأخری» (دست دیگرش) را روایت کرده و این موافق با احادیث دیگری است که می‌گوید: «وکلتا یدیه یمین» یعنی هر دو دست خداوند راست است و به همین دلیل بی‌هقی و حافظ اشاره کرده‌اند که لفظ «بشماله» شاذ و نادرست است؛ والله اعلم.

[این حدیث و دیگر احادیث کتاب را شیخ آل‌بانی رحمه الله تخریج کرده‌اند که در نسخه‌های عربی و فارسی کتاب، به عنوان ضمیمه، در آخر کتاب قرار داشت، مناسب دیدیم که آنها را در پاورقی در زیر هر حدیث نقل نماییم. (مصحح)]

رَبّ

تحقیق لغوی

واژه‌ی رَبّ از ماده‌ی راء و باء مشدّده (ر ب ب) می‌باشد^(۱) و اصلی‌ترین معنای آن تربیت کردن است؛ معانی دیگری نیز از قبیل: تصرف کردن، نگهداری نمودن، بهبود ساختن، به پایان رساندن و تکمیل کردن از آن مشتق شده است. بر همین اساس از مجموع معانی فوق، معانی بلندمرتبگی، ریاست، تملک و سیادت در واژه‌ی رب شکل می‌گیرد.

اکنون به مثال‌هایی در زمینه‌ی موارد گوناگون کاربرد واژه‌ی رَبّ در زبان عربی، با معانی مختلفی که در بالا ذکر شد، توجه فرمائید^(۲):

۱- تربیت کردن، پروراندن، رشد دادن

[رَبَّ الْوَلَدِ]: طفل را تا زمانی که به درجه‌ی درک و فهم رسید، پرورش داد و تربیت کرد.

[الرَّبِيبُ]: پسرچه‌ای که مورد تربیت قرار می‌گیرد؛ پسرچه‌ای که در خانه‌ی ناپدری بزرگ می‌شود.

۱- ابن فارس در مقایس اللغة ۳۸۱/۲-۳۸۲ در مورد ماده (رب) می‌گوید:

راء و باء بر سه اصل دلالت می‌کند:

اصل اول: ساختن چیزی و مراقبت کردن از آن؛ براساس این اصل، رب به معنای مالک، خالق، صاحب و سازنده است...

اصل دوم: به وجود آوردن چیزی از چیز دیگر و مراقبت از آن؛ این اصل نیز در تناسب با اصل اول است...

اصل سوم: گرد هم آوردن دو چیز در کنار هم؛ این اصل در تناسب با اصل دوم است...

با توجه به سه اصل فوق کاملاً معلوم می‌گردد که همگی در یک معنا هستند.

۲- نگاه کنید به: لسان العرب: ماده (ر ب ب) ۳۸۴/۱-۳۹۴ و القاموس المحيط: ماده (ر ب ب) و

المخصص: ۱۵۴/۱۷.

[الرَّبِيبَةُ]: دختر بچه‌ای که مورد تربیت قرار می‌گیرد؛ دختر بچه‌ای که در خانه‌ی ناپدری بزرگ می‌شود؛ دایه، پرستار.

[الرَّابَةُ]: نامادری؛ (این واژه به این دلیل برای نامادری وضع شده است که) هر چند هیچیک از فرزندان شوهر، فرزندان واقعی وی نیستند، اما در حقیقت به تربیت و بزرگ کردن آنان می‌پردازد.
[الرَّابُ]: ناپدری.

[الرَّبِّبُ]، [الرَّبِيبُ]: اسم دارویی است که (برای مواقع ضروری) ذخیره و نگهداری می‌شود.

[رَبَّ يَرْبُ رَبًّا]: اضافه کردن، زیاد کردن، به پایان رساندن.

[رَبَّ النُّعْمَةِ]: احسان و نیکی فراوانی به خرج داد و در آن افراط و زیاده‌روی کرد.

۲- جمع کردن، گردآوری نمودن، آماده‌سازی

[فَلَانٌ يَرْبُ النَّاسَ]: فلانی مردم را نزد خود جمع می‌کند یا اینکه مردم بر گرد او جمع می‌شوند.

[الرَّبُّ]: مکان اجتماع مردم.

[الرَّتَّبُ]: تجمع کردن، به هم پیوستن.

۳- نگهداری کردن، خوبی کسی را خواستن، رعایت حال کسی را کردن، سرپرستی نمودن

[رَبَّ صَيْعَةً]: از آن زمین به خوبی نگهداری و از آن نگهداری و حراست کرد.

نقل است که صفوان بن اُمیه به ابوسفیان گفت: «لَأَنَّ يَرْبِنِي رَجُلٌ مِنْ قَرِيشٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَرْبِنِي رَجُلٌ مِنْ هَوَازِنٍ» یعنی اگر مردی از قریب کفیل من باشد و مرا تحت رعایت و عنایت خویش قرار دهد بهتر از آن است که مردی از قبیله هوازن این کار را انجام دهد.

علقمة بن عبده، شاعر عرب، در دیوان خود این بیت را سروده است:

وَكُنْتَ أَمْرًا أَفْضَتْ إِلَيْكَ رَبَّائِي وَقَبْلَكَ رَبَّتَنِي فَضَعْتُ رُبُوبًا^(۱)

«من کسی هستم که افراد فراوانی قبل از تو سرپرستی و کفالت مرا به عهده گرفته بودند، اما هرگز از من مراقبت نکردند و مرا تحت عنایت و رعایت خویش قرار ندادند، تا اینکه ضایع و تباه شدم و سرانجام این کار به تو محوّل شد».

فَرَزْدَقٌ نِيزَ مِیْ گَویَد:

كَانُوا كَسَالِيَّةً حَمَّاءَ إِذْ حَقَنْتُ سِلَاءَهَا فِي أَدِيمٍ غَيْرِ مَرْبُوبٍ^(۲)

«آنان همانند زن نابخردی هستند که روغن را داخل مشکی می‌ریزد که پوست آن دباغی نشده است».

[فُلَانٌ يُرَبُّ صَنْعَتَهُ عِنْدَ فُلَانٍ]: آن شخص شغلش را نزد فلانی یاد می‌گیرد و در

محضرش شاگردی و کسب مهارت می‌کند.

۴- گر انقدر بودن، سیادت داشتن، ریاست کردن، اجرای حکم و دستور، تصرف کردن

[قَدْ رَبَّ فُلَانٌ قَوْمَهُ]: فلانی قومش را تحت کنترل خویش درآورد و همه را مطیع

فرامین خود ساخت.

[رَبَّيْتُ الْقَوْمَ]: بر آن قوم حکومت کردم و رهبر آنان شدم.

لبید بن ربیعہ در یکی از ابیانش این چنین می‌سراید:

وَأَهْلَكُنْ يَوْمًا رَبَّ كِنْدَةَ وَأَبْنَهُ وَرَبَّ مَعَدٍّ بَيْنَ خَبْتٍ وَعَرَعَرٍ^(۳)

«(آن قبایل) روزی از روزها، رئیس قبیله‌ی کِنْدَه و پسرش و همچنین رئیس قبیله‌ی مَعَدَّ

را در محلی بین خَبْت و عرعر به هلاکت رساندند».

در این بیت مراد از رَبِّ کِنْدَه، رئیس قبیله‌ی کِنْدَه است.

در همین معنا نابغه‌ی دُبَّیانی می‌گوید:

نَحْبٌ إِلَى النُّعْمَانِ حَتَّى تَنَالَهُ فِدَى لَكَ مِنْ رَبِّ تَالِدِي وَطَارِي^(۱)

۱- این بیت در کتاب‌های زیر آمده است:

دیوان علقمة بن عبدة: ۱۳۲، المفضليات: ۱۹۴/۲، اللسان العرب (ر ب ب)، مقایس اللغة: ۳۸۳/۲

تفسیر الطبری: ۴۸/۱، الصحاح: (ر ب ب)، المخصص: ۱۵۴/۱۷.

۲- این بیت در لسان العرب ماده (سلا) آمده است؛ سلاء: روغن، کره خالص.

۳- این بیت در تفسیر طبری: ۴۷/۱، تفسیر طبرسی: ۱۱/۱ و المخصص: ۱۵۴/۱۷ آمده است.

«(این اسب من) آن چنان به سوی نعمان می‌تازد تا اینکه سرانجام به (وصال) او برسد. (ای نعمان! تو واقعاً چه رییس بزرگی هستی). تمام ثروتم فدای تو باد!».

۵- تملک

در حدیث شریف آمده است که پیامبر ﷺ از مردی پرسید: «أَرَبُّ عَنَمٍ أَمْ رَبُّ إِبِلٍ» یعنی تو مالک گوسفند هستی یا مالک شتر؟

در همین معنا به صاحب خانه (رَبُّ الدَّارِ) و به صاحب شتر (رَبُّ النَّاقَةِ) و به مالک زمین (رَبُّ الصَّيْعَةِ) گویند.

کلمه‌ی رَبُّ همچنین به معنای سیّد و سرور (که متضاد برده و خادم است) به کار می‌رود.

تا به اینجای سخن، معانی گوناگون واژه‌ی رَبُّ و همچنین موارد مختلفی از کاربردهای آن را بیان کردیم؛ اما به خدا سوگند زبان‌شناسان و مفسران معاصر با منحصراً معانی این کلمه در واژه‌هایی همچون مَرَبِّي یا بنیانگذار دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا همگی در تفسیر ربوبیت گفته‌اند که «هُوَ إِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالاً فَحَالاً إِلَى حَدِّ التَّمَامِ» یعنی: ساختن تدریجی یک شیء تا زمانی که به پایان می‌رسد؛ اما حقیقتاً این تعریف فقط شامل یکی از معانی متعدد و وسیع این کلمه می‌شود؛ چون اگر به وسعت معنایی این واژه خوب توجه کنید و همزمان معنای مشتقات آن را نیز در نظر بگیرید، کاملاً معلوم می‌شود که کلمه‌ی رب مشتمل بر معانی زیر است^(۲):

۱- مَرَبِّي، مسئول برآورده کردن نیازها، مسئول امور تربیتی و پرورشی (انسان).

۱- این بیت در تفسیر طبری ۱۴۱/۱ چاپ وزارت فرهنگ (سوریه) تحقیق محمود محمد شاکر با لفظ (طریفی و تالدي) آمده است. همچنین این بیت را می‌توانید در دیوان نابعةً ذبیانی ۸۹ و المخصص ۱۵۴/۷ پیدا کنید.

طریف: مال جدید تالد: مال قدیمی و عتیقه

۲- از شما خواننده‌ی محترم تقاضا می‌شود که این پنج معنا را خوب به یاد بسپارید و تفاوت‌هایی را که هریک باهم دارند، به دقت مدّ نظر قرار دهید؛ زیرا استاد مودودی در این فصل به این پنج معنایی که واژه‌ی رب دارد، بسیار استناد می‌کند. (مترجم)

- ۲- سرپرست، مراقب، کسی که متعهد بهبود اوضاع و احوال (مربوب خود) باشد.
- ۳- آقا و ریسی که در میان قوم خود همانند محوری باشد که همه گرد او جمع می‌شوند.
- ۴- شخص بزرگی که دیگران از او اطاعت می‌کنند؛ ریسی یا فرد قدرتمندی که حکمش لازم الاجراست و دیگران به بزرگی و سیادت او معترف‌اند؛ مالکی که شایستگی و اختیار تصرف در ملک خود را دارد.
- ۵- پادشاه، مَهْتَر.

استعمال کلمهٔ رب در قرآن کریم

کلمه‌ی «الرب» در قرآن کریم با تمام معنایی که برای این واژه ذکر کردیم، آمده است؛ گاهی فقط با یک معنا و گاهی همزمان با دو معنا یا بیشتر و در بعضی موارد، هر پنج معنای واژه در آن واحد، یکجا به کار رفته است؛ در اینجا با مثال‌هایی از آیات قرآن این موضوع را بیشتر روشن می‌کنیم:

معنای اول

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾^(۱) [یوسف: ۲۳].

۱- کسی گمان نکند که منظور حضرت یوسف علیه السلام در این آیه عزیز مصر است، چنان‌که بعضی از مفسرین به آن معتقد هستند؛ زیرا ضمیر (هاء) در کلمهٔ (إنه) به لفظ جلالهٔ الله برمی‌گردد که حضرت یوسف علیه السلام به او پناه برد و تا زمانی که مرجع نزدیک‌تری برای ضمیر (هاء) وجود دارد، چه احتیاجی است که آن را به یک مرجع دورتر برگردانیم؟! تذکر استاد سید محمد کاظم سباق:

مطلبی را که امام مودودی منکر صحت آن است (یعنی بازگشت ضمیر (هاء) به عزیز مصر)، ابن جریر طبری در تفسیر خود (۱۰۸/۱۲) از چند طریق و آن هم فقط از مجاهد و ابن اسحاق نقل کرده است؛ اما در تأیید سخنان استاد مودودی، شیخ طبرسی در مجمع البیان ۲۲۳/۵ اینگونه گفته است:

«... و عده‌ای گفته‌اند که ضمیر (هاء) به لفظ جلالهٔ الله برمی‌گردد، به این معنا که حضرت یوسف علیه السلام گفت: پناه بر خدا! او پروردگار من است. مرا از جایگاهی که قبلاً داشتم، رفعت داد و به من نیکی فرمود و مرا پیامبر خود ساخت، پس چگونه امکان دارد که عصیان امر او کنم.»

«(یوسف) گفت: «به الله پناه می‌برم! بی‌گمان او (عزیز مصر) سرور من است، جایگاه مرا گرامی داشته است (پس چگونه به او خیانت کنم؟!))».

معنای دوم با تصویری از معنای اول

﴿فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾﴾ [الشعراء: ۷۷-۸۰].

«پس همه‌ی آن‌ها دشمن من هستند، جز پروردگار جهانیان. (همان) کسی که مرا آفرید، پس او مرا هدایت می‌کند. و کسی که او به من غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید. و هنگامی که بیمار شوم پس او مرا شفا می‌دهد.».

﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْءَرُونَ ﴿٥٣﴾ ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾﴾ [النحل: ۵۳-۵۴].

«آنچه از نعمت دارید، پس (همه) از (جانب) الله است، سپس هنگامی که ناراحتی به شما رسد، باز به سوی او زاری می‌کنید. سپس هنگامی که آن ناراحتی را از شما بر طرف ساخت، آنگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند.».

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ ﴿١٦٤﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۴].

«بگو: آیا غیر الله، پروردگاری را بجویم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟!))».

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾﴾ [المزمل: ۹].

«(همان) پروردگار مشرق و مغرب که معبودی (بحق) جز او نیست پس او را کارساز (و نگاهبان خود) برگزین.».

معنای سوم

﴿هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾﴾ [هود: ۳۴].

«او پروردگار شماست، و (همه) به سوی او بازگردانده می‌شوید.».

﴿ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَّرْجِعُكُمْ ﴿٧﴾﴾ [الزمر: ۷].

«پس بازگشت‌تان به سوی پروردگارتان است.».

﴿قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ﴿٢٦﴾﴾ [سبأ: ۲۶].

«بگو: پروردگار ما، (همه‌ی) ما (و شما) را گرد می‌آورد.».

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۸].

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، مگر اینکه امت‌هایی مانند شما هستند، ما در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیز را فرو گذار نکردیم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.»

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ [یس: ۵۱].
«و (چون بار دیگر) در صور دمیده شود، پس ناگهان آن‌ها از قبرها (بیرون آیند) شتابان به سوی پروردگارشان می‌روند.»

معنای چهارم با تصویری از معنای سوم

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].
«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند.»

﴿وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴].
«بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به خدایی نگیرد.»
مراد از (ارباب) در دو آیه‌ی مذکور افرادی هستند که امت‌ها و گروه‌ها فقط آنان را رهبران و راهنمایان خود می‌دانند و به امر و نهی آنان نیز گردن می‌نهند؛ از شرع و قانون آنان پیروی کرده و به آنچه که از جانب خود و بدون هیچ دلیل و برهانی (از طرف خداوند) حلال و حرام می‌کنند، ایمان دارند و آنان را در صدور امر و نهی به میل خود، کاملاً برحق می‌پندارند.

﴿يَصْلِحِ السَّجِنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ وَخَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرَ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فُضِيَ الْأَمْرُ إِلَىٰ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ [۴۱] وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَآنَسُهُ الشَّيْطَانُ ذَكَرَ رَبَّهُ فَلَبِثَ فِي السَّجِنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ [۴۲] وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾ [۴۳] قَالُوا أَضْغَثُ أَحْلَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بِعَلِيمِينَ﴾ [۴۴] وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾ [۴۵] يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ

عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾
 قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ
 ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾
 ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُعَاتُّ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ
 فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْأَلُهُ مَا بَأَلِ النَّسِوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ
 رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾ [يوسف: ٤٦-٥٠].

«ای رفقای زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می شود) پس سرور خویش را شراب خواهد نوشانید، و اما دیگری پس به دار آویخته می شود، آنگاه پرندگان از (گوشت) سر او خواهند خورد، امری که در (باره‌ی) آن از من نظر خواستید، (چنین) مقدر شده است. و (یوسف) به آن کسی از دو نفر که دانست رهایی می یابد، گفت: "مرا نزد سرور (حاکم) یاد کن". ولی شیطان یاد کردن (او را نزد) سرورش از خاطر او برد، پس (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند. و پادشاه گفت: "همانا من (در خواب) هفت گاو چاق را دیدم که هفت گاو لاغر آن‌ها را می خورند، و هفت خوشه‌ی سبز، و (هفت خوشه‌ی) دیگر را خشک (می بینم). ای بزرگان! در (باره‌ی) خوابم نظر دهید؛ اگر خواب را تعبیر می کنید. چاق، هفت گاو لاغر آن‌ها را می خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و (هفت خوشه‌ی) دیگر خشک، برای ما نظر بده (و تعبیر کن) تا من به سوی مردم باز گردم، شاید آنان (از تعبیر این خواب) با خبر شوند. (یوسف) گفت: "هفت سال پی در پی (با جدیت) زراعت کنید، پس آنچه را درو کردید، جز اندکی که می خورید، (بقیه) در خوشه‌اش باقی بگذارید. سپس بعد از آن هفت (سال) سخت (قحطی) می آید، که آنچه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده اید، می خورید، جز اندکی از آنچه که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس بعد از آن هفت (سال) سالی فرا می رسد که باران فراوانی نصیب مردم می شود، و در آن (سال، مردم افشردنی‌ها را) می فشارند". و پادشاه (چون این تعبیر را شنید) گفت: او را نزد من بیاورید. پس چون فرستاده‌ی (پادشاه) نزد او آمد، (یوسف) گفت: "به سوی سرور باز گرد، پس از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بود؟! قطعاً پروردگارم به نیرنگ آن‌ها آگاه است".»

در این آیات حضرت یوسف علیه السلام چندین بار عزیز مصر را با کلمه‌ی «رَبِّ» نام می برد. علت آن است که مصریان آن چنان به جایگاه محوری و قدرت فراوان عزیز مصر باور داشتند که معتقد بودند او مالک امر و نهی آنان است و در حقیقت نیز این چنین بود و عزیز مصر رَبِّ آنان بود؛ اما حضرت یوسف علیه السلام چنین اعتقادی نداشت و کلمه‌ی رب را

فقط برای خدای متعال به کار می‌برد؛ چون ایمان داشت که فقط خدای یگانه، چیره و مسلط بر امور بوده و مالک امر و نهی است؛ چنان‌که خود قبلاً این را بیان داشت:

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ [یوسف: ۲۳].

«(یوسف) گفت: «به الله پناه می‌برم! بی‌گمان او سرور من است، جایگاه مرا گرامی داشته است (پس چگونه به او خیانت کنم؟!))»

معنای پنجم

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿۳﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَعَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ﴿۴﴾﴾

[قریش: ۳-۴].

«پس باید پروردگار این خانه (کعبه) را پرستش کنند. همان (پروردگاری) که آن‌ها را از گرسنگی (نجات و) طعام داد، و از ترس و خوف ایمن‌شان داشت.»

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾﴾ [الصافات: ۱۸۰].

«پاک و منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزت، از آنچه (مشرکان) توصیف می‌کنند.»

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الانبیاء: ۲۲].

«پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند.»

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۱﴾﴾ [المؤمنون: ۸۶].

«بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟!»

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ ﴿۵﴾﴾ [الصافات: ۵].

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌هاست، و پروردگار مشرق‌ها.»

﴿وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ ﴿۴۹﴾﴾ [النجم: ۴۹].

«و اینکه اوست که پروردگار (ستاره‌ی) «شعری» است.»

تصویرات امت‌های گمراه در باب ربوبیت

با توجه به آیاتی که در قسمت گذشته به عنوان مثال ذکر شد، معانی کلمه‌ی رب به‌سان خورشیدی که در آسمانی صاف و بدون ابر می‌درخشد، کاملاً روشن می‌شود. اکنون زیباست که بنگریم امت‌های گمراه پیشین در باب ربوبیت چه تصویری داشتند که قرآن کریم در رد و ابطال آنان نازل شد و همچنین جالب است بدانیم که قرآن مشرکان را به سوی چه چیزی دعوت می‌کرد. شاید بهتر است که در این راستا،

جداگانه، تمام امت‌هایی را که قرآن کریم از آنان یاد کرده است، بررسی کنیم و در مورد عقاید و افکارشان به گفتگو پردازیم؛ تا بدین وسیله حقیقت امر کاملاً روشن شود و از پرده‌ی ابهام بیرون آید.

قوم نوح علیه السلام

کهن‌ترین امت تاریخ که قرآن کریم داستان‌شان را ذکر می‌کند، امت حضرت نوح علیه السلام است. با توجه به تمام اطلاعاتی که در مورد این قوم به ما رسیده است، معلوم می‌گردد که امت نوح علیه السلام هرگز منکر وجود خدای متعال نبودند؛ زیرا قرآن کریم این سخن آنان را - که در ردّ دعوت نوح علیه السلام است - از زبان خودشان این‌چنین نقل می‌کند که:

﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً...﴾ [المؤمنون: ۲۴].

«این (مرد) جز بشری همچون شما نیست، که می‌خواهد بر شما برتری جوید، اگر الله می‌خواست، همانا فرشتگانی را نازل می‌کرد.»

قوم نوح همچنین منکر این موضوع نبودند که خدای متعال خالق این جهان است؛ ربوبیت الهی را نیز با دو معنای اول و دوم قبول داشتند؛ زیرا هنگامی که نوح علیه السلام به آنان گفت:....

﴿هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [هود: ۳۴].

«او پروردگار شماست، و (همه) به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

﴿أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۷﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۸﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿۱۹﴾ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۲۰﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿۲۱﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿۲۲﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿۲۳﴾ وَاللَّهُ أُنْتَبِذَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿۲۷﴾﴾ [النوح: ۱۰-۱۷].

«از پروردگار خویش آمرزش بخواهید، بی‌گمان او بسیار آمرزنده است. تا از آسمان (باران) پی در پی بر شما بفرستد. و شما را با اموال و فرزندان بسیار مدد کند، به شما باغ‌های (سرسبز) بدهد، و برای شما نهرهای (جاری) قرار دهد. شما را چه شده است که برای الله،

عظمت (و شکوه) قایل نیستید؟! در حالی که شما را در مراحل گوناگون آفرید. (از نطفه سپس خون لخته شده، آنگاه تکه گوشت، تا این که انسان کامل شد). آیا نمی بینید چگونه الله هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید؟ و ماه را در میان آسمان ها مایه‌ی روشنایی قرار داد، و خورشید را چراغ (فروزانی) گردانید. و الله شما را همچون گیاه و نباتی از زمین رویانید).
... حتی یک نفر هم برنخاست که این گفته‌ی وی را رد کند و بگوید که: خدا رب ما نیست؛ خدا خالق ما یا خالق آسمان‌ها و زمین نیست، و یا اینکه تدبیر آسمان‌ها و زمین در دست خداوند نیست.

به همین شکل نیز منکر این موضوع نبودند که خداوند اله و معبود آنان است و براساس چنین اعتقادی بود که نوح علیه السلام به آنان می‌گفت: ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ یعنی شما هیچ اله و معبودی غیر از خداوند ندارید؛ زیرا اگر منکر الوهیت خدای متعال بودند، در این صورت دعوت حضرت نوح علیه السلام به شکل دیگری می‌بود و به قوم خود می‌گفت: «یا قوم! اتخذوا الله إلهاً». ای قوم من! خدا را معبود خویش بگیرید.

سؤالی که ممکن است در اینجا ذهن خواننده را به خود مشغول سازد این است که چرا (به رغم اینکه قوم نوح ربوبیت و الوهیت خداوند را قبول داشتند) اما بازهم در بین آنان و نوح علیه السلام نزاع عقیدتی وجود داشت؟

هرگاه برای یافتن پاسخ این سؤال در قرآن کریم به جستجو بپردازیم و به آیات آن نگاهی بیافکنیم، به روشنی درمی‌یابیم که این امر دو علت مهم داشت:

۱- نوح علیه السلام به قوم خود می‌گفت: خدایی که شما اعتقاد دارید پروردگار جهانیان است و ایمان کاملی دارید به اینکه فقط او، شما و تمام این کاینات را آفریده است و جز او کسی حاجات شما را برآورده نمی‌سازد، پس در حقیقت او نیز یگانه الهی و معبود شماست. معبود به حقی جز (ذات مبارک) او وجود ندارد و جز او نیز کسی قدرت آن را ندارد که حاجات شما را برآورده کند؛ بدی‌ها را از شما دور نماید؛ دعاهایتان را بشنود و کمک‌تان کند؛ از این رو بر شما واجب است که فقط او را عبادت کنید و جز او برای هیچکس خضوع و فروتنی نکنید:

﴿يَقَوْمُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹].

«ای قوم من! الله را بپرستید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست.»

﴿وَلِكَيْ رَسُوْلٌ مِّن رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٦١﴾ اٰبِلِغُكُمْ رِسٰلَتِ رَبِّيْ﴾ [الأعراف: ۶۱-۶۲].
 «بلکه من فرستاده‌ای از (جانب) پروردگار جهانیان هستم. پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و شما را اندرز می‌دهم».

اما قوم نوح این گفته‌ی پیامبرشان را نمی‌پذیرفتند و به شدت بر موضع خویش پافشاری کرده و می‌گفتند: بی‌گمان ما نیز معتقدیم که خداوند، پروردگار جهانیان است؛ اما مبعودهای دیگری غیر از خداوند نیز وجود دارند که در تدبیر این جهان دخیلند و قادرند که نیازهای ما را برآورده کنند؛ در نتیجه باید هم ایمان داشته باشیم علاوه بر خداوند، آنان نیز مبعودهای ما هستند.

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرِيْنَ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوعًا وَلَا يَعُوْثَ وَيَعُوْقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾﴾ [نوح: ۲۳].

«و گفتند: معبودان خود را رها نکنید. و (بخصوص) «ود» و «سوع» و «یعوث» و «یعوق» و «نسر» را رها نکنید».

۲- قوم نوح ربوبیت خداوند را فقط از این جهت قبول داشتند که او خالق مردم، مالک آسمان‌ها و زمین و اداره‌کننده‌ی امورات این جهان است؛ اما دیگر قائل نبودند که این فقط خداوند است که حق دارد در امور اخلاقی، اجتماعی، دینی، سیاسی و همچنین سایر امور دنیوی، تعیین‌کننده و صاحب امر و سلطه باشد. همچنین معتقد نبودند که فقط خداوند باید راهنما، قانونگذار و مالک امر و نهی باشد و از دستورات او باید اطاعت کرد؛ اما در عوض از رؤسا و رهبران دینی خود در هر زمینه‌ای اطاعت می‌کردند و آنان را به عنوان اربابان خود پذیرفته بودند.

(اینگونه بود که) حضرت نوح عليه السلام قومه را برخلاف اعتقادشان دعوت می‌کرد و بارها به آنان می‌گفت: ای قوم من! ربوبیت الهی را در بین اربابان خود تقسیم نکنید و هیچکس را در آن سهیم ندانید؛ فقط خداوند را به تمام معنا یگانه پروردگار و رب خود بدانید و از او پیروی کنید؛ هر دستوری را که خدای متعال به شما می‌دهد، گردن نهید و شریعتش را کاملاً اجرا کنید.

نوح به قوم خود می‌گفت:

﴿اِنِّيْ لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِيْنٌ ﴿١٧٧﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْنَ ﴿١٧٨﴾﴾ [الشعراء: ۱۰۷-۱۰۸].

«مسلماً من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید، و مرا اطاعت کنید».

عاد، قوم هود ﷺ

قرآن کریم پس از داستان قوم نوح، ماجراهای عاد، قوم حضرت هود ﷺ را تعریف می‌کند. چنان‌که از آیات قرآن معلوم است، این امت نیز منکر وجود خدای متعال نبودند و الوهیتش را قبول داشتند و خداوند را یکی از معبودهای خویش می‌دانستند؛ ربوبیت الهی را نیز با همان معنایی می‌پذیرفتند که قوم نوح ﷺ پذیرفته بودند (یعنی معنای اوّل و دوّم رب).

آیات قرآن این مطلب را به خوبی نشان می‌دهند:

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ﴾
[الأعراف: ۶۵].

«و به (سوی قوم) عاد، برادرشان هود را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست».

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا﴾ [الأعراف: ۷۰].
«گفتند: آیا به (نزد) ما آمده‌ای که تنها الله را عبادت کنیم، و آنچه را نیاکانمان می‌پرستیدند، رها کنیم؟!».

﴿قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً﴾ [فصلت: ۱۴].
«گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، فرشتگانی را نازل می‌کرد».

﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾
[هود: ۵۹].

«و این (قوم) عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند، و از پیامبران او نافرمانی کردند، و از فرمان هر سرکش دشمن حق، پیروی کردند».

ثمود، قوم صالح ﷺ

اکنون داستان قوم ثمود مطرح می‌شود که نافرمان‌ترین و عصیانگرترین امت‌ها پس از قوم عاد بودند. گمراهی و انحراف این قوم از لحاظ جوهره و حقیقت آن، دقیقاً همانند ضلالت دو قوم نوح و عاد بود؛ چون نه منکر وجود خدای متعال بودند و نه اینکه نسبت به الوهیت و ربوبیتش کفر می‌ورزیدند و اینگونه نبود که از عبادت و خضوع در برابر خداوند سرباز زدند؛ بلکه فقط این موضوع را قبول نداشتند که خدای

متعال یگانه معبود و اله است و عبادت مختص اوست و غیر او به هیچ وجه شایستگی عبادت را ندارد و ربوبیت با تمام معنا به او اختصاص دارد!!

قوم صالح همچنین به شدت بر ایمان خود نسبت به معبودهای دیگری غیر از خداوند پافشاری می کردند، و بر همین اساس معتقد بودند که معبودهایشان دعاهای آنان را می شنوند؛ بلاها و گرفتاری ها را برطرف ساخته و نیازهایشان را رفع می کنند و (بدتر از آن) از رؤسا و رهبران دینی خود در زندگی مدنی و اخلاقی تبعیت محض می کردند و به جای اخذ شریعت و قانون زندگی خود از خدای متعال، از اربابان خود می گرفتند، تا اینکه سرانجام به چنان امت مفسدی تبدیل شدند که خداوند به عذابی دردناک گرفتارشان ساخت.

قرآن کریم تمام مطالب فوق را در آیات زیر بیان می کند:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثُمُودَ ﴿۱۳﴾ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۱۴﴾﴾ [فصلت: ۱۳-۱۴].

«پس اگر آن ها روی گردانند، بگو: من شما را از صاعقه ای همانند صاعقه ای عاد و ثمود بیم می دهم. چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را نپرستید، (آن ها) گفتند: اگر پروردگار ما می خواست، فرشتگانی را نازل می کرد، پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید، کافر هستیم.»

﴿وَإِلَى ثُمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ﴿۶۱﴾﴾ [هود: ۶۱].

«و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که معبودی جز او برای شما نیست.»

﴿قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ﴿۶۲﴾﴾ [هود: ۶۲].

«گفتند: ای صالح! پیش از این ما به تو امید می داشتیم، آیا ما را از پرستش آنچه نیاکان مان می پرستیدند، باز می داری؟»

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۴۲﴾ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۴۳﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رُسُلَهُ ﴿۱۴۴﴾﴾ [الشعراء: ۱۴۲-۱۴۴].

«هنگامی که برادرشان صالح به آن‌ها گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بی‌گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید و مرا اطاعت کنید».

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾﴾

[الشعراء: ۱۵۲-۱۵۱].

«و فرمان اسراف کاران را اطاعت نکنید. (همان) کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند».

قوم ابراهیم عليه السلام و نمرود

قرآن کریم داستان قوم ابراهیم را پس از داستان قوم ثمود قرار می‌دهد. عاملی که تحقیق در مورد این امّت را مهم جلوه می‌دهد، تفکر اشتباهی است که درباره‌ی پادشاه این امت، نمرود، در بین مردم شایع است.

مردم گمان می‌کنند که نمرود به خداوند کفر می‌ورزید و مدعی الوهیت بود؛ برعکس، او کاملاً به وجود خداوند ایمان داشت و معتقد بود که خدای متعال آفریننده‌ی این جهان و اداره‌کننده‌ی امورات آن است و ربوبیت را فقط با معانی سوم، چهارم و پنجم آن ادعا می‌کرد نه با دو معنای نخست.

همچنین از جمله پندارهای غلط رایج در بین مردم، این است که گمان می‌برند قوم حضرت ابراهیم عليه السلام اصلاً خداوند را نمی‌شناختند و ربوبیت و الوهیتش را قبول نداشتند؛ درحالی که اصلاً اینگونه نبود و گمراهی این قوم نیز هیچ تفاوتی با انحراف و ضلالت اقوامی همچون قوم نوح، عاد و ثمود نداشت.

واقعیت آن است که قوم ابراهیم عليه السلام به وجود خداوند باور مطلق داشتند و می‌دانستند که خدای بزرگ، پروردگار و آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و اداره‌کننده‌ی این کاینات عظیم است و از عبادت او نیز هیچ ابایی نداشتند؛ اما گمراهی و انحراف آنان در این بود که اعتقاد داشتند اجرام آسمانی در الوهیت و ربوبیت (با دو معنای نخست) شریک خداوند هستند و سه معنای دیگر ربوبیت را فقط مختص حاکمان و سلاطین خود می‌دانستند.

آیات قرآن در این زمینه از چنان وضوحی برخوردار است که انسان درشگفت می‌ماند که چرا مردم این حقیقت را درنیافته و در فهم آن کم‌کاری به خرج می‌دهند (به گونه‌ای که با خود گمان می‌کنند قوم ابراهیم به خداوند ایمان نداشت)؟!

برای یافتن پاسخ این سؤال بهتر است قبل از هر چیز داستان ماجرای را بازگویم که در سن نوجوانی برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد؛ ماجرای که قرآن کریم در آن چگونگی تلاش ابراهیم علیه السلام را برای رسیدن به حق و حقیقت بیان می‌کند:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾
 فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ
 الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي
 بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا
 مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأنعام: ۷۶-۷۹].

«پس هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است و چون غروب کرد؛ گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. پس هنگامی که ماه را تابنده دید؛ گفت: این پروردگار من است. و چون غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، مسلماً از گروه گمراهان خواهم بود. پس هنگامی که خورشید را درخشان دید، گفت: این پروردگار من است؛ این بزرگتر است. اما وقتی که غروب کرد، گفت: ای قوم! من از آنچه (برای خدا) شریک قرار می‌دهید، بیزارم. بتحقیق من روی خود را به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد، حق‌گرایم و از مشرکان نیستم.»

با توجه به قسمت‌هایی که زیر آن خط کشیده شده است، کاملاً معلوم می‌گردد ابراهیم علیه السلام در جامعه‌ای پرورش یافته بود که علاوه بر تصویری که از ربوبیت اجرام آسمانی داشتند، این تصور را نیز داشتند که خداوند خالق و رب آسمان‌ها و زمین است؛ این امر جای تعجب ندارد؛ زیرا قوم ابراهیم علیه السلام از نوادگان مردمان مسلمانی بودند که به حضرت نوح علیه السلام ایمان آورده و همراه او سوار کشتی شدند و عقاید اسلامی^(۱) - هرچند کم‌رنگ اما همچنان - در میان‌شان زنده بود و همواره توسط پیامبران امت‌هایی مانند عاد و ثمود که فاصله‌ی زمانی زیادی با قوم ابراهیم نداشتند و به نوعی باهم خویشاوند بودند، احیا می‌شد؛ چنان که خدای متعال می‌فرماید:

۱- منظور از عقاید اسلامی آن چیزی نیست که به صورت رایج بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاق می‌شود، بلکه اسلام دین تمام پیامبران بوده و روح آن همانا تسلیم‌شدن محض در برابر خدای سبحان است؛ هرچند که صور و اشکال عبادت در شریعت‌های مختلف باهم تفاوت داشته است. (مترجم)

﴿إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [فصلت: ۱۴].
 «چون پیامبران از پیش رو و پشت سر (از هر سو) نزدشان آمدند، (گفتند) که جز الله را
 نپرستید».

بر همین اساس، ابراهیم علیه السلام این تصور را که خداوند پروردگار و خالق آسمان‌ها و
 زمین است از محیطی گرفته بود که در آن بزرگ شده بود. اما سؤالی که ذهن
 ابراهیم علیه السلام را دائماً به خود مشغول ساخته بود این بود که همواره از خود می‌پرسید تا
 چه اندازه این تصور قوم من حقیقت دارد که خورشید و ماه و سایر ستارگان در ربوبیت
 و الوهیت با خداوند شریک هستند و چرا مردم این چیزها را عبادت می‌کنند؟^(۱)

ابراهیم علیه السلام قبل از برگزیده شدن به مقام نبوت برای یافتن پاسخ این سؤال سعی و
 تلاش بسیاری به خرج داد تا اینکه سرانجام طلوع و غروب گُرّات آسمانی (ماه و
 خورشید و ستارگان)، او را به سوی حق و حقیقت رهنمون ساخت و دریافت که هیچ
 ربّی جز آفریدگار آسمان‌ها و زمین وجود ندارد. به همین دلیل مشاهده می‌کنید که
 ابراهیم علیه السلام هنگام غروب ماه با خود گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند خوف آن
 دارم که هرگز نتوانم حقیقت را پیدا کنم و همانند میلون‌ها نفر از مردمانی که در کنار
 من زندگی می‌کنند فریفته‌ی ظواهر امور شوم. ابراهیم علیه السلام پس از برگزیده شدن به
 مقام نبوت، بازهم با همین عقیده‌ی راسخ قوم خود را به سوی خدای متعال دعوت
 کرد.

با تأمل در آیات زیر شیوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام کاملاً روشن می‌شود:

﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ
 عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا﴾ [الأنعام: ۸۱].

۱- شایان ذکر است که آثار به دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی بر روی خرابه‌های شهر اُور،
 زادگاه ابراهیم علیه السلام نشان می‌دهد که مردم این شهر ماه‌پرست بودند و در زبان خود ماه را (فنار)
 می‌نامیدند و در سرزمین‌های مجاور شهر اور نیز کشوری وجود داشته است به مرکزیت شهری به
 نام (لرسه) که مردمان آن، خورشید را می‌پرستیدند و آن را (شماس) می‌گفتند. حاکم این کشور
 پادشاهی بود به اسم (آرنمو) که در سرزمین‌های عربی به (نمرود) شهرت یافته بود و به این
 ترتیب (نمرود) لقب پادشاهان این کشور قرار گرفت.

«و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید؛ بترسم؟! در حالی که شما نمی‌ترسید از آنکه چیزی را شریک الله قرار داده‌اید که هیچ گونه دلیلی درباره‌ی آن بر شما نازل نکرده است.»

﴿وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [مریم: ۴۸].

«و از شما و آنچه به جای الله می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم.»

﴿قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ﴾ [الأنبياء: ۵۶].

«گفت: بلکه پروردگار شما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، آن که آن‌ها را پدید آورد.»

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الأنبياء: ۶۶].

«(ابراهیم) گفت: آیا به جای الله چیزی را می‌پرستید که هیچ نفعی برای شما ندارد، و نه زبانی به شما می‌رساند؟!»

﴿إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿۸۵﴾ أَيْفَاكَ أَلِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿۸۶﴾ فَمَا

ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ [الصافات: ۸۵-۸۷].

«چون به پدر و قومش گفت: چه چیزی را می‌پرستید؟! آیا به جای الله، معبودهای

دروغین می‌خواهید؟! پس شما نسبت به پروردگار جهانیان چه گمان می‌برید؟!»

﴿إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [المتحنه: ۴].

«ما از شما و از آنچه غیر از الله می‌پرستید بیزاریم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان

ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این که به الله یگانه ایمان

آورید.»

با دقت در این سخنان ابراهیم علیه السلام آشکار می‌شود که مخاطبان او افرادی نبودند

که خدای متعال را نشناسند و الوهیت و ربوبیتش را انکار کنند و یا اینکه در این زمینه

به طور کلی خالی‌الذهن باشند؛ بلکه در واقع مخاطبان او قومی بودند که معبودها و

إله‌های گوناگونی را در الوهیت و ربوبیت (با دو معنای اول) شریک خداوند

می‌ساختند. از این روست که در قرآن کریم حتی یک نمونه وجود ندارد که حضرت

ابراهیم علیه السلام خواسته باشد امتش را نسبت به وجود خداوند و یا اثبات الوهیت و ربوبیت

او قانع کند و برعکس، قومش را به سوی خداوند دعوت می‌کرد و به آنان می‌گفت که

فقط خداوند سبحان، اله و رب شماست.

اکنون نوبت به آن می‌رسد که در مورد نمرود صحبت کنیم. قرآن کریم خود جریان گفتگوهای را که بین او و ابراهیم علیه السلام صورت گرفت، تعریف می‌کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ
الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

«آیا ندیدی و (آگاهی نداری از) کسی (= نمرود پادشاه بابل) که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش به مجادله و گفتگو پرداخت؟ بدان خاطر که الله به او پادشاهی داده بود. و (از کبر و غرور سرمست شده بود)، هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. (نمرود) گفت: من (نیز) زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: «همانا الله، خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور!». (در اینجا) آن کسی که کفر ورزیده بود مبهور شد».

این گفتگو به خوبی نشان می‌دهد که نمرود و ابراهیم علیه السلام بر سر اثبات وجود یا عدم خداوند هیچ نزاعی باهم نداشتند و دعوی آنان بر سر این بود که نمرود می‌خواست بداند این چه ربی است که ابراهیم به او معتقد است!؟

نمرود بزرگ‌شده‌ی جامعه‌ای بود که به وجود خدای متعال، ایمان کامل داشت و برخلاف گمان بعضی‌ها، هرگز دیوانه نبود یا اختلال مغزی نداشت که چنین گفته‌ی ساده‌لوحانه‌ای را بر زبان بیاورد که: «من آفریدگار آسمان‌ها و زمین و اداره‌کننده‌ی حرکت ماه و خورشید هستم».

منظور نمرود از چنین سخنانی این نبود که من خدا هستم و ربوبیت آسمان‌ها و زمین بر عهده‌ی من است، بلکه در حقیقت مدعی بود که او رهبر مطلق و بلامنازع سرزمینی است که ابراهیم علیه السلام یکی از افراد آن ملت است. نمرود همچنین در ربوبیت با دو معنای نخست هیچ ادعایی نداشت و آن را مختص ماه و خورشید و سایر سیارات می‌دانست و ربوبیت را فقط با سه معنای آخر ادعا می‌کرد؛ به عبارتی دیگر مدعی مالکیت مطلق سرزمین تحت حکومت خویش بود و تمام مردمان آن ملت را بنده‌ی خود می‌دانست و قدرتش را پایه و اساس جامعه اعلام می‌کرد و امر و نهی خویش را قانون زندگی مردم قرار داده بود.

در آیه‌ی فوق عبارت ﴿أَنْ عَاتَنَهُ اللَّهُ الْمَلِكُ﴾ دلیل واضحی بر این مطلب است که ادعای ربوبیت نمرود فقط برای مباحثات و فخرفروشی به سلطنت و پادشاهی خود بود؛ زیرا به محض اینکه شنید در میان مردم مردی با نام ابراهیم پیدا شده است که قائل به ربوبیت ماه و خورشید و سایر کبرات آسمانی در گستره‌ی جهان ماوراء نیست و ربوبیت پادشاه را در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی قبول ندارد، برایش بسیار تعجب برانگیز بود و به همین خاطر دستور داد که ابراهیم علیه السلام را احضار کنند تا واقعیت امر را از او جویا شود...

نمرود گفت: تو چه کسی را به عنوان رب قبول داری؟
ابراهیم قبل از هر سخنی گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و بر زنده کردن و میراندن مردم نیز تواناست.

نمرود این پاسخ ابراهیم را خوب نفهمید و گُنه مطلب را درک نکرد، بنابراین تلاش کرد که او نیز برای ربوبیت خود دلیل و برهان بیاورد. پس گفت: من نیز مالک مرگ و زندگی هستم. هرکس را که بخواهم می‌کشم و خون هرکس را که بخواهم می‌ریزم!... ابراهیم در این لحظه فرصت را مناسب دید و موضوع خود را کاملاً شفاف ساخت و اعلام کرد که از دیدگاه او فقط خدای متعال، به تمام معنا رب این کاینات است و به نمرود گفت: چگونه ممکن است که غیر خداوند در امر مهمی همچون ربوبیت با خدای سبحان شریک باشد در حالی که هیچگونه سلطه‌ای بر خورشید و طلوع و غروب آن ندارد.

نمرود مرد تیزهوشی بود و به محض شنیدن این برهان قاطع از جانب ابراهیم علیه السلام، حقیقت موضوع برایش روشن شد و دریافت که ادعای ربوبیت او در سرزمینی که قسمتی از ملکوت خداوند در آسمان‌ها و زمین است، پنداری باطل و ادعای بیخود است؛ لذا کاملاً مبهوت سخنان ابراهیم شد و دم فرو بست. (اما این سکوت نمرود موقتی بود زیرا) خودپرستی، پیروی از هوای نفس و شوق بازی کردن با مصالح مردم در وجود او به حدی رسیده بود که به رغم روشن شدن کامل حق و حقیقت، هرگز به خود اجازه نمی‌داد سلطنت مستبدانه‌ی خود را ترک کند و به اطاعت از خدا و رسولش بازگردد؛ به همین دلیل است که خدای متعال در پایان گفتگوی ابراهیم علیه السلام و نمرود می‌فرماید: ﴿لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ و منظور خداوند از ظالمین، نمرود است؛

زیرا او به هیچ وجه راضی نشد که پس از روشن شدن راه حقیقت، آن را در پیش گیرد و در عوض با پافشاری فراوان بر پادشاهی ظالمانه و مستکبرانه‌ی خویش، ظلم بر خود و مردم را بر همه چیز ترجیح داد و خداوند هم او را از نور هدایت محروم ساخت؛ زیرا سنّت الهی همواره اینگونه بوده است که هرکسی را که خود طلب هدایت نباشد، به راه راست هدایت نکند.

قوم لوط علیه السلام

قرآن کریم پس از قوم ابراهیم به بررسی انحراف و گمراهی قوم لوط می‌پردازد؛ قومی که خدای بزرگ برای هدایت آنان به راه راست و از بین بردن فساد که در زمین ایجاد کرده بودند، لوط، برادرزاده‌ی ابراهیم علیه السلام را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود.

قرآن کریم در این راستا خاطر نشان می‌سازد که قوم لوط علیه السلام همچون سایر اقوام گذشته به هیچ وجه منکر وجود خداوند نبود، بلکه حتی ربوبیت الهی را با دو معنای اول و دوم قبول داشتند. تنها چیزی که قوم لوط قبول نمی‌کردند و از پذیرش آن امتناع می‌ورزیدند، اعتقاد به ربوبیت خداوند (با سه معنای آخر) و اطاعت از حضرت لوط به عنوان نماینده‌ی خداوند بود. این نافرمانی قوم لوط علیه السلام بدان خاطر بود که می‌خواستند از هر لحاظ کاملاً آزاد و رها بوده و پیرو شهوات و هواهای نفسانی خویش باشند؛ سرانجام خداوند نیز این قوم را به سبب اعمال زشت‌شان به عذابی دردناک گرفتار نمود. آیات قرآن کریم به روشنی مؤید مطالب فوق است:

﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۶۱-۱۶۶].

«هنگامی که برادرشان لوط به آن‌ها گفت: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بی‌گمان من برای شما پیامبری امین هستم. پس از الله بترسید، و مرا اطاعت کنید. و من بر (رساندن) این (دعوت) هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، مزد من تنها بر (عهده) پروردگار جهانیان است. آیا در میان جهانیان شما به سراغ مردان می‌روید؟! و همسرانی که الله برای شما آفریده است؛ رها می‌کنید، بلکه شما قومی متجاوز هستید».

بدیهی است که چنین سخنانی برای مورد خطاب قراردادن قومی است که وجود خداوند را انکار نمی‌کنند و معتقدند که او، خالق و پروردگار این جهان است؛ زیرا در این گفتگو کاملاً مشهود است که قوم لوط علیهم‌السلام در پاسخ دعوت پیامبر خود هرگز نگفتند که خدا دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که او آفریننده‌ی این جهان باشد؟ از کجا معلوم که آن خدا، خالق ما و خالق تمام موجودات باشد؟ بلکه برعکس، همگی به لوط علیهم‌السلام می‌گفتند که:

﴿قَالُوا لَنْ لَّمْ تَنْتَهَ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ﴾ [الشعراء: ۱۶۷].

«گفتند: ای لوط، اگر دست بر نداری، یقیناً از اخراج شدگان خواهی بود».

قرآن کریم جریان این قوم را در جایی دیگر اینگونه بیان می‌کند:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِتَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾ [۲۸] ﴿أَبَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُنَّا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [العنكبوت: ۲۸-۲۹].

«و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قومش گفت: بی‌گمان شما (عمل) بسیار زشتی انجام می‌دهید، که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده است! آیا شما (برای کامجویی) به سراغ مردان می‌روید، و راه را قطع می‌کنید، و در محافل خود اعمال ناپسند انجام می‌دهید؟! پس جواب قومش جز این نبود که گفتند: اگر از راستگویانی عذاب الله را برای ما بیاور».

(شما خود قضاوت کنید) آیا امکان دارد که این پاسخ قومی باشد که منکر وجود خداوند هستند؟ به خدا سوگند خیر! از مضمون این آیه کاملاً معلوم است که گناه قوم لوط علیهم‌السلام انکار الوهیت و ربوبیت خداوند نبود؛ زیرا به وجود خداوندی که در ماوراء عالم، پروردگار و معبود جهانیان است، باور مطلق داشتند؛ بلکه جرم آنان در واقع سرپیچی از اطاعت خداوند و عدم پیروی از دستورات و قوانین الهی در امور اخلاقی، اجتماعی و مدنی زندگی‌شان بود و علاوه بر آن از اینکه لوط علیهم‌السلام آنان را به راه راست هدایت کند، امتناع می‌ورزیدند.

قوم شعيب عليه السلام

اکنون نوبت به آن می‌رسد که پس از قوم لوط عليه السلام در مورد مردمان سرزمین ایکه (اهل مدین) صحبت کنیم؛ مردمانی که خدای بزرگ، شعيب عليه السلام را مأمور هدایت‌شان کرد.

از آنجا که قوم شعيب عليه السلام از نوادگان حضرت ابراهيم عليه السلام بودند، دیگر لازم نیست تحقیق کنیم که آیا به وجود خدای متعال ایمان داشتند و ربوبیت و الوهیتش را قبول داشتند یا خیر؟

قوم شعيب در حقیقت، امتی بود که در آغاز بر پایه‌ی اسلام شکل گرفته بود؛ اما بعدها به سبب ضعف عقیدتی و انحطاط اخلاقی، فساد در میان‌شان فراگیر شد و چنان‌که از ظاهر آیات قرآن برمی‌آید به رغم فسادى که در عقیده و اخلاق داشتند، مدعى ایمان نیز بودند؛ زیرا حضرت شعيب عليه السلام بارها در سخنانش خطاب به قوم خود می‌گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان دارید، این چنین و آن چنان کنید.

گفتگوهای بین شعيب عليه السلام و قومش خود دلیل کاملاً روشنی بر این موضوع است که آنان به خداوند باور مطلق داشتند و به الوهیت و ربوبیتش نیز معتقد بودند و در عین حال دچار دو نوع گمراهی و انحراف بودند:

- ۱- اعتقاد داشتند که معبودهای دیگری در الوهیت و ربوبیت با خداوند شریک هستند و به این ترتیب عبادت‌شان برای خداوند، خالص نبود.
- ۲- معتقد بودند که ربوبیت الهی، هیچ جایی در امور دنیوی انسان‌ها از قبیل امور اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... ندارد و به این شکل خود را در زندگی مدنی مطلقاً آزاد و رها می‌پنداشتند و گمان می‌کردند هر جور که بخواهند می‌توانند در امورات خود رفتار کنند. آیات قرآن، مؤید این مطلب است:

﴿وَالِى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾﴾

[الأعراف: ۸۵].

«و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را بپرستید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست، مسلماً دلیل روشنی از (طرف) پروردگارتان برای شما آمده است، پس (حق) پیمان و ترازو را کامل (و درست) ادا کنید، و از (اموال و) چیزهای مردم را (چیزی) نگاهید، و در زمین، پس از اصلاحش، فساد نکنید، اگر ایمان دارید، این برای شما بهتر است.»

﴿وَإِنْ كَانَ ظَاقِفَةٌ مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَظَاقِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [الأعراف: ۸۷].

«و اگر گروهی از شما به آنچه من به آن فرستاده شده‌ام، ایمان آورده‌اند، و گروهی (دیگر) ایمان نیاورده‌اند، پس صبر کنید (و منتظر بمانید) تا الله میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است.»

﴿وَيَقَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ [۸۵] بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۶﴾ قَالُوا يَشْعَبُ أَصْلَوْتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ [هود: ۸۵-۸۷].

«و ای قوم من! پیمان و میزان را با عدالت، تمام (و کامل) دهید، و اشیاء مردم را کم ندهید، و در زمین به فساد (و تباهی) نکوشید. اگر ایمان داشته باشید، باقی گذاشته الله (از مال حلال) برای شما بهتر است، و من بر شما نگهبان نیستم. گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که آنچه را که نیاکانمان می‌پرستیدند، رها کنیم، یا آنچه را می‌خواهیم در اموالمان انجام دهیم؟! بی‌گمان تو (مردی) بردبار عاقلی هستی!»

عباراتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است، دلیل واضحی بر گمراهی قوم شعیب در باب الوهیت و ربوبیت خداوند است.

فرعون و آل او

اکنون بیایید تا باهم به داستان فرعون و آل او بپردازیم؛ قومی که تصورات غلط و دروغ‌های بسیار بیشتری در موردشان به نسبت نمود و قوم او در اذهان مردم جای گرفته است. اکثر مردم فکر می‌کنند که فرعون نه تنها منکر وجود خدای متعال، بلکه حتی مدعی الوهیت نیز بود؛ به این معنا که فرعون به حدی نادان بود که علناً در ملاء عام ادعای خلقت آسمان‌ها و زمین را می‌کرد و امتش نیز چنان سبک‌مغز بودند که

این ادعای او را می‌پذیرد؛ اما حقیقتی که قرآن و تاریخ گواه صحت آن می‌باشد، این است که گمراهی فرعون و آل او در باب الوهیت و ربوبیت خداوند هیچ تفاوتی با گمراهی و ضلالت نمرود و قومش نداشت. تنها فرق این دو دسته وجود یک نوع دشمنی سرسختانه و تعصب شدید فرعونیان نسبت به قوم بنی اسرائیل، آن هم بر سر برخی مسایل سیاسی بود و به خاطر همین دشمنی بود که از ایمان به الوهیت و ربوبیت خداوند امتناع می‌ورزیدند؛ هرچند که قلوبشان همچون بسیاری از مُلحدان مادی‌گرای عصر ما پر از ایمان به وجود خداوند بود. تفصیل ماجرا از این قرار است:

از زمانی که سلطه‌ی حضرت یوسف علیه السلام بر سرزمین مصر فراگیر شد، آنحضرت تمام تلاش خود را در راه نشر اسلام و تعالیم روح بخش آن در میان مصریان به کار گرفت که عاقب چنان تأثیر به‌سزایی از خود در آن سرزمین بر جای گذاشت که تا قرن‌ها کسی قادر به محو آن نبود. اگرچه تمام مصریان در دوران حضرت یوسف علیه السلام به او ایمان نیاوردند، اما دیگر اینگونه نبود که در میان آنان افرادی وجود داشته باشند که خدای متعال را نشناسند و ندانند که او خالق آسمان‌ها و زمین است.

اقدامات حضرت یوسف علیه السلام فقط تا به همین حد ختم نمی‌شد، بلکه در حقیقت تعالیم اسلامی این پیامبر بزرگوار الهی آن‌چنان تأثیری بر هر شهروند مصری گذاشته بود که همه حداقل به این موضوع اعتقاد داشتند که خداوند در گستره‌ی جهان مافوق طبیعت، معبود برتر و رب الأرباب است و در آن سرزمین بزرگ احدی نبود که به الوهیت خدای متعال کفر بورزد. افرادی هم که کافر می‌شدند، فقط شرکایی را برای خداوند در الوهیت و ربوبیت مختص به او قرار می‌دادند. این تأثیرات گسترده‌ی حضرت یوسف علیه السلام تا زمانی که حضرت موسی علیه السلام به پیامبری مبعوث شد، در میان مصریان ماندگار بود^(۱). دلیل چنین ادعایی، سخنان یکی از فرماندهان قبطی فرعون،

۱- اگر به گفته‌های تورات در مورد حوادث تاریخی اعتماد کنیم، می‌توانیم بگوییم که در زمان بعثت موسی علیه السلام تقریباً پنج تن از اهالی مصر (جدای از بنی اسرائیل) به آنحضرت ایمان آورده بودند. همچنین با توجه به آماري که تورات دربارهٔ جمعیت بنی اسرائیل بیان می‌کند، تعداد افرادی از آنان که با حضرت موسی علیه السلام از سرزمین مصر (به سوی صحرای سینا) خارج شدند، دو میلیون نفر و همگی از بنی اسرائیل بوده‌اند. اما با این وصف گمان نمی‌رود که جمعیت مصر در آن دوره بیشتر از ده میلیون نفر بوده باشد؛ بنابراین، هراندازه که در به‌دست‌آوردن آمار جمعیتی بنی اسرائیل دقت کنیم، بازهم امکان‌پذیر نیست که جمعیت نوادگان یعقوب علیه السلام در طی مدت پانصد

در حضور اوست. جریان از این قرار بود که با قطعی شدن تصمیم فرعون مبنی بر قتل حضرت موسی علیه السلام این فرماندهی قبطی که یکی از امرای درباری بود و در پنهانی به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده و مسلمان شده بود، با شنیدن این تصمیم فرعون، در مجلس او برخاست و گفت:

﴿... أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ يَقَوْمُ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾ وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [غافر: ۲۸-۳۱].

«... آیا مردی را می کشید (برای آن) که می گوید: پروردگار من الله است، و همانا دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر او دروغگو باشد، (گناه) دروغش بر گردن اوست، و اگر راست گو باشد پاره‌ای از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، بی گمان الله کسی را که اسراف کار دروغگو است، هدایت نمی کند. ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست، در این سرزمین پیروزید پس چه کسی ما را از عذاب الله یاری می دهد، اگر (عذاب) بیاید. فرعون گفت: من شما را جز به راهی که (مصلحت) می بینم، (سفارش نمی کنم) و شما را جز به راه صحیح (و رشد) هدایت نمی کنم. و کسی که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! به راستی من بر شما (از روزی) همانند روز گروه‌های (پیشین) می ترسم. مانند (حال و) شیوهی قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که بعد از آن‌ها بودند...».

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زُلَّمْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا...﴾ [غافر: ۳۴].

سال چنان افزایش یافته باشد که به دو میلیون نفر رسیده باشد. در نتیجه طبق محاسبات فوق ناگزیر باید عده‌ای نه چندان کم از مصریان نیز به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده و همراه با بنی اسرائیل از سرزمین مصر خارج شده (و جزو دو میلیون نفر بوده باشند و همچنین تعدادشان بسیار بیشتر از آن پنج نفری باشد که تورات به آن اشاره می کند)؛ پس با یک جمع‌بندی کلی می توان میزان تأثیرات دعوت یوسف علیه السلام و جانشینان او را در سرزمین مصر، تصور کرد.

«و به راستی پیش از این یوسف با دلایل روشن به (نزد) شما آمده بود، پس شما از آنچه او برای شما آورده بود پیوسته در شک بودید، تا زمانی که او مرد گفتید: هرگز الله بعد از او پیامبری را مبعوث نخواهد کرد...».

﴿وَيَقَوْمٌ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى التَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾﴾ [غافر: ۴۱-۴۲].

«و ای قوم من! چیست مرا که من شما را به سوی نجات می خوانم، و (شما) مرا به سوی آتش می خوانید؟! مرا دعوت می کنید که به الله کافر شوم و چیزی را که به آن علم ندارم شریک او قرار دهم، و من شما را به سوی (الله) پیروزمند آمرزگار دعوت می کنم».

سخنان این فرماندهی مصری از اوّل تا به آخر گواه خوبی است برای اینکه نشان دهد اثر شخصیت حضرت یوسف عليه السلام تا زمان بعثت حضرت موسی عليه السلام - در حالی که قرن ها از فوت او می گذشت - تا چه حد در دل مردم باقی مانده بود؛ آری! به فضل تعالیم آن پیامبر بزرگوار، مصریان دیگر تا به این حد جاهل نبودند که از وجود خداوند بی خبر باشند و یا اینکه با ربوبیت و الوهیت او بیگانه باشند و ندانند که سیطره و قدرت خداوند بر این عالم حکم فرماست و از خشم و غضب او باید ترسید و پرهیز نمود.

پایان سخنان این مؤمن آل فرعون بویژه نشان می دهد که امت فرعون هرگز منکر الوهیت و ربوبیت خدای متعال نبودند و گمراهی این امت نیز همچون گمراهی و انحراف سایر امت های بود که در قسمت های گذشته به آن ها اشاره نمودیم؛ یعنی فرعونیان در دو صفت الوهیت و ربوبیت که مختص خدای بزرگ است، شرکا و همانندهایی برای خداوند قرار می دادند.

اما آن دسته از سخنان فرعون که باعث بروز شبهاتی در اذهان مردم شده بود عبارتند از:

الف) هنگامی که فرعون از زبان موسی عليه السلام شنید: «من فرستاده ی پروردگار جهانیان هستم»^(۱)، در مقابل گفت: «پروردگار جهانیان دیگر چیست؟»^(۲).

۱- ﴿إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾﴾ [الشعراء: ۱۶].

۲- ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾﴾ [الشعراء: ۲۳].

ب) دستور فرعون به وزیرش هامان، مبنی بر اینکه، «ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم که با آن‌ها به سوی خدای موسی بالا روم تا به خدای موسی بنگرم و از او آگاه شوم»^(۱).

ج) ارباب موسی عليه السلام: «اگر جز من معبود دیگری برای خود برگزینی تو را از زمره‌ی زندانیان خواهم کرد»^(۲).

د) اعلام این سخن به قوم خود: «من ربّ اعلاى شما هستم»^(۳).

هـ) ارباب درباریان: «ای سران و بزرگان قوم! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم»^(۴).

این سخنان فرعون و عباراتی از این دست، این تصور غلط را برای مردم به وجود آورده است که فرعون واقعاً منکر وجود خداوند بود و بیچاره نمی‌دانست که پروردگار جهانیان کیست و خود را یگانه معبود می‌پنداشت! اما در حقیقت، فرعون تمام این سخنان را فقط با انگیزه‌ی تعصبات سرسختانه و شدیدی که نسبت به پادشاهی و حکومت خود داشت، بیان می‌کرد. دلیل این امر را باید در دوران حضرت یوسف عليه السلام جستجو کرد زیرا به علت شخصیت قوی و تأثیرگذار آن پیامبر الهی و همچنین سلطه و نفوذی که بر سرزمین مصر پیدا کرده بود، گستره‌ی تعلیمات آنحضرت فقط در چارچوب مرزهای مصر منحصر نشد و از آنجا پا فراتر نهاد؛ به گونه‌ای که زمینه‌ی نفوذ و سیطره‌ی گسترده‌ی بنی اسرائیل را بر این مملکت پهناور فراهم ساخت و موجب شد که سلطه‌ی بنی اسرائیل حدود ۳۰۰ تا ۴۰۰ سال بر سرزمین مصر حکفرما باشد. این سلطه‌ی طولانی بنی اسرائیل، احساسات وطن دوستی را در دل مصریان تحریک کرد تا جایی که ذهن و فکرشان مملو از کینه و تعصب نسبت به بنی اسرائیل شد و (سرانجام کاسه‌ی صبرشان لبریز شد و) حکومت بنی اسرائیل را به کلی ساقط کردند و بعد از آن بود که وطن‌پرست‌های مصری قدرت را در دست گرفتند و به حکومت خود تداوم بخشیدند.

۱- ﴿يَهْتَكُنُ ابْنُ لِي صَرَخًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ ﴿٣٧﴾﴾ [غافر: ۳۶-۳۷].

۲- ﴿لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الشعراء: ۲۹].

۳- ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾﴾ [النازعات: ۲۴].

۴- ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرِي ﴿٣٨﴾﴾ [القصص: ۳۸].

این پادشاهان جدید با در دست گرفتن زمام امور نه تنها قدرت و شوکت بنی اسرائیل را درهم شکستند و آنان را به ذلت و خواری کشیدند، بلکه حتی دامنه‌ی تجاوزات خود را بیشتر کرده تا به آن حد که می‌کوشیدند همه‌ی تأثیرات دوران حضرت یوسف علیه السلام را به کلی از سرزمین مصر محو و دوباره آداب و رسوم جاهلی خود را زنده کنند. به همین جهت، زمانی که حضرت موسی علیه السلام در آن دوران (خفقان شدید بنی اسرائیل) به سوی آنان مبعوث شد، فرعونیان ترسیدند که حکومت و سلطنت خود از دست دهند و قدرت مجدداً به بنی اسرائیل منتقل شود. در نتیجه، همین لجاجت و عناد مصریان با بنی اسرائیل بود که فرعون را واداشت با چهره‌ای عصبانی و خشمگین از موسی علیه السلام بپرسد: پروردگار جهانیان دیگر چیست؟ چگونه ممکن است که به غیر از من معبود دیگری وجود داشته باشد؟

فرعون در واقع نسبت به وجود خدای متعال جاهل نبود و این حقیقت به وضوح در گفته‌های او، سایر بزرگان دربار و نیز سخنان موسی علیه السلام که در قرآن کریم آمده است، کاملاً مشهود و نمایان است. برای مثال فرعون با تأکید فراوان به موسی علیه السلام می‌گفت: تو پیامبر خدا نیستی (و این یعنی اینکه فرعون خداوند را قبول داشت که فرستاده‌ی او را نفی می‌کرد):

﴿فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾﴾

[الزخرف: ۵۳].

«پس چرا بر او دستبندهای طلا فرو فرستاده نشده، یا (چرا) فرشتگان صف کشیده همراه او نیامده‌اند، (تا او را یاری کنند)؟!».

(شما خود قضاوت کنید) آیا این سخن کسی است که از وجود خدای متعال و فرشتگان بی‌خبر باشد؟!

قرآن گفتگوی موسی علیه السلام و فرعون را اینگونه نقل می‌کند:

﴿فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿۱۱۱﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ

هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ﴿۱۱۲﴾﴾

[الإسراء: ۱۰۱-۱۰۲].

«فرعون به او گفت: ای موسی گمان می‌کنم تو سحر شده‌ای. (موسی) گفت: تو قطعاً می‌دانی که این (معجزها) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین؛ برای روشن‌گری نفرستاده است، و من ای فرعون، یقیناً تو را هلاک شده می‌پندارم».

قرآن در جایی دیگر مکنونات دل فرعونیان را بدین شکل برملا می‌کند:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۳-۱۴].

«پس چون آیات روشن (و کاملاً آشکار) ما به سراغ آن‌ها آمد؛ گفتند: این جادویی آشکار است. و آن را از روی ستم و سرکشی انکار کردند، در حالی که دل‌های شان به آن یقین داشت».

در تأیید مطالب فوق به سخنان موسی علیه السلام در مجلسی که فرعونیان نیز حضور داشتند، توجه کنید:

﴿قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ ﴿۱۶﴾ فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا التَّجْوَىٰ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِن هَذَا لَسِحْرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ ﴿۱۸﴾﴾ [طه: ۶۱-۶۳].

«موسی به آن‌ها گفت: وای بر شما! بر الله دروغ نبندید، که شما را با عذابی نابود می‌سازد، و یقیناً کسی که (بر الله) افترا بزند، ناکام (و نا امید) می‌شود. پس آن‌ها در کارشان میان خود اختلاف کردند، و رازشان را پنهان داشتند. گفتند: مسلماً این دو (نفر) جادوگرند، می‌خواهند شما را با جادوشان از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند».

با توجه به آیه‌ی فوق ظاهراً می‌بایست از آن هنگامی که موسی علیه السلام فرعونیان را به سبب افتراهایی که بر خداوند بسته بودند، از فرار سیدن عذاب الهی ترسانید و در مورد فرجامی ناگوار به آنان هشدار داد، دیگر هیچگونه نزاع و مجادله‌ای در بین آنان و موسی علیه السلام در نمی‌گرفت؛ زیرا همچنان عظمت و هیبت خداوند ولو بسیار کم در دل فرعونیان وجود داشت (اما چرا اینگونه نشد و جنگ و ستیزها ادامه یافت؟!).

حقیقت آن است که این علت که حکام و وطن‌پرست مصری در مورد خطر وقوع یک انقلاب سیاسی عظیم در سرزمین مصر به فرعونیان و مصریان هشدار داده بودند و آنان را از پیروی موسی و هارون برحذر می‌داشتند، کم‌کم قلب‌هایشان سخت شد (و از آن مقدار کمی هم که از جلال و هیبت خداوند در دل داشتند، اثری باقی نماند و)

دیگر اندازهای حضرت موسی علیه السلام کارگر نشد و سرانجام همگی بر سر مقاومت و مبارزه با آن دو فرستاده‌ی الهی (موسی و هارون) توافق نظر حاصل کردند.

اکنون با روشن شدن حقیقت، یافتن پاسخ سؤال‌های زیر بسیار آسان می‌شود:

نزاع موسی علیه السلام و فرعون بر سر چه بود؟

علت گمراهی فرعون و آل او چه بود؟

فرعون با چه معنایی مدعی الوهیت و ربوبیت بود؟

به همین منظور آیات زیر را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم:

۱- آن عده از درباریان فرعون که سرسختانه بر نابودی و ریشه‌کن‌نمودن دعوت

موسی علیه السلام از سرزمین مصر پافشاری می‌کردند، به انحاء گوناگون به فرعون

می‌گفتند:

﴿أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُمُوعَالِهَتِكُمْ﴾^(۱) [الأعراف: ۱۲۷].

۱- بعضی از مفسرین در این آیه قرائت *إِلَاهَتِكَ* را بر قرائت *(أَلِهَتِكَ)* ترجیح داده‌اند و معتقدند که فرعون ادعای خلقت آسمان‌ها و زمین را می‌کرد و خود را پروردگار جهانیان می‌دانست و براساس این قرائت، آیه را اینگونه معنا می‌کنند که آیا موسی و قوم او را رها می‌کنی تا تو را و عبادت تو را ترک گویند؟

در اینجا چند نکته‌ی قابل توجه وجود دارد:

(۱) قرائت این دسته از مفسرین، شاذ و نادر است که موافق با هیچیک از قرائت‌های معروف و رایج قرآن نیست.

(۲) ترجیح این قرائت شاذ با چنین معنایی بر هیچ پایه‌ای استوار نیست.

(۳) یکی از معانی *(إِلَاهَةٌ)* علاوه بر معنای عبادت، الهه مؤنث یا بتی است که به شکل زن ساخته می‌شود و هم چنان که (از اکتشافات باستان‌شناسی) معلوم است، الهه بزرگ مصریان، خورشید بود و در زبان خود آن را (رع) می‌گفتند؛ بر همین اساس فرعون به معنای جانشین رع یا مظهر رع می‌باشد. لذا تمام ادعای فرعون این بود که او مظهر مادی الهه بزرگ (یعنی خورشید) بر روی کره زمین است.

- حاشیه‌ای بر مطلب فوق (تذکر استاد کاظم سباق):

قرائت *(إِلَاهَتِكَ)* با کسر همزه را ابن جریر طبری در تفسیر خود ۴۱/۱-۴۲ و ۱۷/۹ از ابن عباس و مجاهد روایت کرده و آن را ضعیف می‌شمارد. طبری می‌گوید: «قرائتی که غیر از آن قرائت دیگری وجود ندارد *(أَلِهَتِكَ)* است و قاریان سرزمین‌های مختلف بر سر آن اجماع نظر دارند و اجماع آنان نیز حجت است.»

«آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند، و تو و معبودانت را وا گذارند؟».

طبری همچنین تفسیر این قرائت شاذ را به چند طریق از ابن عباس روایت کرده است (۱۸/۹)؛ از جمله: «.. وَيَذَرُكَ وَالْإِلَهَاتِكَ يَعْنِي وَيَذَرُكَ وَعِبَادَتَكَ» به این معنا که فرعون مورد عبادت دیگران قرار می‌گرفت، ولی خود چیزی را عبادت نمی‌کرد». این معنا را اینگونه نیز می‌توان تفسیر نمود که ترک عبادت فرعون از طرف موسی عليه السلام به منزلهٔ عدم فرمانبرداری و همچنین سرپیچی از اوامر وی بود.

معنای سومی را که استاد مودودی با فرض صحت قرائت (إلهتک) بیان کرده و احتمال می‌دهد که (الإلهة) مؤنث (الإله) باشد، طبری در تفسیر خود آن را روایت کرده است اما ضعیف می‌داند. طبری می‌گوید: «عده‌ای تصور کرده‌اند که در قرائت إلهتک به نوعی معنای آلهتک نیز ملحوظ و مد نظر است؛ غیر از اینکه الإلهة، مؤنث و فقط مقصود یک معبود است (اما آلهة جمع إله و مذكر است)».

اما عاملی که این فرضیه (یعنی صحت قرائت إلهتک) را تقویت می‌کند هرچند که طبری آن را ضعیف می‌داند - همانگونه که خود استاد مودودی بیان داشت - این است که مصریان، خورشیدپرست بودند. طبری نیز در تفسیر خود (۱۸/۹) این موضوع را تأیید کرده است که (الإلهة) در زبان عربی به معنای خورشید است و شاهد آن را این بیت از دختر عتیبه بن الحارث یربوعی می‌داند:

تَرَوْنَ خَنَا مِنَ اللَّعْبَاءِ عَصْرًا وَأَعَجَلْنَا الْإِلَهَاتَةَ أَنْ تُؤْرِبَا

«عصر از لعباء (شوره‌زار معروفی در یمن) حرکت کردیم و از خوشید پیشی جستیم قبل از اینکه غروب کند». همچنین سایر فرهنگ لغت‌ها برای کلمه (الإلهة) معانی بت، هلال و خورشید را یادآور شده‌اند. برای تأیید این مطلب به القاموس المحيط و اللسان العرب مادة إله و المخصص ۱۹/۹ نگاه کنید. طبری نیز در مجمع البیان ۴/۴۶، از قول ابن جنی نقل نموده است که «خورشید از این جهت الألهة و الإلهة نام گرفته است که مردمان آن را می‌پرستیدند».

به این ترتیب مطالب فوق نظر استاد مودودی رحمته الله را تأیید می‌کند: که براساس آیات قرآن، شواهد تاریخی و معنای لغات، قرائت إلهتک نیز می‌تواند صحیح باشد. بنابراین، نظر آن دسته از مفسرین که می‌گویند براساس این آیه و قرائت إلهتک فرعون ادعای ربوبیت و الوهیت آسمان‌ها و زمین را می‌کرد، درست نیست؛ بلکه فرعون خود خورشیدپرست بود و هرگز ادعای خلقت آسمان‌ها و زمین را نداشت. در نتیجه یکی از معانی صحیح آیه اینگونه خواهد بود: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین (مصر آزادانه) به فساد بپردازند و تو و معبودت (خورشید) را ترک گویند؟

اما برخلاف این دسته، فرماندهی مسلمان قبطی به فرعونیان می‌گفت:

﴿تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ [غافر: ۴۲].

«مرا دعوت می‌کنید که به الله کافر شوم و چیزی را که به آن علم ندارم شریک او قرار دهم».

با در نظر گرفتن دو آیهی فوق و همچنین سایر اطلاعاتی که از تاریخ و اخیراً از آثار امت‌های گذشته به خصوص در مورد مردمان سرزمین مصر دوران فرعون به دست ما رسیده است، کاملاً آشکار می‌شود که فرعون و آل او (در معنای اول و دوم ربوبیت) قائل به وجود شرکایی از جنس بت برای خداوند بودند و آن‌ها را می‌پرستیدند. بنابراین، اگر به فرض اینکه فرعون مدّعی ربوبیت بر عالم ماوراء الطبیعه بود و خود را چیره و مسلط بر نظام اسباب و مسببات این جهان و همچنین اله و ربّ بی‌چون و چرای آسمان‌ها و زمین می‌دانست، هرگز نمی‌بایست که سایر اله‌ها و معبودها را عبادت می‌کرد (درحالی که هیچگاه اینگونه نبود و فرعون ادعای الوهیت و ربوبیت نداشت و حقیقتاً اله خورشید را عبادت می‌کرد؛ به عبارتی دیگر فرعون نه تنها خود را اله و رب نمی‌دانست؛ بلکه به وجود خداوند ایمان کامل داشت و خورشید را واسطه‌ی تقرب به او قرار داده بود).

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [التقصص: ۳۸].

«ای بزرگان! من معبودی جز خودم برای شما نمی‌شناسم».

﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹].

«(فرعون) گفت: اگر معبودی جز من برگزینی، البته تو را از زندانیان قرار خواهم داد».

منظور فرعون از سخنان فوق - که قرآن کریم آن‌ها را از زبان او نقل کرده است - هرگز این نبود که خود را اله و معبود مردم بداند و سایر معبودها را نفی کند؛ بلکه نیت اصلی او از بر زبان آوردن چنین سخنانی، رد کردن دعوت موسی عليه السلام بود؛ زیرا هنگامی که موسی عليه السلام مردم را به سوی معبود واحدی فرا می‌خواند که ربوبیت او نه تنها فراتر از گستره‌ی ماوراء الطبیعه است، بلکه مالک امر و نهی نیز بوده و با معنای سیاسی و اجتماعی آن بسیار قدرتمند و صاحب سلطه و نفوذ است، فرعون به زعم خود برای باطل کردن دعوت موسی عليه السلام (و مقابله به مثل با خدای موسی) می‌گفت: ای قوم من! چنین معبودی (که موسی به آن معتقد است) جز خودم برای شما سراغ ندارم و

موسی علیه السلام را تهدید کرد که اگر به غیر از فرعون، معبودی داشته باشد حتماً به زندان افکنده خواهد شد.

براساس آیات فوق و همچنین شواهد تاریخی و آثار امت‌های گذشته، فراعنه‌ی مصر علاوه بر اینکه مدعی حاکمیت مطلق بر سرزمین مصر بودند، با انتساب خود به بت‌ها و معبودهای مردم، یک نوع قداست و پاکی نیز برای خود قائل می‌شدند تا بدین وسیله نفوذ خود را در دل رعیت گسترش دهند و بر عقل، فکر و روح آنان کاملاً مسلط شوند. چنین ادعایی فقط مختص فراعنه‌ی مصر نبود، بلکه در حقیقت همه‌ی حاکمان در طول تاریخ هرچند که حاکمیت سیاسی را در دست داشته‌اند، همواره سعی کرده‌اند که به نحوی خودشان را در باب الوهیت و ربوبیت (کم یا زیاد)، شریک خداوند جلوه دهند و به همین علت همیشه رعیت را مجبور کرده‌اند که وظیفه‌ی بندگی خود را در برابر آنان به جا بیاورند؛ درحالی که ادعای آنان مبنی بر در دست داشتن الوهیت آسمانی، هرگز هدف و مقصود اصلی نبوده است، بلکه از آن صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای تحکیم حاکمیت خویش استفاده می‌کردند. از این رو می‌بینیم که به محض از بین رفتن سلطه‌ی سیاسی حاکمان مصر و یا سایر حاکمانی که بر کشورهای با مردمان جاهل حکومت می‌کردند، ادعای الوهیت آنان نیز از بین رفته است و تنها چیزی که در این گیرودار انتقال قدرت ثابت مانده است، ادعای الوهیت مسندنشینان قدرت بوده است.

۳- فرعون هرگز مدعی الوهیت (به این معنا که مسلط و چیره بر نظام سنت‌های جهان طبیعت باشد) نبود؛ بلکه فقط ادعای الوهیت سیاسی را داشت و به همین دلیل گمان می‌کرد که او ربّ اعلا‌ی مصریان (با معنای سوم و چهارم و پنجم است) و در ملأ عام اعلام می‌کرد که او مالک سرزمین مصر و نیز صاحب تمام ثروت‌ها و غنایم آن است و می‌گفت که حاکمیت مطلق فقط از آن من است و این شخصیت والای من است که باید پایه و اساس جامعه‌ی مصر باشد و همه باید از شریعت و قانون من پیروی کنند. به تعبیر قرآن، فرعون اینگونه ادعای الوهیت می‌کرد:

﴿وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [الزخرف: ۵۱].

«و فرعون در (میان) قوم خود ندا داد، گفت: «ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر، و این نهرها که زیر (کاخ) من روان است، از آن من نیست؟! آیا نمی بینید؟!».

و بر همین اساس بود که نمرود نیز ادعای ربوبیت می کرد:

﴿حَاجَّ إِبرَهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَهُ اللهُ الْمُلْكَ﴾ [البقرة: ۲۵۸].

«آیا ندیدی و (آگاهی نداری از) کسی (= نمرود پادشاه بابل) که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش به مجادله و گفتگو پرداخت؟ بدان خاطر که الله به او پادشاهی داده بود».

عزیز مصر نیز به خاطر همین تلقی خاص از حاکمیت بود که یوسف عليه السلام را بعد از خود به عنوان پادشاه منصوب کرد.

۴- دعوت موسی که موجب نزاع عقیدتی بین او و فرعونیان شد، در حقیقت این بود (که وی به مردم می گفت: (ای مردم!) هیچ اله و ربی (با تمامی معنایی که واژه رب مشتمل بر آن است) جز پروردگار جهانیان وجود ندارد و هم چنان که او یگانه اله و رب در ماوراء عالم طبیعت است، به همان شکل یگانه اله و رب در معنای سیاسی و اجتماعی آن نیز می باشد. لذا همگی باید عبادت خود را خالصانه، فقط برای او انجام دهیم و در ابعاد مختلف زندگی فقط قانون و شریعت او را اجرا کنیم.

(ای مردم!) خداوند مرا با آیاتی روشن به سوی شما فرستاده است و امر و نهی خود را از طریق وحی به من ابلاغ می کند. در نتیجه، زمام امور باید در دست من باشد نه فرعون.

به خاطر ایراد چنین سخنانی بود که فرعون و رؤسای حکومتش، بارها و بارها در بوق و کرنا کردند که موسی و هارون آمده اند تا سرزمین مصر را از چنگ ما بیرون بیاورند و می خواهند که قوانین دینی و مدنی را از بین ببرند و در عوض قاعده و قانون دلخواه خود را جایگزین کنند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾﴾ [هود: ۹۶-۹۷].

«و به راستی موسی را با آیات خود و دلیلی آشکار فرستادیم. به سوی فرعون و اطرافیانش؛ پس (آنها) از فرمان فرعون پیروی کردند، و فرمان فرعون درست (و بخردانه) نبود».

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَذُوا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾ وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي ءَاتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾﴾
[الدخان: ۱۷-۱۹].

«و به راستی ما پیش از آن‌ها قوم فرعون را آزمودیم، و پیامبری بزرگوار به سوی‌شان آمد. (و به آن‌ها گفت) که بندگان الله (= بنی اسرائیل) را به من وا گذارید، بی‌گمان من برای شما فرستاده‌امینی هستم. و (نیز) بر الله برتری مجوید، بی‌تردید من برای شما دلیل روشنی آورده‌ام.»

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿١٦﴾﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶].

«یقیناً ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما شاهد (و گواه) است، همان‌گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم. آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و مخالفت) کرد، پس ما او را به سختی مجازات کردیم.»

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾﴾ [طه: ۴۹-۵۰].

«(فرعون) گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟ (موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته، سپس (آن‌ها را) هدایت کرده است.»

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَنْ أُنْخَذَ إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الشعراء: ۲۳-۲۹].

«(فرعون) گفت: پروردگار جهانیان چیست؟! (موسی) گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر اهل یقین هستید. (فرعون) به آن‌های که در اطرافش بودند؛ گفت: آیا نمی‌شنوید؟ (موسی) گفت: (او) پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شماست. (فرعون) گفت: بی‌تردید پیامبرتان که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است. (موسی) گفت: (او) پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آن دو است، اگر بیندیشید. (فرعون) گفت: اگر معبودی جز من برگزینی، البته تو را از زندانیان قرار خواهم داد.»

﴿قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى﴾ [طه: ۵۷].

«گفت: ای موسی! آیا به نزد ما آمده‌ای که با سحر خود، ما را از سرزمین مان بیرون کنی؟!».

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [غافر: ۲۶].

«و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم، و او پروردگارش را (برای نجات) بخواند، بی گمان من می ترسم که دین شما را دگرگون کند یا در (این) سرزمین فساد انگیزد».

﴿قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى﴾ [طه: ۶۳].

«گفتند: مسلماً این دو (نفر) جادوگرند، می خواهند شما را با جادوشان از سرزمین تان بیرون کنند، و آیین (و راه و رسم) برتر شما را از بین ببرند».

با توجه دقیق به آیات فوق با همان ترتیبی که ذکر شد به دو نتیجه‌ی کاملاً مهم می‌رسیم:

۱- همان گمراهی و انحرافی که امت‌ها از زمان‌های بسیار دور یکی پس از دیگری گرفتارش می‌شدند، تاریکی آن سرانجام سرزمین مصر را نیز دربرگرفت (و مصریان را به ورطه‌ی عذاب افکند).

۲- دعوت تمام انبیاء علیهم‌السلام دقیقاً همان چیزی بوده و خواهد بود که موسی و هارون (علیهما السلام) (مردمان) را بدان دعوت می‌کردند.

یهود و نصاری

بعد از آل فرعون، بنی اسرائیل و امت‌های دیگری با عقاید یهودیت و مسیحیت ظهور یافتند؛ در مورد آنان جای هیچ شک و تردیدی نیست که منکر وجود خداوند نبودند، بلکه خدای سبحان را اله و معبود جهانیان می‌دانستند و به الوهیت و ربوبیتش اعتقاد داشتند؛ خود قرآن نیز به همین شکل بر اهل کتاب بودن آنان گواهی می‌دهد.

سؤالی که در اینجا درباره‌ی یهودیان و مسیحیان به ذهن یک انسان پژوهشگر خطور می‌کند، این است که یهودیان و مسیحیان واقعاً دچار چه مشکلی در عقیده و

عمل (بویژه در باب ربوبیت) بودند که قرآن کریم آنان را جزو گمراهان به شمار می‌آورد؟

کوتاه‌ترین پاسخ ممکن به این سؤال را می‌توان در قرآن و آیه‌ی زیر پیدا کرد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو (و زیاده روی) نکنید، و از هوس‌های گروهی که از پیش گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند؛ پیروی نکنید».

براساس آیه‌ی فوق دو مطلب مهم روشن می‌شود:

۱- گمراهی یهودیان و مسیحیان از لحاظ جوهره و باطن، دقیقاً همانند گمراهی و انحراف امت‌های گذشته بود که (عاقبت) در دام آن گرفتار شدند.

۲- گمراهی یهودیان و مسیحیان ناشی از غلو آنان در دین بود.

قرآن پاسخ اجمالی فوق را به تفصیل بیان می‌دارد؛ به آیات زیر توجه کنید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ﴿٣٠﴾﴾ [التوبة: ۳۰].

«و یهود گفتند: عزیز پسر الله است و نصارا گفتند: مسیح پسر الله است».

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴿٧٢﴾﴾ [المائدة: ۷۲].

«آن‌ها که گفتند: الله، همان مسیح پسر مریم است، یقیناً کافر شدند، در حالی که (خود) مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! الله را که پروردگار من و پروردگار شما است؛ پرستش کنید».

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ﴿٧٣﴾﴾ [المائدة: ۷۳].

«آن‌ها که گفتند: الله سومین (اقنوم) ثلاثه است، به یقین کافر شدند، معبودی (به حق) جز معبود یگانه نیست».

﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالٌ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ﴿١١٦﴾﴾ [المائدة: ۱۱۶].

«و (بیاد بیار) که الله می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟ (عیسی) گوید: تو منزهی! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم!».

﴿مَا كَانَ لِيَشِيرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿۷۹﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾﴾ [آل عمران: ۷۹-۸۰].

«برای هیچ بشری سزاوار نیست که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید. بلکه (سزاوار پیامبران این است که به مردم بگویند) به سبب آنکه کتاب (آسمانی) آموزش می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید (مردمانی) ربانی و الهی باشید. و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟!».

براساس آیات فوق، گمراهی اهل کتاب دو عامل مهم داشت:

۱- اهل کتاب انبیاء، اولیاء و فرشتگان را (که حقیقتاً به جهت مکان و جایگاه والای دینی و معنوی آنان شایستگی تکریم و ارزش نهادن را دارند) بسیار بیشتر از مقام واقعی‌شان تقدیس و تمجید می‌کردند، تا اینکه سرانجام آنان را به مقام الوهیت رساندند و شریک و یاور خداوند در تدبیر امورات جهان قلمداد کردند؛ به عبادت آنان پرداختند و از آنان طلب یاری می‌جستند و معتقد شدند که انبیاء، اولیاء و فرشتگان در ربوبیت و الوهیت خداوند که گستره‌ی آن فراتر از عالم ماورای این جهان است، سهیم‌اند و می‌پنداشتند که قادرند گناهان‌شان را ببخشند و یاری‌شان دهند و آنان را در پناه خود بگیرند.

۲- ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱].

«(آنها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند».

اهل کتاب کسانی را که در دین وظیفه‌ای جز تعلیم احکام شریعت و تزکیه‌ی نفوس مردم نداشتند، به تدریج به جایگاهی رساندند که به دلخواه خود برای مردم، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کردند و بدون اتکا به دلیلی از کتاب خدا، براساس هوای نفس به مردم امر و نهی می‌کردند و به میل خود قانونی را که می‌خواستند، وضع می‌کردند. به این ترتیب اهل کتاب نیز به همان دو گمراهی خطرناک و مهلکی دچار شدند که امت‌های گذشته همچون قوم نوح، قوم ابراهیم، عاد، ثمود، قوم شعیب و غیره را به کام خود کشید؛ زیرا امت‌های گذشته دقیقاً مثل اهل کتاب، فرشتگان و

بندگان مقرب الهی را شریک خداوند قرار می‌دادند و به جای اخذ اصول اخلاقی، اجتماعی، مدنی و سیاسی خود از کتاب‌های خداوند، از فکر و اندیشه‌ی ناقص انسان‌ها می‌گرفتند و خود را از آیات محکم الهی بی‌نیاز می‌دانستند. عاقبت، عصیان و سرکشی آنان به حدی رسید که قرآن کریم درباره‌ی آنان فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) به آنان داده شدند، به جبت (= بت و سحر) و طاغوت (= معبودان باطل) ایمان می‌آورند».

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۶۰].

«بگو: آیا شما را خبر بدهم از کسانی که نزد الله کیفرشان بدتر از این است. کسانی که الله آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته و بر آن‌ها خشم گرفته و بعضی از آن‌ها را بوزینه‌ها و خوک‌ها گردانیده و بت (= طاغوت) را پرستیده‌اند، اینان بد جایگاه‌تر و از راه راست گم‌گشته‌ترند».

«الجبت» در آیه‌ی نخست، واژه‌ای جامع و در برگیرنده‌ی انواع اوهام و خرافات است از قبیل: سحر، تعویذ برای دفع ارواح خبیثه، مهره‌های دفع چشم زخم، شعبده‌بازی، چشم‌بندی، پیش‌گویی، غیب‌گویی، بدیمن دانستن برخی اشیاء، تفال زدن بر بعضی کتاب‌ها و همچنین شامل اعتقاد به تأثیر نیروهای مافوق طبیعی بعضی اشیاء و اجرام نیز می‌باشد. مراد از «طاغوت» در دو آیه‌ی مذکور، هر فرد، گروه یا سیستمی است که در برابر دستورات خداوند سرپیچی و عصیان کند و از حدود عبودیت پافرازر نهد و مدعی الوهیت و ربوبیت باشد.

گرفتارشدن یهودیان و مسیحیان به دو نوع انحرافی که پیش‌تر ذکر شد، دو نتیجه‌ی مهم برایشان دربرداشت:

۱- اوهام و خرافات کاملاً در روح و عقل‌شان جای گرفت؛ به گونه‌ای که خود، آن‌ها را می‌بافتند و به آن معتقد می‌شدند.

۲- افرادی که به صراحت بر خدای متعال طغیان کرده بودند، یهودیان و مسیحیان را به تدریج از عبادت علما، مشایخ، صوفیان و زهاد، به سوی عبادت حاکمان زورگو و اطاعت از ستمگران کشاندند.

مشرکین عرب

اکنون نوبت به آن می‌رسد که در مورد مشرکین عرب سخن بگوییم؛ قومی که خدای متعال، خاتم انبیاء ﷺ را در میان‌شان به پیامبری مبعوث فرمود و جزو نخستین مخاطبان قرآن کریم بودند. درباره‌ی آنان در اینجا سؤالات گوناگونی ذهن یک انسان طالب حقیقت را به خود مشغول می‌دارد؛ سؤالاتی از قبیل:

گمراهی مشرکان در باب الوهیت و ربوبیت خداوند از چه نوعی بود؟

آیا مشرکان خداوند را اله و رب جهانیان نمی‌دانستند؟

آیا خداوند پیامبر اکرم ﷺ را به سوی مشرکان فرستاد تا بذر ایمان به وجود (مبارک) خود را در قلوب‌شان بکارد؟

آیا مشرکان به الوهیت و ربوبیت خدای ﷻ اعتقاد نداشتند تا این خود علتی شود برای اینکه خداوند قرآن را نازل فرماید و مشرکان را نسبت به الوهیت و ربوبیت خود قانع نماید؟

آیا مشرکان از عبادت خداوند و خضوع در برابر او خودداری می‌ورزیدند؟

آیا مشرکان، خداوند را شنونده‌ی دعاها و برآورده‌کننده‌ی حاجات خویش نمی‌دانستند؟

آیا مشرکان واقعاً اینگونه می‌پنداشتند که لات، عزی، منات، هبل و سایر معبودهایشان خالق واقعی این جهان و مالک و رازق و تدبیرکننده‌ی آن هستند؟
آیا مشرکان معبودهایشان را مصدر قانون و منبع هدایت و ارشاد خود در امور دینی و اخلاقی می‌دانستند؟

با رجوع به قرآن کریم برای یافتن پاسخ سؤالات فوق، درمی‌یابیم که پاسخ قرآن به تمامی این سؤالات منفی است و کاملاً برایمان آشکار می‌شود که مشرکان عرب نه تنها قائل به وجود خداوند بودند، بلکه حتی اعتقاد داشتند خدای متعال خالق آنان و معبودهایشان است؛ به الوهیت و ربوبیتش اذهان کامل داشتند و او را نیز مالک و پروردگار بلندمرتبه‌ی جهانیان می‌دانستند. به این ترتیب زمانی که به آنان ضرر و زیانی می‌رسید یا اینکه دچار مصیبت‌های گوناگون می‌شدند، تنها کسی را که دعا می‌کردند و به سویش تضرع و زاری سر می‌دادند، خدای بزرگ بود و هرگز از عبادت و خضوع در برابرش خودداری نمی‌کردند. مشرکان همچنین اعتقاد نداشتند که معبودهایشان، آنان و تمام این کاینات را آفریده‌اند یا اینکه عهده‌دار رزق‌شان هستند و

در امور اخلاقی و دینی، مرشد و هدایت‌کننده‌ی آنان می‌باشند؛ بلکه این امور را فقط مختص خدای متعال می‌دانستند؛ آیات زیر گواه صحت مطالب فوق هستند:

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٧﴾
 قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٧﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾
 قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ
 لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴-۹۰].

«ای پیامبر! بگو: اگر می‌دانید، زمین و هرکه در آن است از آن کیست؟! به زودی خواهند گفت: (همه) از آن الله است. بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟! بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است؟! خواهند گفت: (همه) از آن الله است. بگو: آیا (از الله) نمی‌ترسید؟! بگو: اگر می‌دانید، چه کسی فرمان‌روایی همه‌ی موجودات در دست دارد، و او پناه می‌دهد، و کسی در برابر او پناه داده نمی‌شود؟! خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟! (چنین نیست) بلکه حق را برای آن‌ها آوردیم، و بی‌گمان آنان دروغگو هستند».

﴿هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٣﴾ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ [يونس: ۲۲-۲۳].

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا به حرکت در می‌آورد، تا آنگاه که در کشتی قرار می‌گیرید، و (کشتی‌ها) با بادی ملایم آن‌ها را (به سوی مقصد) حرکت می‌دهند و (آن‌ها) به آن شادمان می‌شوند. (ناگهان) طوفان شدیدی می‌وزد، و موج از هر سو (به سوی آن‌ها) بیاید، و گمان کنند، که راه‌گریزی ندارند (و هلاک خواهند شد)، الله را از روی اخلاص می‌خوانند: که اگر ما را از این (گرفتاری) نجات دهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود. پس چون (الله) آن‌ها را نجات داد، آن‌ها به نا حق در زمین سرکشی (و ستم) می‌کنند».

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾﴾ [الإسراء: ۶۷].

«و هنگامی که در دریا سختی به شما برسد، جز او همه کسانی را که می خوانید؛ فراموش می کنید، پس چون شما را به خشکی نجات دهد؛ روی می گردانید، و انسان بسیار ناسپاس است».

قرآن همچنین عقایدی را که مشرکان درباره‌ی معبودهای خویش داشتند، از زبان خودشان اینگونه نقل می کند:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].
 «و کسانی که به جای او معبودان (و اولیای) گرفتند (و گفتند) این‌ها را نمی پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند».

﴿وَيَقُولُونَ هَلْ نُؤَلَّاهُ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و می گویند: این‌ها (=بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند».

همانگونه که گفتیم مشرکان هیچ‌یک از معبودهای خود را عهده‌دار امور هدایت و راهنمایی خویش گمان نمی دانستند؛ زیرا هنگامی که خداوند سبحان به پیامبر ﷺ دستور داد که به مشرکان بگوید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ﴾^(۱)، این سؤال پیامبر همه‌ی مشرکان را در سکوت محض فرو برد و حتی یک نفر از آنان نیز پاسخ مثبتی به این پرسش نداد و نگفت که بله! لات، عزی، منات و سایر معبودهایمان ما را در عقیده و عمل به راه راست هدایت می کنند و اصول عدالت، صلح و آرامش را در زندگی دنیوی به ما می آموزند و ما از منبع سرشار علم آن‌ها معرف حقایق اساسی جهان هستی را دریافت می کنیم. در این هنگام بود که خداوند به پیامبرش دستور داد بگوید:

﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [یونس: ۳۵].

«بگو: آیا از این معبودهای شما کسی هست که به (سوی) حق هدایت می کند؟! بگو: «الله به (سوی) حق هدایت می کند، آیا کسی که به (سوی) حق هدایت می کند، برای پیروی

۱- بگو: آیا از این انبازان (خیالی) شما کسی هست که به سوی حق راه نماید؟ (و راه راستین را

سزاوارتر است یا کسی که خود هدایت نمی‌شود؛ مگر آن که هدایتش کنند؟! پس شما را چه شده؟! چگونه داوری می‌کنید؟!».

بعد از بررسی آیات فوق مطلبی نمی‌ماند جز اینکه پاسخ این سؤال را پیدا کنیم که مشرکان عرب به طور مشخص در باب ربوبیت خداوند دچار چه نوع گمراهی و انحرافی بودند که خدای متعال برای بازگرداندن آنان به راه حق و صواب، پیامبر خود را به سوی ایشان فرستاد و نیز برای بیرون‌آوردن‌شان از ظلمات جاهلیت به سوی نور هدایت، کتاب خود را بر رسول اکرم ﷺ نازل فرمود؟

با تأمل در آیات قرآن برای یافتن پاسخ این سؤال، به خوبی متوجه می‌شویم که مشرکان عرب همانند امت‌های گمراه گذشته، دچار همان دو نوع گمراهی و انحراف در عقیده و عمل بودند؛ زیرا از یک سو معبودها و اربابان مختلفی را در باب الوهیت و ربوبیت بر جهان مافوق طبیعت، شریک خداوند قرار می‌دادند و معتقد بودند که فرشتگان، انسان‌های مقدس و اجرام آسمانی، همگی به نوعی در نظام اسباب و مسببات دخیلند و قدرت دخل و تصرف در امور را دارند و به همین خاطر در دعا، استغاثه، ادای اعمال و مناسک عبادی، نه فقط به خدای متعال بلکه به معبودهای ساختگی و جعلی خود نیز مراجعه می‌کردند و از دیگر سو اصلاً تصور نمی‌کردند که این فقط خدای سبحان است که در باب ربوبیت و معنای دینی و سیاسی آن، ربّ می‌باشد؛ به همین علت پیشوایان دینی، رؤسا و بزرگان قبیله را اربابان خود می‌انگاشتند و قوانین زندگی خود را از آنان می‌گرفتند. قرآن کریم بر هردو نوع گمراهی مشرکان شهادت می‌دهد؛ هم چنان‌که در آیات زیر این موضوع را به خوبی مشاهده می‌کنید:

الف) آیات دالّ بر گمراهی نوع اول مشرکان عرب

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۚ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ ۗ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾ يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ۗ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٢﴾ يَدْعُوا لَمَن ضُرُّهُ ۗ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ ۗ لَيْئَسَ الْمُؤْمِنُ وَاللَّيئِسُ الْعَشِيرُ ﴿١٣﴾﴾ [الحج: ۱۱-۱۳].

«و از (میان) مردم کسی است که الله را بر کناره (با تردید) می‌پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد، و اگر بلائی

(برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)، در دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است، (او) به جای الله چیزی را می‌خواند که نه زبانی به او می‌رساند و نه سودی به او می‌بخشد، این همان گمراهی دور است. (او) کسی را می‌خواند که زیانش نزدیکتر از نفعش است، چه بد (سر پرست و) یآوری است، و چه بد (همدم و) معاشری است».

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبِهُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ^(۱) سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۸﴾﴾ [یونس: ۱۸].

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زبانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: «این‌ها (=بت‌ها) شفیعیان ما نزد الله هستند. بگو: آیا الله را به چیزی که در آسمان‌ها و در زمین نمی‌داند، خبر می‌دهید؟! منزه است او، و از آنچه با او شریک می‌سازند برتر است».

﴿قُلْ أَنتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۹﴾﴾ [فصلت: ۹].

«بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر می‌شوید، و برای او همتیانی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است».

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾﴾ [المائدة: ۷۶].

«بگو: آیا چیزی را به جای الله می‌پرستید که دارای سود و زبانی برای شما نیست؟! و الله شنوای داناست».

﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًّا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أُنْدَادًا^(۱) لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ [الزمر: ۸].

۱- یعنی شما ای مشرکان! (آیا) می‌پندارید که معبودهایتان دارای آن‌چنان تأثیر و نفوذی بر من هستند که شفاعت‌شان را می‌پذیریم و به این دلیل آن‌ها را می‌پرستید و برایشان نذر و قربانی می‌کنید؟! اما من خود احدی را در آسمان‌ها و زمین سراغ ندارم که دارای چنان قدرت و نیرویی باشد (که بتواند بر رأی من تأثیر بگذارد) و یا اینکه به حدی او را دوست داشته باشم که حبش مرا مجبور به قبول شفاعت وی گرداند. آیا شما شفیعیانی می‌شناسید که من نمی‌شناسم؟!

«و هنگامی که به انسان (رنج و) زبانی برسد، پروردگارش را می‌خواند، و به سوی او باز می‌گردد، پس هنگامی که نعمتی از سوی خود به او بخشید، آنچه را که از پیش برای آن دعا می‌کرد فراموش می‌کند، و برای الله همتیانی قرار می‌دهد، تا (مردم را) از راه او گمراه کند.»

﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿۵۳﴾ ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿۵۴﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا ﴿۵۶﴾ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴿۵۷﴾﴾ [النحل: ۵۳-۵۶].

«آنچه از نعمت دارید، پس (همه) از (جانب) الله است، سپس هنگامی که ناراحتی به شما رسد، باز به سوی او زاری می‌کنید. سپس هنگامی که آن ناراحتی را از شما بر طرف ساخت، آنگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند. تا آنچه را که به آن‌ها داده‌ایم کفران کنند، پس (چند روزی) بهره‌گیرید، که بزودی خواهید دانست. و آن‌ها برای چیزی (=بتانی) که نمی‌دانند، سهمی از آنچه روزی‌شان داده‌ایم قرار می‌دهند، به الله سوگند، البته از آنچه افترا می‌بندید، بازخواست خواهید شد.»

ب) آیات دال بر گمراهی نوع دوم مشرکان عرب

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ﴿۱۳۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۳۷].

«و این چنین شریکان‌شان برای بسیاری از مشرکان؛ کشتن فرزندان‌شان را آراسته جلوه دادند. تا هلاک‌شان کنند، و آیین‌شان را بر آنان مشتبه سازند.»

۱- عبارت ﴿جَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا﴾ به این معناست که انسان (بعد از اینکه خداوند ضرر و زیان را از او دور کرد) از خداوند اعراض می‌کند و می‌گوید: فلان شیخ مقدس ضرر و زیان را از من دور کرد و این نعمتی که به من داده شده است به فضل آن ولی مقرب است.

۲- یعنی مشرکان به نیت افرادی که به هیچ‌ونجه برایشان ثابت نشده بود آنان ضرر و زیان را دور ساخته و سختی‌ها را به آسانی تبدیل کرده‌اند، صدقه می‌دادند؛ نذرهای خود را فقط برای آنان ادا می‌کردند؛ همواره شکرگزارشان بودند و عجیب‌تر از آن، از رزق‌هایی که ما به آنان داده بودیم این راه انفاق و هزینه می‌کردند!

بسیار واضح و روشن است که منظور خداوند از واژه‌ی (شرکاء)، معبودها و بت‌های ساخته‌ی دست بشر نیست، بلکه مراد از آن، رهبرانی هستند که کشتن فرزندان را در نزد عرب‌ها، زیبا و قابل تقدیر جلوه داده بودند و به این ترتیب چنین بدعت زشت و شنیعی را در دین ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) وارد کرده بودند.

مشرکان در حقیقت زعما و رهبران خود را هرگز با این اعتقاد که آنان در نظام اسباب و مسببات این کاینات عظیم، قدرت دخل و تصرف دارند؛ شریک خداوند قرار نمی‌دادند؛ زیرا مشرکان هیچ وقت رهبران خود را دعا یا عبادت نمی‌کردند؛ بلکه در واقع شرک آنان از این جهت بود که تسلیم محض قواعد و قوانینی بودند که رهبران به میل خود در امور مدنی، اجتماعی، اخلاقی و دینی برای پیروان‌شان وضع می‌کردند.

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه‌ی الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟!».

معانی واژه‌ی دین و همچنین میزان گستردگی مفهوم آن را در جای خود در این کتاب ذکر خواهیم کرد و در آنجا آیه‌ی فوق را شرح خواهیم داد.

اما نکته‌ای که از این آیه به وضوح استنباط می‌شود این است که آنچه را زعما و رؤسا به عنوان حدود و قوانین برای پیروان خود وضع می‌کردند (و در حقیقت نیز به مثابه‌ی دینی بود که خداوند هرگز اجازه‌ی اطاعت از آن را نداده بود) و همچنین اعتقادی که عرب‌ها در مورد وجوب پیروی و اطاعت از آن دستورات و قوانین داشتند، دقیقاً عین شریک قائل شدن برای خداوند در باب الوهیت و ربوبیت مختص به او و نشانه‌ی ایمان کامل مشرکان به درستی چنین اعتقادی بود.

دعوت قرآن

بحثی را که در صفحات گذشته در مورد تصورات و عقاید امت‌های گمراه به بررسی و همچنین تجزیه و تحلیل آن پرداختیم، برای پرده برداشتن از حقیقت و سرانجام حال امت‌هایی بود که از دیرباز تا زمان نزول قرآن، متهم به ظلم، انحراف و فساد در عقیده بودند. علت گمراهی هیچیک از این امت‌ها انکار وجود خدای متعال و نفی الوهیت و ربوبیت او نبود، بلکه این بود که معانی پنج‌گانه‌ی واژه‌ی رب را (که در ابتدای این فصل با استناد به قرآن و فرهنگ لغات معتبر، تشریح شد) به دو بخش کاملاً مجزاً تقسیم کرده بودند:

الف) آن دسته از معانی واژه‌ی رب که دلالت می‌کنند رب به معنای کسی است که با استفاده از نیروهای خارج از طبیعت، عهده‌دار تربیت، سرپرستی، رفع حاجات و همچنین حفاظت و مراقبت از مردمان است، در نزد مشرکان به گونه‌ای دیگر تلقی می‌شد. و اگرچه به موجب چنین درکی از معنای واژه‌ی رب، معتقد بودند که خدای متعال پروردگار بلندمرتبه‌ی آنان است، در عوض فرشتگان، جنیان، نیروهای غیبی، ستارگان، انبیاء، اولیاء و حتی پیشوایان دینی را در باب ربوبیت، شریک خداوند قرار می‌دادند.

ب) مشرکان چنین برداشت غلطی را در مورد دسته‌ی دوم از معانی واژه‌ی رب نیز داشتند؛ دسته‌ای که رب را اینگونه تعریف می‌کنند:

رب کسی است که مالک امر و نهی، صاحب سلطه‌ی برتر، منبع نور و هدایت و ارشاد، مرجع قانونگذاری و تشریح، حاکم دولت و مملکت و همچنین محور اصلی اجتماع و تمدن انسان‌ها باشد.

مشرکان به علت تعبیر نادرستی که از معانی فوق داشتند، برخی انسان‌ها را یا واقعاً رب می‌دانستند و یا اینکه (به رغم ادعای خود مبنی بر اینکه فقط خدای متعال به تمام معنا رب می‌باشد و به وجود او ایمان دارند)، کاملاً تسلیم ربوبیت زعما و رهبران خود در امور اخلاقی، مدنی و سیاسی بودند.

این بود همان گمراهی و انحرافی که از بدو تاریخ زندگی انسان، پیامبران همواره برای از بین بردن آن به سوی امت‌ها مبعوث می‌شدند و در راستای چنین هدفی بود که خداوند نیز محمد بن عبدالله ﷺ را به عنوان خاتم رُسل، به پیامبری برانگیخت.

دعوت همه‌ی پیامبران این بود که به (مردمان) می‌گفتند:

(ای مردم! بدانید که) فقط یک رب با تمام معنای کلمه وجود دارد و آن همانا خدای سبحان است؛ ربوبیت او هرگز قابل تجزیه و تقسیم نیست و تمامش از آن اوست و به هیچ وجه امکان ندارد که غیر او حتی مالک مقداری ناچیز از ربوبیت باشد.

(ای مردم! بدانید که) این جهان پهناور و عظیم را خداوند یکتا آفریده است و نظام آن کاملاً مبتنی بر ربوبیت گسترده و نامتناهی اوست.

(ای مردم! بدانید که) بر این کاینات در هر شرایطی ذات واحد و بی‌نیاز خداوند حکومت می‌کند؛ مالک تمامی قدرت‌ها است و زمام امور نیز در دست آن یگانه‌ی اله و معبود بی‌همتای جهانیان است. (بنابراین آگاه باشید که) احدی غیر از خداوند وجود

ندارد که در خلقت این جهان کوچکترین نقشی داشته باشد؛ شریک حق تعالی در اداره و تدبیر امور بوده و یا سهم و نصیبی از ملکوت او داشته باشد. (ای مردم!) از آنجا که حاکمیت مطلق فقط از آن خدای متعال است، فقط اوست که در گستره‌ی نامتناهی جهان مافوق طبیعت و نیز در امور دینی، سیاسی و اخلاقی به تمام معنا رب شماس است.

(ای مردم!) این فقط خدای سبحان است که مبعود، قبله‌ی رکوع و سجود، مرجع دعاها، وکیل و مسئول برآورده کردن حاجات شماس است.

(ای مردم! بدانید که) این همواره خدای عزوجل است که پادشاه، مالکِ مُلک و ملکوت، شارع و قانونگذار مطلق و پیشوای قدرتمند جهانیان است. پیامبران همچنین در ضمن دعوت خود، به مشرکان می‌گفتند:

(ای مردمان!) هریک از آن دو دسته معانی واژه‌ی رب - که به سبب جاهلیت از دیگری جدا کرده و آن را به اشتباه فهمیده‌اید - در حقیقت پایه و اساس الوهیت خداوند است. لذا هم چنان که تفکیک این دو دسته از یکدیگر هرگز امکان‌پذیر نیست، به همین شکل نیز قائل شدن به وجود شریکی از مخلوقات برای خداوند به اعتبار هریک از آن دو دسته، جایز نیست (یعنی خداوند نه در ربوبیت مافوق جهان طبیعت، شریکی دارد و نه در حکومت خود بر کاینات).

قرآن کریم اسلوب خاصی برای بیان این دعوت آسمانی برمی‌گزیند؛ هم چنان که در آیات زیر مشاهده می‌کنید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۵۴﴾ [الأعراف: ۵۴].

«(ای مردم) بی‌گمان پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستقر شد، شب را به روز می‌پوشاند که شتابان در پی آن می‌رود، و خورشید و ماه و ستاره‌گان (را آفرید) که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است، پر برکت (و به غایت بزرگ) است الله که پروردگار جهانیان است.»

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ ۗ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا

تَتَّقُونَ ﴿۳۱﴾ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ ﴿۳۲﴾
[یونس: ۳۱-۳۲].

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ کیست که مالک شنوایی و بینایی هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کار (جهان) را تدبیر می‌کند؟ پس بی‌درنگ خواهند گفت: «الله» پس بگو: آیا (از او) نمی‌ترسید؟! (۳۱) پس آن الله پروردگار حقیقی شماست، پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه (از پرستش او) روی گران می‌شوید؟!».

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكْوَرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفْوَ ۗ خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصِرُّونَ ﴿۶۵﴾﴾ [الزمر: ۵-۶].

«آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، شب را بر روز می‌پیچد، و روز را بر شب می‌پیچد، و خورشید و ماه را مسخر (و رام) گردانید، هر کدام تا زمانی معین در حرکتند، آگاه باشید، که او پیروزمند آمرزنده است. (او) شما را از یک تن آفرید، سپس همسرش را از آن پدید آورد، و از چهار پایان برای شما هشت جفت فرو فرستاد، و شما را در شکم‌های مادران‌تان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر، در تاریکی‌های سه‌گانه، می‌آفریند، این الله، پروردگار شماست که فرمانروایی از آن اوست، و جز او معبودی (به حق) نیست، پس چگونه (از حق) منحرف (و روی گردان) می‌شوید؟!».

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۶۱﴾﴾ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿۶۲﴾﴾ [غافر: ۶۱-۶۲].

«الله کسی است که شب را برای شما قرار داد تا در آن آرام گیرید، و روز را روشن (قرار داد)، بی‌گمان الله بر مردم فضل (و کرم) دارد، و لیکن بیشتر مردم سپاس نمی‌گزارند. (۶۱) این است الله، پروردگار شما، (که) آفریننده‌ی همه چیز (است) هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [غافر: ۶۴-۶۵].

«الله کسی است که زمین را برای شما قرارگاه، و آسمان را (همچون) سقفی قرار داد، و شما را صورت بخشید، پس صورتتان را نیکو گرداند، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد این است الله پروردگار شما، پس پر برکت و بزرگوار است الله که پروردگار جهانیان است. او زنده است، هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، پس در حالی که دین خود را خالص گردانیده او را بخوانید، حمد و ستایش مخصوص الله پروردگار جهانیان است.»

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِّن نُّرَابٍ...﴾ [فاطر: ۱۱].

«خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید...»

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشْرِكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴].

«(او) شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب داخل می‌گرداند، و خورشید و ماه را مسخر کرده که هر یک تا زمانی معین در حرکت است، این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آن اوست، و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هسته‌ی خرما مالک نیستند. اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند، و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند، و هیچ‌کس مانند (الله) آگاه خبرداریت نمی‌کند. ای مردم! شما (همگی) به الله نیازمندید، و (تنها) الله است که بی‌نیاز ستوده است.»

﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَلْبُونَ ﴿٢٦﴾﴾ [الروم: ۲۶].

«و از آن اوست هر که در آسمان‌ها و زمین است، و همگی فرمانبردار او هستند.»

﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ

الْأَيَّتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۲۹﴾ [الروم: ۲۸-۲۹].

«(الله) برای شما از خودتان مثلی زده است؛ آیا بردگان تان در آنچه به شما روزی دادیم، با شما شریک هستند، تا شما در آن برابر (و یکسان) باشید، همان گونه که شما از (شرکای آزاد) خود بیم دارید از آن ها هم بیم داشته باشید؟! این چنین آیات را برای گروهی که تعقل می کنند به روشنی بیان می کنیم. بلکه ستمکاران بدون علم و آگاهی از هوی و هوس های خود پیروی کردند، پس آن را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت می کند؟! و برای آن ها هیچ یآوری نخواهد بود».

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [الروم: ۳۰].

«پس روی خود را با حق گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند».

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [الزمر: ۶۷].

«و آن ها (= مشرکان) الله را چنانکه سزاوار بزرگی اوست نشناختند در حالی که روز قیامت تمام زمین در مشت اوست و آسمان ها درهم پیچیده در دست راست اوست، او منزه و برتر است از آنچه شریک او می پندارند».

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۲﴾ وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۳۳﴾﴾ [الباقية: ۳۶-۳۷].

«پس ستایش مخصوص الله است، پروردگار آسمان ها و پروردگار زمین، پروردگار جهانیان. و کبریاء و بزرگی در آسمان ها و زمین، از آن اوست، و او پیروزمند حکیم است».

﴿رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿۳۴﴾﴾ [مریم: ۶۵].

«(همان) پروردگار آسمان ها و زمین، و آنچه میان آن دو است، پس او را پرستش کن، و بر عبادتش شکبیا (و پایدار) باش. آیا (مانند و) هم نامی برای او می شناسی؟».

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [هود: ۱۲۳].

«و (آگاهی از) غیب آسمان‌ها و زمین، از آن الله است، و همه‌ی کارها به سوی او باز گردانده می‌شود، پس او را بپرست و بر او توکل کن، و پروردگارت از آنچه می‌کنید؛ (هرگز) غافل نیست.»

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ [المزمل: ۹].

«(همان) پروردگار مشرق و مغرب که معبودی (بحق) جز او نیست پس او را کارساز (و نگاهبان خود) برگزین.»

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [۹۲-۹۳] ﴿وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلَّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۲-۹۳].

«بی‌تردید این است آیین شما که آیینی یگانه است، و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید. و (گروهی از پیروان انبیا) در میان خود در امر (دین) شان فرقه فرقه شدند، همگی به سوی ما باز می‌گردند.»

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ [الأعراف: ۳].

«آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید، و از اولیاء (و معبودهای) دیگر جز او، پیروی نکنید.»

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را نپرستیم، و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله به خدایی نگیرد. پس اگر (از این دعوت) روی گردانند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ ① ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ ② ﴿إِلَهِ النَّاسِ﴾ ③ [الناس: ۱-۳].

«(ای پیامبر) بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم، فرمانروای مردم، (إله و) معبود مردم.»

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

[الکهف: ۱۱۰].

«پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

اگر آیات فوق را با همان ترتیبی که ذکر شد مطالعه کنید، متوجه می‌شوید که قرآن کریم ربوبیت را مترادف حاکمیت و سلطنت^(۱) قرار می‌دهد و رب را اینگونه برایمان توصیف می‌کند: «رب، حاکم مطلق این جهان و مالک و یگانه رهبر آن است که هیچ شریکی ندارد».

با چنین تعریفی از رب چند نتیجه‌ی مهم حاصل می‌شود:

- ۱- خداوند رب ما و رب تمام کاینات بوده و فقط او پرورش‌دهنده و برآورده‌کننده‌ی حاجات ماست. (معنای اول رب)
 - ۲- فقط خداوند کفیل، حافظ و وکیل ماست. (معنای دوم رب)
 - ۳- اطاعت از خداوند که اساس فطرت پاک ما انسان‌ها است، پایه و شالوده‌ی زندگی اجتماعی ما به شکلی صحیح و پسندیده نیز هست. بنابراین، فقط با تکیه بر شخصیت محوری اوست که افراد و گروه‌های مختلف می‌توانند در قالب یک اُمّت (به گونه‌ای صحیح و سازنده) عمل کنند. (معنای سوم رب)
 - ۴- تنها کسی که سزاوار است ما و تمامی مخلوقات او را بپرستیم و از وی اطاعت کنیم و فرمانبرداریش باشیم، همانا خدای سبحان است. (معنای چهارم رب)
 - ۵- خداوند مالک جسم و جان ما و مالک هر چیزی است (که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد) و این فقط اوست که حاکم و آقای ماست. (معنای پنجم رب)^(۲).
- عرب و ملت‌های جاهل از دیرباز تاکنون در فهم ربوبیت در اشتباه بوده‌اند؛ به نحوی که معنای جامع و گسترده‌ی ربوبیت را به پنج بخش تقسیم کرده و پنداشته‌اند که افراد مختلفی عملاً هر یک از این بخش‌ها را دست دارند و مالک آن هستند. قرآن

۱- Sovereignty

۲- استاد مودودی در ابتدای این فصل با استناد به فرهنگ لغت‌های معتبر نشان داد که عرب‌ها واژه رب را در پنج معنای مختلف با کاربردهای گوناگون به کار می‌برند و با استفاده از شواهد قرآنی برای هر یک از این معانی چندین آیه را برشمرد؛ اما در اینجا استاد با ذکرکردن آیاتی که برای اثبات ربوبیت خدای متعال نازل شده است، به خوبی روشن ساخت که نتایج این برهان و استدلال‌ها، همان معنای واژه رب است؛ اما با یک تفاوت بسیار مهم و آن هم اینکه: ربوبیت با تمام معنایی که دارد، همانا از آن خدای بزرگ است و هیچکسی غیر از او حتی صاحب کوچکترین قسمتی از آن هم نیست. (مترجم)

کریم نیز جهت تصحیح چنین فهم غلطی نازل شد و با استدلال‌های قوی و قانع‌کننده‌ی خود ثابت کرد که اصلاً امکان ندارد در این جهان عظیم و گسترده، کوچکترین امری از امور ربوبیت در دست کسی غیر از مالک سلطه‌ی برتر باشد. قرآن همچنین به همه نشان داد این نظم عجیبی که بر کاینات و نظام هستی حاکم است، خود دلیل کاملاً روشنی برای این موضوع است که تمامی انواع ربوبیت مختص به خداوند یگانه‌ای است که این جهان پهناور را آفریده است. لذا هرکسی که در این جهان زندگی می‌کند و گمان می‌برد که ممکن است امری از امور ربوبیت در دست غیر خداوند باشد، در واقع با حقیقت سر جنگ دارد؛ از واقعیت چشم‌پوشی می‌کند و بر حق می‌شورد و با مقاومتی که در برابر حق و حقیقت نشان می‌دهد، سرانجام خود را به دام هلاکت و زیانباری می‌افکند.

عبادت

تحقیق لغوی

العُبُودَة و العُبُودِيَّة و العَبْدِيَّة از مادهٔ (ع ب د)^(۱)، در فرهنگ لغت به معنای خضوع و اظهار فروتنی آمده است و عبارت از حالتی است که انسان آن چنان تسلیم و فرمانبردار شخص دیگری شود که بدون هیچ مقاومتی و امتناعی برای اجرای دستوراتش آماده باشد و در برابر وی کوچکترین عصیان‌هایی از خود نشان ندهد تا معبودش او را هرگونه که دوست می‌دارد و می‌پسندد، به کار گیرد؛ بر همین اساس عربان شتر رام و مطیع را «بَعِيرٌ مُعَبَّدٌ» نامند و راه همواره و با پا کوبیده شده را «طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ» گویند و به دلیل همین معنای لغوی است که در ماده‌ی (ع ب د) معانی بندگی، اطاعت، پرستش، خدمت کردن، بازداشتن و منع کردن شکل می‌گیرد.

۱- ابن فارس در مقاییس اللغة ۲۰۵/۵ در مورد مادهٔ (ع ب د) می‌گوید:

«عین و باء هر دو، اصل مادهٔ (ع ب د) و دو حرف صحیح هستند (یعنی جزو حروف عله نیستند) و انگار باهم در تضادند زیرا حرف عین بر نرمی و رقت و حرف باء بر شدت و غلظت دلالت می‌کند».

همچنین ابن سیده در المخصص (۹۶/۱۳) می‌گوید:

«عبادت در اصل به معنای تحقیر کردن است... و کلماتی همچون العبادَة، الخضوع، التذلل (فروتنی) و الإستکانَة (تسلیم شدن)، همه تقریباً دارای معانی مشابهی هستند، به این ترتیب که عبادت، خضوعی است که بالاتر از آن خضوع دیگری قابل تصور نباشد؛ فرقی هم نمی‌کند چه همراه با اطاعت از معبود باشد یا خیر.

هر اطاعتی نیز که براساس خضوع و تذلل باشد، عبادت نام دارد. لذا عبادت، نوعی خضوع است که فقط شایستهٔ کسی است که بیشترین و مهم‌ترین نعمات را به انسان داده باشد؛ نعمت‌هایی از قبیل حیات، فهم، شنیدن، دیدن و... شکرگزاری و عبادت نیز هنگامی معنا دارد که نعمتی از سوی منعم بخشیده شده باشد (بدیهی است) کوچکترین عبادت‌ها هم فقط سزاوار منعمی است که بزرگترین نعمت‌ها را عطا کرده باشد (و چون کسی غیر از خداوند وجود ندارد که نعمتی را بخشیده باشد) در نتیجه فقط خدای متعال شایستهٔ عبادت است».

اکنون در اینجا خلاصه‌ی آنچه را که در لسان العرب ذیل ماده‌ی (ع ب د) آمده است، بیان می‌کنیم^(۱):

(۱)

[العَبْدُ]: بنده، برده، غلام (برخلاف شخصی که آزاده باشد).

[تَعَبَدَ الرَّجُلُ]، [عَبَدَ الرَّجُلُ]، [عَبَدَهُ، إِعْتَبَدَهُ]: آن مرد را بنده و غلام خود ساخت و مثل یک برده با او رفتار کرد.

در حدیث شریف از رسول اکرم ﷺ نقل است که:

«ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ: رَجُلٌ اعْتَبَدَ مُحَرَّرًا - وَفِي رِوَايَةٍ أُعْبِدَ مُحَرَّرًا - ...»^(۲).

۱- نگاه کنید به لسان العرب ۲۵۹/۴-۲۶۹.

۲- شیخ آلبانی: حدیث فوق را تاکنون با این لفظ ندیده‌ام، بلکه حدیث فوق مرکب از دو حدیث است که یکی صحیح و دیگری ضعیف است:

حدیث اول: ابوهیره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ثَلَاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أُعْطِيَ فِي ثَمِّ عَدْرَةٍ وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوَفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِهِ أَجْرَهُ». «خدای متعال فرمود: سه نفر هستند که در روز قیامت من دشمن آن‌ها هستم: مردی که با من عهد و پیمانی ببندد سپس در آن خیانت کند و مردی که آزاده‌ای (را) به عنوان برده) بفروشد و پول آن را بخورد و مردی که یک نفر را اجیر خویش گرداند و از او کار بکشد و (در مقابل) چیزی به او ندهد». حدیث فوق را بخاری (۳۳۱/۴، ۳۵۳، ۳۵۶)، ابن ماجه، و طحاوی در مشکل الآثار نقل کرده است.

حدیث دوم: عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به صورت مرفوع از پیامبر خدا ﷺ روایت می‌کند که «ثَلَاثَةٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُمْ صَلَاةً: مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَرَجُلٌ أَتَى الصَّلَاةَ دِبَارًا وَرَجُلٌ اعْتَبَدَ مُحَرَّرًا. وَفِي رِوَايَةٍ: مُحَرَّرًا». «سه نفر هستند که خداوند از آن‌ها حتی یک نماز را هم قبول نمی‌کند: مردی که امامت (جماعت) قومی را بکند درحالی که آنان از وی بیزارند و مردی که نمازها را بعد از فوت وقت ادای آن‌ها بخواند و مردی که آزاده‌ای را بنده و برده‌ی خویش سازد». این حدیث را ابوداود (۹۷/۱)، ابن ماجه (۳۰۷/۱) و بیهقی (۱۲۸/۳۰) روایت کرده‌اند؛ اما سند آن ضعیف است؛ زیرا در سلسله‌ی حدیث، عبدالرحمن بن زیاد الأفریقی وجود دارد که از شیخ خود عمران بن عبدالمعارفی آن را نقل کرده است و (از نظر علم رجال حدیث) هردوی آن‌ها ضعیف هستند؛ به همین دلیل امام نووی رحمته الله معتقد است که این حدیث ضعیف است و پیش‌تر از او نیز بیهقی به آن اشاره کرده بود. قسمت اول حدیث «مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ» در

«من با سه نفر دشمن هستم: مردی که آزاده‌ای را بنده و برده‌ی خود سازد...».

و در قرآن کریم آمده است که حضرت موسی علیه السلام به فرعون گفت:

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الشعراء: ۲۲].

«و آیا این نعمتی است که تو بر من منت می‌گذاری که بنی اسرائیل را برده‌ی خود ساخته‌ای؟!».

(۲)

[العِبَادَةُ]: طاعت خاضعانه.

[عَبَدَ الطَّاعُونَ]: از طاغوت اطاعت کرد.

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ]: از تو اطاعتی می‌کنیم که همراه با خضوع باشد.

[أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ]: از پروردگارتان اطاعت کنید.

﴿وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۷]: و حال اینکه قوم آن دو (موسی و هارون) از دستورات ما اطاعت می‌کنند.

لذا (با توجه به معانی فوق) هرکس مطیع اوامر پادشاهی باشد، در واقع او را عبادت کرده است.

ابن الأنباری می‌گوید: (فَلَانٌ عَابِدٌ) یعنی فلانی در برابر پروردگارش خضوع می‌کند و همچنین تسلیم و فرمانبردار اوامر اوست.

احادیث دیگری با درجه‌ی صحیح و سلسله‌سندهای صحیح در سنن ابوداود آمده است؛ ولی قسمت دیگر حدیث یعنی «اعْتَبِدْ مُحَرَّرَهُ» را تا به حال ندیده‌ام. (آلبانی).

مترجم: استاد مودودی این حدیث و امثال آن را که در باب (تحقیق لغوی) ذکر کرده - و دسته‌ای از آن ضعیف است - اصلاً برای بیان حکمی از احکام اسلام یا ارائه نظریات خود نقل نکرده است، بلکه آن‌ها را صرفاً به این دلیل آورده است که معنای کلمات را بیان کند؛ هم چنان‌که لغت‌شناسان در این زمینه چنین کاری کرده‌اند و استنادی هم که به این شکل باشد به رغم اینکه احادیث صحیح نباشد، درست است؛ اما احادیث دیگری که استاد مودودی برای بیان دیدگاه اسلام در زمینه موضوعاتی که خود آن‌ها را مطرح کرده، بدان استناد می‌کند، همگی صحیح هستند؛ هم چنان‌که این مطلب را به روشنی در تخریح شیخ آلبانی ملاحظه می‌فرمایید.

(۳)

[عَبَدَهُ عِبَادَةً وَمَعْبُدًا وَمَعْبُدَةً]: او را پرستید.

[التَّعَبُّدُ]: زاهد شدن، پارسا شدن.

[المُعَبَّدُ]: چیزی را گویند که آنقدر گرمای و عزیز است که گویی پرستش می‌شود.

شاعر می‌گوید:

أرى المالَ عندَ الباخلينَ مُعَبَّدًا

«مال و اموال را نزد انسان‌های خسیس بسیار گرمای و عزیز می‌بینم تا جایی که آن را پرستش می‌کنند».

(۴)

[عَبَدَ بِهِ]: (برای خدمت کردن) او را همراهی کرد و از وی جدا نشد.

(۵)

[مَا عَبَدَكَ عَتِي]: چه چیزی تو را از آمدن به نزد من بازداشت؟

پس از این شرح مفصل در مورد معانی گوناگون ماده‌ی (ع ب د)، روشن می‌شود که مفهوم اساسی این ماده این است که انسان به بزرگی و چیرگی شخص دیگری اذعان داشته باشد؛ در برابر وی از آزادی و استقلال خویش صرف نظر کند؛ از هر نوع مقاومت و عصیان در اجرای فرامینش بپرهیزد و کاملاً تسلیم او باشد و این همان حقیقت عبدبودن و عبودیت است.

بر همین اساس، هنگامی که یک فرد عرب زبان دو واژه‌ی «العبد» و «العبادة» را می‌شنود، نخستین تصویری که در ذهنش شکل می‌گیرد، بردگی و بندگی (به معنای واقعی آن) است و از آنجا که وظیفه‌ی حقیقی یک برده اطاعت از ارباب خود و امتثال اوامر اوست؛ در نتیجه علاوه بر تصور بردگی و بندگی، تصور اطاعت نیز به تبع آن شکل خواهد گرفت. اکنون اگر فرض کنیم آن برده تا به این حد اکتفا نکند و علاوه بر اینکه تسلیم آقای خود است و با نهایت فروتنی از او اطاعت می‌کند، به بزرگی و بلندمرتبگی او نیز معتقد، معترف و قلبش آکنده از احساس شکر و سپاسگزاری نسبت به لطف و احسان اربابش باشد؛ در این صورت چنین برده‌ای در تمجید و تعظیم سرورش بسیار مبالغه خواهد کرد؛ به انحاء مختلف از مساعدت‌های وی تشکر می‌کند

و صادقانه در تلاش است تا وظایف بندگی خود را کاملاً انجام دهد. تمامی آنچه را که این برده انجام می‌دهد، در زبان عربی تَأْلَهُ (پرستش) و تَنْسُک (زاهدشدن) نام دارد. لذا تصویری که از فعل این برده در ذهن انسان ایجاد می‌شود، زمانی عبادت نام می‌گیرد که نه تنها سرش را برای آفایش خم کند، بلکه از ته قلب نیز در برابر وی خضوع داشته باشد^(۱).

استعمال کلمه‌ی عبادت در قرآن کریم

اگر بعد از این تحقیقی که در مورد ریشه‌ی لغوی ماده‌ی «ع ب د» انجام دادیم، به سراغ قرآن کریم برویم، درمی‌یابیم که واژه‌ی «العبادة» در قرآن اکثراً با سه معنای نخست آمده است؛ منتها در بعضی موارد دو معنای اول و دوم (یعنی بندگی و اطاعت) باهم و گاهی معنای دوم (اطاعت) و سوم (پرستش) هریک به تنهایی و در برخی موارد نیز هر سه معنا باهم به کار رفته‌اند که برای هریک از این چهار دسته مثال‌هایی ذکر خواهیم کرد:

عبادت به معنای بندگی و اطاعت

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَٰئِهِۦ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عٰلِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾﴾^(۲) [المؤمنون: ۴۵-۴۷].

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود، و دلایل آشکار فرستادیم، به سوی فرعون و اشراف (قوم) او، پس آن‌ها تکبر کردند، و مردمی (سرکش و) برتری جوی بودند. پس

۱- استاد مودودی در اینجا با طرح چنین مثالی، رابطه‌ای را که هر سه معنای واژه عبادت باهم دارند، به خوبی نشان می‌دهد؛ به این ترتیب که بندگی و اطاعت، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و تصور هریک بدون دیگری امکان‌پذیر نیست؛ اما عبادت زمانی تحقق می‌یابد که این اطاعت و بندگی همراه با پرستش باشد. (مترجم)

۲- امام احمد بن جریر طبری در تفسیر خود (۱۹/۱۸) می‌گوید: «... ﴿لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾﴾ به این معناست که بنی اسرائیل مطیع اوامر ما هستند و در برابر ما کاملاً خوار و حقیر هستند. عرب‌ها هم کسی را که مطیع اوامر پادشاهی باشد، عبادت‌کننده‌ی او می‌خوانند».

گفتند: آیا (ما) به دو انسان مانند خود ایمان بیاوریم، در حالی که قوم آن‌ها بردگان (و زیر دستان) ما هستند؟!».

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^(۱) [الشعراء: ۲۲].

«و آیا این نعمتی است که تو بر من منت می‌گذاری که بنی اسرائیل را برده‌ی خود ساخته‌ای؟!».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾^(۲) [البقرة: ۱۷۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و شکر الله را به جای آورید اگر تنها او را می‌پرستید».

آیه‌ی فوق به این مناسبت نازل شد که عرب‌ها، قبل از اسلام به دلیل اطاعت محض از پیشوایان دینی و پیروی از اوهام و خرافات پدران گذشته‌ی خویش، در انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، خود را مقید و محدود کرده بودند و زمانی هم که مسلمان شدند خدای متعال به آنان گفت: اگر شما به راستی مرا عبادت می‌کنید، لازم است که تمامی این قیود غلط را از میان بردارید و از آنچه که برای شما حلال کرده‌ام، گوارا بخورید و بنوشید؛ به عبارتی دیگر، اگر شما ادعا می‌کنید که بنده‌ی علما و پیشوایان دینی خویش نیستید و خود را فقط بنده‌ی خدا می‌دانید و با پذیرش اسلام، از اطاعت

۱- طبری در تفسیر خود (۳۳/۱۹) می‌گوید: «مقصود موسی عليه السلام از این سخن که به فرعون گفت: ﴿عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ این بود که آنان را برده و بنده‌ی خود ساخته‌ای». و از مجاهد در این مورد نقل است که ﴿عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ یعنی بر بنی اسرائیل غلبه کرده‌ای و آنان را به کار کشیده‌ای. ابن جریر هم می‌گوید: یعنی بر بنی اسرائیل چیره شده‌ای و آنان را به بیگاری کشیده‌ای.

۲- طبری در تفسیر این آیه می‌گوید (۵۰/۲): عبارت ﴿إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ به این معناست که اگر شما واقعاً ادعا می‌کنید فرمانبردار اوامر الهی و گوش به فرمان و مطیع دستورات او هستید، پس از هرآنچه که خداوند خوردن آن را برای شما مباح کرده، بخورید و از هرآنچه که بر شما حرام کرده و از گام‌های شیطان پیروی نکنید... و به این ترتیب قرآن کریم، تازه مسلمانان را به سوی خوردن چیزهای حلال و پاک دعوت می‌کند و آنان را از اعتقاد به تحریم این غذاهای مباح باز می‌دارد؛ زیرا در عصر جاهلیت بعضی از خوردنی‌های حلال را به علت اطاعت محض از شیطان رانده شده و پیروی از پدران و گذشتگان کافر پیشه‌ی خویش، حرام اعلام کرده بودند».

آنان به سوی اطاعت الهی برگشته‌اید، واجب است به جای پیروی از قوانین پیشوایان خود، فقط حدود الهی را در امور حلال و حرام رعایت کنید. از این رو است که در آیات زیر واژه‌ی «العبادة» به معنای بندگی و اطاعت آمده است.

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾^(۱) [المائدة: ۶۰].

«بگو: آیا شما را خبر بدهم از کسانی که نزد الله کیفرشان بدتر از این است. کسانی که الله آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته و بر آن‌ها خشم گرفته و بعضی از آن‌ها را بوزینه‌ها و خوک‌ها گردانیده و بت (= طاغوت) را پرستیده‌اند».

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶].
«یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید».

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾ [الزمر: ۱۷].
«و کسانی که از طاغوت (= شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند، و رو به سوی الله آوردند، برای آنان بشارت است».

منظور از عبادت طاغوت در سه آیه‌ی فوق، اطاعت و بندگی طاغوت است و هم چنان که قبلاً اشاره شد، طاغوت در اصطلاح قرآن عبارتست از: هر دولت یا حکومت و یا هر پیشوا و رهبری که در برابر خدای بزرگ عصیان کرده و از دستورات او تمرد و سرپیچی کند؛ قوانین (دلخواه) خود را در گستره‌ی حکومتش به اجرا درآورد و رعیت را با زور، نیرنگ و آموزش‌های غلط مجبور به اطاعت از خود کند؛ لذا تسلیم‌شدن انسان در برابر چنین حکومت و چنین پیشوا و رهبری و اطاعت از قوانین و دستورات او به یقین، عبادت طاغوت است.

۱- طبری در تفسیر کلمه‌ی طاغوت، بعد از نقل اقوال دسته‌ای از مفسرین، می‌گوید: «به نظر من قول راجح در این زمینه این است که طاغوت، هرکسی است که بر خدای متعال طغیان کند و به جای خداوند، مورد عبادت دیگران قرار گیرد و فرقی هم نمی‌کند که این عبادت، از سر اجبار طاغوت باشد و یا از سر رضایت کسی که او را عبادت می‌کند و یا اینکه آن طاغوت انسان، شیطان، بت یا هرچیز دیگری باشد. من معتقد هستم که اصل طاغوت از طغوت است براساس این گفته که می‌گوید: طغا فلانٌ یطغو یعنی فلانی از قدر و اندازه خود بیرون آمد و از حدودش تجاوز کرد».

عبادت به معنای اطاعت

اکنون به آیاتی توجه کنید که در آن‌ها واژه «العبادة» فقط با معنای دوم آن یعنی اطاعت آمده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ﴿۶۰﴾﴾

[یس: ۶۰].

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکار است؟!».

پرواضح است در این دنیا کسی وجود ندارد که شیطان را بپرستد؛ بلکه همه او را لعنت می‌کنند و از خود می‌رانند. بنابراین، اگر خداوند انسان‌ها را در روز قیامت به خاطر گناهانشان رسوا کند، هرگز به این خاطر نیست که شیطان را در زندگی دنیوی پرستش کرده‌اند؛ بلکه به این دلیل است که دستورات شیطان را اطاعت و از قوانین او پیروی کرده‌اند و هر راهی را که شیطان به آنان نشان داده است، سریعاً به طرف آن رفته‌اند.

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۲۳﴾﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ

إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿۲۲﴾ [الصافات: ۲۲-۲۳].

«(به فرشتگان فرمان داده می‌شود) گرد آورید کسانی را که ستم کردند، و (همپایگان و) همراهانشان و آنچه را می‌پرستیدند. به جای الله، پس (همه‌ی) آن‌ها را به راه دوزخ هدایت کنید.».

﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۷﴾﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿۲۸﴾﴾

قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۲۹﴾ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا

ظٰلِمِينَ ﴿۳۰﴾ [الصافات: ۲۷-۳۰].

«آن‌ها سوال کنان رو به یکدیگر کنند، (به سردمداران) گویند: «به راستی که شما (برای) گمراه کردن ما) از (راه) خیر خواهی به نزد ما می‌آمدید. (سردمداران در پاسخ) گویند: بلکه، شما خودتان مؤمن نبودید (تقصیر ما چیست؟! و ما هیچ‌گونه تسلطی بر شما نداشتیم، بلکه شما خود گروهی سرکش بودید.

با دقت در این گفتگویی که بین عبادت‌کنندگان و عبادت‌شوندگان صورت گرفته

است، روشن می‌شود که منظور از عبارت ﴿مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۲۲﴾﴾ در آیه‌ی فوق

معبودهای سنگی نیست که آن قوم به پرستش آن‌ها مشغول بوده‌اند؛ بلکه مقصود، پیشوایان و راهنمایانی است که با تظاهر به نیک‌خواهی و خیرخواهی، مردم را گمراه کرده‌اند و خود را در لباس انسان‌هایی پاک و مقدس جلوه داده‌اند و دیگران را با تسبیحات و دعاهای خود فریفته‌اند و آنان را مطیع بی‌چون و چرای خود ساخته‌اند و نیز افرادی بوده‌اند که با عنوان نصیحت و اندرز و اصلاح، شر و فساد را در میان مردم منتشر می‌ساختند و به علّت همین تقلید کورکورانه و پیروی از دستورات چنین افراد فریبکاری بود که خدای متعال در این آیه با عبارت ﴿وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ از آنان، تعبیر کرده است.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند؛ در حالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست؛ بپرستند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

مقصود از به‌خدایی گرفتن علما و پارسایان دینی به عنوان معبودانی غیر از خداوند و عبادت آنان توسط اهل کتاب، این است که آنان علما و پارسایان را مالک مطلق امر و نهی می‌دانستند و بدون هیچ دلیل و مدرکی از طرف خداوند یا رسول او، از دستورات‌شان اطاعت می‌کردند.

رسول اکرم ﷺ نیز در احادیث صحیحی که از ایشان منقول است، بر چنین معنایی تصریح فرموده‌اند؛ زیرا زمانی که اهل کتاب به ایشان گفتند: ما هرگز علما و دانشمندان خود را عبادت نمی‌کنیم، فرمودند: آیا شما چیزی را که آنان حلال کرده بودند، حلال و آنچه را که حرام اعلام کرده بودند، حرام نکردید؟! (پس در این صورت آنان را به عنوان مالک مطلق امر و نهی خود عبادت نموده‌اید).

عبادت به معنای پرستش

اکنون نوبت آن است به آیاتی که در آن واژه‌ی «العبادة» در معنای سوم یعنی پرستش آمده است، نگاهی بیاندازیم و خواننده‌ی محترم لازم است به این نکته‌ی مهم توجه داشته باشد که براساس آیات قرآن، هرگاه عبادت در معنای پرستش به کار رود، دو مسأله‌ی مهم مطرح می‌شود:

۱- پرستش یعنی اینکه انسان اعمالی همچون سجده، رکوع، قیام، طواف، بوسیدن آستانه‌ی در، نذر و قربانی نمودن را برای شخص دیگری عادتاً به قصد تقرب و بندگی انجام دهد؛ تفاوتی هم نمی‌کند که انسان در انجام چنین اعمالی آن شخص مورد پرستش را واقعاً معبود و قائم به ذات بیندارد و یا یک شریک و اله برتر فرض کند که در تدبیر امورات این جهان سهیم است (و به همین خاطر نسبت به او ایمان و باور داشته باشد) و یا آنکه تمامی این اعمال را صرفاً برای شفاعت و تقرب انجام دهد.

۲- پرستش یعنی اینکه انسان گمان کند شخصی بر نظام اسباب و مسببات این جهان مسلط و چیره است و از این لحاظ تمام حاجاتش را از او بخواهد و هرگاه دچار ضرر و زیانی شد از او طلب یاری و کمک کند و در مصایب و زیان‌های مالی و بدنی به وی پناه ببرد.

این هردو نوع عملکرد انسان در معنای تالّه (پرستش) وجود دارد که آیات زیر گواه این مطلب است:

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي﴾ [غافر: ۶۶].

«(ای پیامبر) بگو: همانا من نهی شده‌ام از اینکه کسانی را پرستش کنم که شما بجای الله می‌خوانید، چون نشانه‌های روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است».

﴿وَأَعْتَزَلَكُمُ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ [۴۸-۴۹].

«و از شما و آنچه به جای الله می‌خوانید، کناره‌گیری می‌کنم، و پروردگارم را می‌خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم محروم نباشم. پس چون از آن‌ها و آنچه به جای الله می‌پرستیدند کناره‌گیری کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم».

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾^(۱)
[الأحقاف: ۵-۶].

«و چه کسی گمراه‌تر است از آن که (معبودی) غیر از الله را می‌خواند که تا روز قیامت (هم دعای) او را اجابت نکند، و آن‌ها (= معبودان باطل) از خواندن (و دعای) ایشان (کاملاً) بی‌خبرند؟! و هنگامی که مردم (در قیامت) گرد آورده شوند، آن‌ها (معبودان باطل) دشمنانشان خواهند بود، و عبادت‌شان را انکار می‌کنند».

قرآن کریم در هریک از آیات فوق، به صراحت اعلام کرده است که مراد از عبادت، دعا و استغاثه (طلب یاری) است.

﴿بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾﴾ [سبأ: ۴۱].

«بلکه جن (و شیاطین) را پرستش می‌کردند، بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند».

مقصود خداوند از عبارت ﴿كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ﴾ در آیهی فوق را آیهی دیگری از سوره‌ی جن اینگونه تبیین می‌کند:

﴿وَأَنَّهُمْ كَانَتْ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾﴾ [الجن: ۶].

«و این که آن‌ها گمان کردند، همان‌گونه که شما (جنیان) گمان می‌کردید که الله هیچ کس را (دوباره) زنده نمی‌گرداند».

از این آیه کاملاً آشکار می‌گردد که مراد از عبادت جن، پناه‌بردن به آنان در مصایب و زیان‌های مالی و بدنی است؛ هم چنان که مراد از ایمان به آنان، اعتقاد به قدرت جنیان در پناه‌دادن و محافظت از انسان است.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿٧﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ ﴿٨﴾﴾^(۲) [الفرقان: ۱۷-۱۸].

۱- یعنی می‌گویند ما اصلاً به آنان دستور ندادیم عبادت‌مان کنند و به هیچ وجه نمی‌دانستیم که آن‌ها ما را عبادت می‌کنند.

۲- طبری در تفسیر خود (۱۴۱/۸) می‌گوید: «خدای متعال می‌فرماید: (به یاد آور) روزی را که این تکذیب‌کنندگان قیامت و این بت‌پرستان و آنچه را که به غیر از خدا مثل فرشتگان، انسان‌ها و جنیان عبادت می‌کردند، مبعوث می‌کنیم...».

«و روزی که (همه‌ی) آن‌ها و آنچه را که به جای الله می‌پرستیدند؛ گرد آورد، پس (به) معبودان (باطل) می‌فرماید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟! گویند: تو منزهی! برای ما شایسته نبود که به جای تو (اولیاء و) دوستانی برگزینیم».

از اسلوب بیان این آیه به خوبی روشن می‌گردد که مقصود از عبارت ﴿وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ در واقع انبیاء، اولیاء الهی و انسان‌های درستکار است و مراد از عبادت آنان، اعتقاد به این موضوع است که چنین اشخاصی بسیار برتر و بالاتر از یک انسان عادی‌اند و این گمان که در آنان نوعی صفات الوهیت وجود دارد؛ به گونه‌ای که قادرند از پشت پرده‌ی غیب، انسان‌ها را یاری داده و ضرر و زیان را از آنان دور سازند و به فریادشان برسند؛ به این ترتیب مشرکان معبودهایشان را چنان تکریم و تعظیم می‌کردند که نزدیک بود به پرستش و فروتنی محض تبدیل شود.

﴿وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱].

«و (به یاد آور) روزی را که (الله) همه‌ی آنان را بر می‌انگیزد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا این‌ها شما را پرستش می‌کردند؟! (فرشتگان) گویند: تو منزهی! (تنها) تو ولی (و) کار ساز (ما هستی، نه آن‌ها،) (آنان هرگز ما را پرستش نمی‌کردند)».

مقصود از عبادت فرشتگان^(۱) در این آیه، پرستش و اظهار فروتنی در برابر تندیس‌ها و تمثال‌های خیالی آنان است؛ دقیقاً به همان شکلی که مردمان عصر جاهلیت چنین کاری انجام می‌دادند و هدف اصلی آنان، راضی نگه‌داشتن فرشتگان بود تا به این وسیله از ایشان بخواهند که (با پرستش‌کنندگان) مهربان باشند و در امور دنیوی کمک‌شان کنند.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸].

«و غیر از الله چیزهای را می‌پرستند که نه به آن‌ها زبانی می‌رساند و نه سودشان می‌بخشد، و می‌گویند: این‌ها (=بت‌ها) شفیعان ما نزد الله هستند».

۱- مقصود فرشتگانی است که امت‌های مشرک آنان را اله‌ها و معبودهای خویش (gods) قرار داده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].
 «و کسانی که به جای او معبودان (و اولیای) گرفتند (و گفتند) این‌ها را نمی‌پرستیم جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند».

منظور از ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ﴾ در این آیه، پرستش است که (خداوند همزمان) غرض مشرکان از چنین کاری را نیز بیان می‌کند.

عبادت به معنای بندگی، اطاعت و پرستش

با توجه دقیق به تمام مثال‌های ذکرشده در قسمت‌های پیشین، به روشنی معلوم می‌گردد که واژه‌ی «العبادة» در قرآن کریم با معنای گوناگون به کار رفته است و همانگونه که اشاره شد در بعضی موارد همزمان در دو معنای بندگی و اطاعت و گاهی اوقات فقط با یکی از دو معنای اطاعت یا پرستش به کار رفته است. اکنون قبل از ذکر مثال‌هایی که در آن ماده‌ی (ع ب د) با هر سه معنای بندگی، اطاعت و پرستش به کار رفته، شما (خواننده‌ی عزیز) لازم است که چند مسأله‌ی مهم را به یاد داشته باشید:
 در تمامی آیاتی را که در قسمت‌های گذشته به عنوان مثال برای موارد گوناگون استعمال واژه «العبادة» در قرآن کریم مطرح کردیم، به عبادت غیر خدا اشاره شده است (که آن‌ها را به ترتیب زیر تجزیه و تحلیل کرده‌ایم):

۱- مراد از واژه‌ی معبود در آیاتی که در آن «العبادة» به معنای بندگی و اطاعت به کار رفته است، یا شیطان است یا انسان‌های متمرّد و عصیانگری که خود را طاغوت قرار داده‌اند و بندگان خدا را به جای اطاعت از او، به اطاعت و بندگی خود واداشته‌اند و یا اینکه مراد از معبود، پیشوایان و رهبرانی است که با پشت سر نهادن احکام کتاب الهی و توجه‌نکردن به آن، مردم را در امور مختلف دنیوی دنباله‌رو قوانین ساختگی خویش ساخته‌اند.

۲- مراد از معبود در آیاتی که «العبادة» در آن‌ها به معنای پرستش به کار رفته است، اولیاء، انبیاء و انسان‌های متقی و پرهیزگاری است که به رغم توصیه‌های آن بزرگواران به مردم (مبنی بر نپرستیدن آنان بعد از مرگ)، بازهم مردم آنان را معبود خویش قرار داده‌اند و یا اینکه مراد، فرشتگان و جنیانی هستند که مردم آنان را به علت کج‌فهمی، شریک خداوند در ربوبیت بر قوانین جهان طبیعت می‌دانند و یا آنکه مراد از معبود، تندیس‌ها و تمثال‌های نیروهای

خیالی است که به خاطر فریب شیطان، به قبله‌ی عبادت و دعا‌های مردم تبدیل شده‌اند؛ از این روست که قرآن کریم تمامی این معبودها را باطل و عبادت‌شان را اشتباهی بزرگ و نابخشودنی می‌شمارد؛ فرقی هم نمی‌کند چه مردم آنان را بندگی کنند، پرستند یا اینکه تسلیم اوامرشان باشند؛ لذا قرآن کریم به مشرکان اعلام می‌دارد: افرادی را که شما عبادت می‌کنید، همگی بندگان خداوند هستند که هرگز استحقاق و شایستگی آن را ندارند اله و معبود باشند و مردم آنان را پرستش کنند؛ شما نیز از عبادت‌شان جز ناکامی، حقارت و خواری چیز دیگری نصیب‌تان نمی‌شود؛ زیرا مالک حقیقی معبودهایتان و مالک آسمان‌ها و زمین، همانا خدای یگانه است؛ زمام امور، قدرت‌ها و اختیارات از آن اوست و جز او هیچکس سزاوار پرستش نیست.

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطُّشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾ إِنَّ وِلْيَةَ اللَّهِ الَّتِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾﴾^(۱) [الأعراف: ۱۹۴-۱۹۷].

«بی‌گمان آن‌هایی را که غیر از الله می‌خوانید، بندگان‌ی همچون شما هستند، پس آن‌ها را بخوانید، اگر راست می‌گویید (و آن‌ها الله هستند)، پس باید (دعای) شما را اجابت کنند! آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند؟! یا دست‌هایی دارند، که با آن چیزی را بگیرند؟! یا چشمانی دارند، که با آن ببینند؟! آیا گوش‌هایی دارند، که با آن بشنوند؟! (ای پیامبر! به مشرکین) بگو: شریکان‌تان را بخوانید، سپس (بر ضد من) تدبیر (و نیرنگ) کنید، و مرا مهلت ندهید. همانا یاور (و سرپرست) من، الله است که (این) کتاب را نازل کرده، و او یاور (و کار ساز) صالحان است. و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند، و نه خودشان را یاری دهند».

۱- مراد از استجابت در اینجا، استجابت لفظی نیست، بلکه مراد استجابت عملی به دعا است (هم چنان که به آن اشاره کردیم).

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥٓ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦٓ يَعْمَلُونَ ﴿٣٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِۦٓ مُشْفِقُونَ ﴿٣٨﴾﴾^(۱) [الأنبياء: ۲۶-۲۸].

«و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است. او منزه است، بلکه آنان (= فرشتگان) بندگان گرامی (او) هستند، (هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند. (الله) آنچه که در پیش روی آن‌ها است، و آنچه که پشت سر آن‌هاست می‌داند، و آن‌ها جز برای کسی که (الله از او خشنود باشد و) بیسندد، شفاعت نمی‌کنند، و آن‌ها از ترس او بیمناک اند.»

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ إِنثًا﴾ [الزخرف: ۱۹].

«و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمان هستند، مونث پنداشتند.»

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُۥ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾﴾

[الصافات: ۱۵۸].

«و آن‌ها (= مشرکان) میان او (= الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند، در حالی که جنیان به خوبی می‌دانند که آنان احضار خواهند شد.»

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ

يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِۦٓ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾﴾ [النساء: ۱۷۲].

«مسیح هرگز ابا ندارد که بنده‌ی الله باشد، و نه فرشتگان مقرب (ابا دارند) و هر کس از بندگی او سر باز زند و تکبر کند، بزودی همه‌ی آن‌ها را (در قیامت) نزد خود محشور خواهد کرد.»

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥٠﴾ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦٠﴾﴾ [الرحمن: ۵-۶].

«خورشید و ماه به حساب منظم (و دقیقی) در حرکتند. و گیاه و درخت (برای او) سجده می‌کنند.»

﴿تَسْبِيحٌ لَّهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ

وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴿٤٤﴾﴾ [الإسراء: ۴۴].

۱- مقصود از ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ در این آیه، فرشتگان است.

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکس که در آن‌هاست همه تسبیح او می‌گویند، و هیچ چیز نیست؛ مگر آنکه به ستایش او تسبیح می‌گوید، و لیکن شما تسبیح آن‌ها را در نمی‌یابید».

﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونَ ﴿٢٦﴾﴾ [الروم: ۲۶].

«و از آن اوست هر که در آسمان‌ها و زمین است، و همگی فرمانبردار او هستند».

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ﴿٥٦﴾﴾ [هود: ۵۶].

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه او (= الله) گیرنده پیشانی‌اش است (و بر آن چیره است)».

﴿إِنْ كُلُّ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ

عَدًّا ﴿٩٤﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾﴾ [مریم: ۹۳-۹۵].

«هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این‌که به بندگی سوی (الله) رحمان بیاید. یقیناً (الله همه‌ی) آن‌ها را سرشماری کرده، و به دقت شمرده است، و همه‌ی آن‌ها روز قیامت، تنها نزد او حاضر می‌شوند».

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُوتِي الْمَلِكِ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكِ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن

تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾﴾ [آل عمران: ۲۶].

«بگو: بارها! ای دارنده پادشاهی و (هستی) به هر کس که بخواهی، پادشاهی (و فرمانروایی) می‌بخشی، و از هر کس بخواهی پادشاهی (و فرمانروایی) را می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی، همه خوبی‌ها به دست توست، بی‌شک تو بر هر چیز توانایی».

بعد از اینکه قرآن کریم با آیات خویش ثابت کرد که تمامی آنچه را که مردم به نوعی می‌پرستند، بندگان خداوند بوده و در برابر ذات مبارک او عاجزند، جن و انس را فرا می‌خواند تا با معانی مختلفی که واژه‌ی «العبادة» دارد، فقط خدای متعال را عبادت کنند؛ به این معنا که فقط برای او بندگی نمایند و جز او کسی را اطاعت نکنند و به اندازه‌ی حتی دانه‌ای خردل، عملی را برای عبادت غیر خدا انجام ندهند.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ ﴿٣٦﴾﴾ [النحل: ۳۶].

«یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را پرستید، و از طاغوت اجتناب کنید».

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّ عَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ﴿۶۰﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ ﴿۶۱﴾﴾ [یس: ۶۰-۶۱].

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکار است؟! و اینکه مرا بپرستید، این راه مستقیم است.»

﴿اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِیْحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ﴿۳۱﴾﴾ [التوبة: ۳۱].

«(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند؛ در حالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، بپرستند.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۱۷۲﴾﴾ [البقرة: ۱۷۲].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید و شکر الله را به جای آورید اگر تنها او را می‌پرستید.»

خدای متعال در این آیات دستور می‌دهد که مردم عبادت را - که عبارت از بندگی، اطاعت و فرمانبرداری است - فقط مختص به او قرار دهند. تلقی چنین معنایی از قرائنی که در آیات وجود دارد، کاملاً واضح و آشکار است؛ زیرا خداوند در پنج آیه‌ی فوق دستور می‌دهد که از اطاعت طاغوت، شیطان، علما و دانشمندان دینی، پدران و اجداد دوری کنید؛ عبادت آنان را ترک کرده و در اطاعت خدای یگانه درآیید و فقط او را بندگی کنید.

﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِن رَّبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۶﴾﴾ [غافر: ۶۶].

«(ای پیامبر) بگو: همانا من نهی شده‌ام از اینکه کسانی را پرستش کنم که شما بجای الله می‌خوانید، چون نشانه‌های روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است، و مأمور شده‌ام که برای پروردگار جهانیان تسلیم باشم.»

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾﴾ [غافر: ۶۰].

«و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند».

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾
 إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ
 بِشِرْكِكُمْ﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴].

«(او) شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب داخل می‌گرداند، و خورشید و ماه را مسخر کرده که هر یک تا زمانی معین در حرکت است، این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آن اوست، و کسانی را که به جای او می‌خوانید (هم‌وزن) پوست نازک هسته‌ی خرما مالک نیستند. اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند، و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند».

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
 الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾ المائدة: ۷۶﴾.

«بگو: آیا چیزی را به جای الله می‌پرستید که دارای سود و زیانی برای شما نیست؟! و الله شنوای داناست».

خدای سبحان در آیات فوق دستور می‌دهد که مردم عبادت به معنای پرستش را فقط مختص او قرار دهند. بازهم فهم چنین معنایی از قرائن معلوم است؛ زیرا در هر چهار آیه‌ی فوق، واژه‌ی «العبادة» به همراه صیغه‌ی دعا (یعنی به فریادخواندن غیر خدا) آمده است؛ در آیاتی که قبلاً بیان شد و همچنین آیاتی که بعداً خواهد آمد، کاملاً به این موضوع اشاره شده است که مشرکان چه نوع اله‌ها و معبودهایی را در ربوبیت ماوراء الطبیعه، شریک خداوند قرار می‌دادند.

اکنون پس از این بحث مفصل، در مورد معنای گوناگون واژه‌ی «العبادة» و همچنین موارد مختلف کاربرد آن در قرآن کریم، هر شخص تیزبینی به خوبی می‌تواند دریابد که هرکجا در قرآن لفظ عبادت به کار رفته باشد و در آیات قبل و بعد از آن، هیچ قرینه‌ای برای منحصرکردن این واژه در یکی از معانی مختلف عبادت وجود نداشته باشد، مراد از واژه‌ی عبادت در تمامی این آیات، هر سه معنای آن یعنی بندگی، اطاعت و پرستش است، برای مثال به آیات زیر توجه کنید:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي﴾ [طه: ۱۴].

«یقیناً من «الله» هستم، هیچ معبودی (به حق) جز من نیست، پس مرا پرستش کن».

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

وَكَيْلٌ ﴿۱۰۲﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۲].

«این است الله، پروردگار شما، هیچ معبودی (بحق) جز او نیست، آفریننده‌ی همه چیز

است، پس او را بپرستید، و او بر همه چیز (کار ساز و) نگهبان است».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكِّ مِّنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ

اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۴﴾﴾

[یونس: ۱۰۴].

«بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک هستید، پس من کسانی را که شما به جای الله

پرستش می‌کنید؛ نمی‌پرستم، و لیکن من تنها الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند، و من

مأمور شده‌ام از مؤمنان باشم».

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن

سُلْطَانٍ إِن لَّكُمْ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [یوسف: ۴۰].

«شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها

داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است،

فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار».

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾

[هود: ۱۲۳].

«و (آگاهی از) غیب آسمان‌ها و زمین، از آن الله است، و همه‌ی کارها به سوی او باز

گردانده می‌شود، پس او را بپرست و بر او توکل کن».

﴿لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿۱۶۰﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ [مریم: ۶۴-۶۵].

«آنچه پیش روی ما، و آنچه پشت سر ما، و آنچه میان این دو است، (همه) از آن اوست، و

پروردگارت هرگز فراموش‌کار نیست. (همان) پروردگار آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن دو

است، پس او را پرستش کن، و بر عبادتش شکیبا (و پایدار) باش».

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۗ أَحَدًا﴾

[الکھف: ۱۱۰].

«پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

کسی نیست که بگوید در آیات فوق و آیاتی مشابه آن، واژه‌ی «العبادة» منحصرأ در معنای پرستش، بندگی یا اطاعت به کار رفته است؛ زیرا قرآن کریم در چنین آیاتی دعوت خود را در کامل‌ترین صورت ممکن عرضه می‌کند و هم چنان که معلوم است دعوت قرآن جز این نیست که بندگی، اطاعت و پرستش همگی باید خالصانه از آن خدای متعال باشد. از این رو اگر معانی کلمه‌ی «العبادة» را در موارد بخصوص محدود ساخته‌ایم و در نتیجه هر فردی که با چنین تصور محدودی از دعوت قرآن به این دین الهی ایمان بیاورد، به صورت حتم از تعالیم آن هم ناقص پیروی خواهد کرد.

دین

تحقیق لغوی

واژه دین^(۱) در کلام عرب با معانی متعددی به کار می‌رود^(۲)؛ مانند:

(۱) چیرگی، قدرت، حکمرانی، فرمانروایی، کسی را به زور به اطاعت واداشتن، به کارگیری قوه قاهره^(۳)، به بندگی کشیدن و مطیع ساختن [دان النَّاس]: مردم را مجبور به اطاعت از خویش کرد.

[دِنْتُهُمْ فدانوا]: بر آنان چیره و غالب شدم که در نتیجه مجبور به اطاعت از من شدند.

[دِنْتُ الْقَوْمَ]: آن قوم را به بردگی و ذلت کشاندم.

[دان الرَّجُلُ]: آن مرد عزت یافت.

[دان الرَّجُلَ]: آن مرد را مجبور به انجام کاری کردم که از آن کراهت داشت.

[دِئِنَ فُلَانٍ]: فلانی مجبور به انجام کاری شد که ناخوشایندش بود.

[دِنْتُهُ]: وی را تحت اختیار خویش گرفتم و بر او چیره و مسلط شدم.

[دِئِنْتَهُ الْقَوْمَ]: او را مسئول کردم تا آن قوم را اداره کند.

حطیئة، شاعر عرب، اینگونه مادرش را مورد خطاب قرار می‌دهد:

لَقَدْ دِئِنْتَ أَمْرَ بَنِيكَ، حَتَّى تَرَكْتَهُمْ أَدَقَّ مِنَ الطَّحِينِ^(۴)

۱- ابن فارس در مقایس اللغة ۳۱۹/۲ ذیل ماده (دین) می‌گوید: «دال و یاء و نون همگی اصل واحدی هستند که تمام مشتقات این ماده به آن برمی‌گردد و این اصل از جنس فرمانبرداری و فروتنی است.»

۲- نگاه کنید به: لسان العرب ۲۴/۱۷-۳۰.

۳- Sovereignty

۴- این بیت در لسان العرب ۲۸/۱۷، أساس البلاغة ۲۹۱/۱ آمده است و در دیوان حطیئة (۶۱) به صورت «وقد سوست أمر...» وارد شده است.

«از زمانی که امور پسرانت به تو واگذار شد (با آنان چنان رفتار کردی که) وقتی آنان را ترک کردی بسیار نرم‌تر از آرد بودند».

همچنین در حدیث نبوی ﷺ آمده است که آن حضرت فرمودند: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ»^(۱). یعنی «آدم زرنگ کسی است که بر نفس خود چیره و مسلط شود و آن را رام خویش گرداند و برای بعد از مرگ بکوشد». از این رو در کلام عرب حاکمی را که استیلای کامل بر یک کشور، ملّت یا قبیله داشته باشد، «دیان» گویند و به همین دلیل است که آعشی حرمازی، شاعر عرب‌زبان، پیامبر ﷺ را این‌چنین مورد خطاب قرار می‌دهد که:

يَا سَيِّدَ النَّاسِ وَدَيَّانَ الْعَرَبِ^(۲)

«ای سرور مردم و ای حاکم قدرتمند عرب»

به این ترتیب بنده و غلام را «مدین» و کنیز یا جاریه را «المدینه» گویند. بنابراین، «ابن المدینه» به معنای پسر جاریه است؛ آن‌چنان که أُخطل در یکی از مصرع‌های شعرش می‌گوید:

رَبَّتْ، وَرَبَا فِي حَجْرِهَا ابْنُ مَدِينَةٍ^(۳)

۱- **آلبانی:** این حدیث را ترمذی (۳۰۵/۳)، ابن ماجه (۵۶۵/۲)، حاکم (۵۷/۱) و احمد (۱۲۴/۴) از طریق ابوبکر بن ابومریم غسانی و او نیز از طریق حمزة بن حبيب و او هم از شداد بن اوس به صورت مرفوع نقل کرده‌اند. ترمذی درجه حدیث را «حَسَن» و حاکم آن را به شرط بخاری «صحيح» می‌داند. ذهبی هم بعد از نقل این حدیث می‌گوید: «به خدا سوگند این حدیث، صحیح است؛ چون ابوبکر بن ابومریم آن را روایت کرده است». و این گفته‌ی او درست است.

۲- **آلبانی:** عبدالله، پسر امام احمد بن حنبل رحمته الله این بیت را در زوائد مسند پدرش با شماره‌ی (۶۸۸۵ و ۶۸۸۶) با دو اسناد نقل کرده است که یکی از آن‌ها ضعیف است و در حدیث دیگر دو راوی وجود دارند که فقط ابن حبان آنان را «ثقه» می‌داند و هم چنان‌که نزد علما معلوم است و حافظ ابن حجر عسقلانی در مقدمه‌ی لسان المیزان به آن اشاره می‌کند، ابن حبان در ثقه‌داستن افراد، متساهل است؛ اما با این وجود استاد احمد محمد شاکر برخلاف علمای محقق و براساس قاعده‌ی خود که در این حدیث و سایر احادیث اعمال می‌کند، حدیث فوق الذکر را از درجه‌ی «معلق» به درجه‌ی «مُسند» تصحیح می‌کند؛ زیرا به افرادی که ابن حبان ثقه می‌داند، اعتماد دارد.

۳- این بیت در دیوان أُخطل ۵، لسان العرب ۱۸۹/۱۷ و ۳۱۳/۱۳ و مقاییس اللغة ۳۳۴/۱ و ۳۱۹/۲ آمده است.

«آن دخترک بزرگ شد و در دامانش پسر کنیزی پرورش یافت».

همچنین در قرآن کریم آمده است که:

﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾﴾ [الواقعة: ۸۶-۸۷].

«پس اگر (در برابر اعمال تان) جزا داده نمی‌شوید. اگر راست می‌گویید آن (روح) را باز گردانید!».

(۲) اطاعت، بندگی، خدمت کردن، کاملاً در اختیار کسی بودن، فرمانبرداری کردن، پذیرفتن ذلت، خضوع کردن در برابر قدرت و سیطره‌ی فردی خاص
[دَنُّهُمْ فِدَانُوا]: بر آنان تسلط یافتیم که در نتیجه از من اطاعت کردند.
[دِنْتُ الرَّجُلَ]: به آن مرد خدمت کردم.

از حضرت رسول ﷺ نقل است که فرمودند: «أُرِيدُ مِنْ قُرَيْشٍ كَلِمَةً تَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَرَبُ» یعنی از قریش کلمه‌ی «لا إله إلا الله» را می‌خواهم بگویند که به واسطه‌ی آن تمام عرب‌ها را به اطاعت و خضوع در برابر خود وادار می‌کنند؛ به این ترتیب به قومی که مطیع باشند، گفته می‌شود: «قوم دین» و با همین معنا در حدیث خوارج آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ»^(۱). یعنی خوارج از دین خارج می‌شوند آن‌چنان که تیر از کمان خارج می‌شود.^(۲)

۱- **آلبانی:** بخاری (۲۳۸/۱۲-۲۵۴) و مسلم (۱۰۹/۳-۱۱۷) از طرق گوناگون این حدیث را از تنی چند از صحابه‌ی کرام مثل علی بن ابیطالب، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمر و جابر بن عبدالله روایت کرده‌اند.

۲- معنای حدیث به این شکل نیست که خوارج به طور کلی از دین به معنای ملت (اسلام) خارج خواهند شد؛ زیرا هنگامی که از حضرت علی رضی الله عنه پرسیدند که آیا خوارج کافر بودند؟ در پاسخ فرمودند: آنان از کفر فرار کردند. و بازهم پرسیدند که آیا خوارج منافق بودند؟ فرمودند: منافقان، خدا را بسیار کم یاد می‌کنند در حالی که آنان صبح و شب به ذکر خدا مشغولند.
از این فرموده‌های حضرت علی، کرم الله وجهه، به خوبی معلوم می‌شود که مراد از واژه دین، اطاعت از امام برحق است. ابن اثیر در کتابش *النهاية* جزء دوم صفحه ۴۱-۴۲ این حدیث را با چنین معنایی تفسیر کرده است و می‌گوید: «مقصود پیامبر از دین در حدیث خوارج، اطاعت است به این معنا که خوارج از اطاعت امامی که اطاعت از او واجب است، خارج می‌شوند».

(۳) شرع، قانون، طریقت، مذهب، ملت، عادت، آداب و رسوم

[ما زال ذلك ديني وديني]: آن کار همواره رسم و عادت من است.

[دان]: هنگامی گفته می‌شود که شخصی به کاری خیر یا شر عادت پیدا کند.

در حدیث آمده است: «كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ بِدِينِهِمْ»^(۱). یعنی: قریش و هرکسی که بر راه و روش و عادت آنان باشد. همچنین در روایتی دیگر آمده است که «أَنَّ عَلِيَّهَ السَّلَامُ كَانَ عَلَى دِينِ قَوْمِهِ»^(۲). یعنی: پیامبر اکرم ﷺ در (اموری مانند ازدواج، طلاق، ارث و سایر امور مدنی و اجتماعی) تابع حدود و مقررات قوم خویش بود.^(۱)

۱- **آلبانی:** این عبارت، قسمتی از روایت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها است که فرمودند:

«كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ بِدِينِهِمْ يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمُّونَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَةَ، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، فَيَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ [البقرة: ۱۹۹]». «قریش و کسانی که بر رسم و آیین آنان بودند (در ایام حج) در سرزمین مُزْدَلِفَه وقوف می‌کردند و آنجا را «الْحُمْس» می‌نامیدند؛ درحالی که سایر عرب‌ها در صحرای عرفات وقوف می‌کردند. هنگامی که اسلام آمد، خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که به صحرای عرفات برود و در آنجا وقوف کند و از همانجا (به سوی سرزمین منی) حرکت کند و این آیه در آن مورد نازل شد که می‌فرماید: از همانجایی که مردم (به سوی منی) روان می‌شوند، شما هم از آنجا حرکت کنید».

بخاری (۱۵۰/۸) و مسلم (۳۴/۴) و بیهقی (۱۱۳/۵) و تنی چند از محدثین این حدیث را روایت کرده‌اند.

۲- **آلبانی:** حدیث فوق را با این لفظ در هیچیک از مرجع‌هایی که در دست داشتم، نیافتم؛ بلکه این حدیث را این اثر در کتاب النهایه ذیل ماده‌ی (دین) روایت کرده است بدون اینکه آن را تخریح کند یا به کسی نسبت دهد؛ هم چنان که این (عدم ذکر تخریح احادیث) عادت این اثر در کتاب النهایه است.

ابن سعد نیز در الطبقات الکبری (ج ۱ ق ۱ ص ۱۲۶) حدیث مذکور را با سند صحیح از سدی در شأن نزول این آیه ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ روایت کرده است و می‌گوید: «پیامبر اکرم ﷺ چهل سال بر رسم و آیین قوم خویش بود». اما اسناد این حدیث، ضعیف و معضل است؛ زیرا بین سدی و آنحضرت ﷺ فاصله‌ی زمانی بسیار زیادی وجود دارد و این حدیث به وضوح منکر است و نیازی ندارد که در این مورد زیاد صحبت کنیم؛ اما بهترین قولی که در تفسیر آیه‌ی فوق گفته شده است، این آیه از قرآن کریم است که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا

(۴) مجازات کردن، پاداش دادن، قضاوت کردن، حساب کردن

در ضرب المثل‌های عربی آمده است که «كَمَا تَدِينُ تُدَانُ» یعنی: هرگونه که با مردم رفتار کنی به همان شکل نیز با تو رفتار خواهند کرد.

قرآن کریم از قول کفار نقل می‌کند که ﴿أَوَلَمْ نَكْفُرْكَ بِاللَّهِ عِندَ رَبِّكَ﴾ [الصافات: ۵۳] یعنی: آیا ما در روز قیامت مورد محاسبه قرار می‌گیریم و مجازات می‌شویم؟!

در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«لَا تَسُبُّوا السَّلَاطِينَ فَإِنَّ كَانَ لَا بَدَّ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ دِنَهُمْ كَمَا يَدِينُونَ»^(۲). یعنی: «پادشاهان را دشنام ندهید و اگر چاره‌ای نداشتید (و کاسه‌ی صبرتان از ظلم‌شان لبریز شد) فقط بگویید: بارالها! با آنان آن‌چنان رفتار کن که با ما رفتار می‌کنند».

و از این روست که واژه‌ی «الدیان» به معنای قاضی و رییس محکمه نیز به کار می‌رود.

از یک نفر در مورد حضرت علی ابن ابی طالب، کرم الله وجهه، پرسیدند در پاسخ گفت:

«إِنَّهُ كَانَ دِيَّانَ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا».

«علی بن ابیطالب رضی الله عنه بزرگترین قاضی این امت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود».

كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيْمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْتَهُ نُورًا تَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ [الشوری: ۵۲]. «و این‌گونه بر تو (ای پیامبر) روحی (= قرآن کریم) را به فرمان خود وحی کردیم، تو (پیش از این) نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست، ولی ما آن را نوری قرار دادیم، با آن هر کس از بندگانمان را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم، و مسلماً تو (ای پیامبر) به راه راست هدایت می‌کنی».

۱- البته این حدیث اشاره به قبل از آغاز وحی و پیامبری حضرت صلی الله علیه و آله دارد. (مترجم)

۲- **آلبانی:** این حدیث را فقط در النهایة فی غریب الحدیث ابن اثیر یافتیم که آن را از طریق ابن عمرو روایت کرده است. اما حدیث ابن عمر را شیخ اسماعیل عجلونی در کشف الخفاء (۴۵۶/۱) با لفظ دیگری نقل کرده است که در اینجا قابل استناد نیست. والله اعلم.

استعمال کلمه‌ی دین در قرآن کریم

از آنچه گذشت کاملاً معلوم می‌شود که واژه‌ی دین چهار معنای پایه‌ای و اساسی دارد؛ به عبارتی دیگر، با شنیدن کلمه‌ی دین، در ذهن یک فرد عرب چهار تصور مهم شکل می‌گیرد:

- ۱- استیلا و چیرگی از جانب کسی که دارای سلطه‌ی برتر است.
 - ۲- اطاعت، بردگی، بندگی و خضوع در برابر کسی که دارای سلطه و قدرت است.
 - ۳- حدود، قوانین، راه و روشی که مردم از آن پیروی می‌کنند.
 - ۴- محاسبه‌ی اعمال، قضاوت کردن، مجازات کردن، عقاب کردن.
- عرب‌ها واژه‌ی دین را قبل از اسلام با معانی مختلفی به کار می‌بردند؛ گاهی با معنای اول و گاهی با معنای دوم و...؛ اما مسأله‌ی مهمی که در اینجا وجود دارد این است که عرب‌ها چون تصور واضحی از هیچیک از چهار معنای فوق نداشتند و این معانی نزدشان ارزش خاصی نداشت، واژه‌ی دین را به صورت مبهم و پیچیده به کار می‌بردند. علت آن بود که کلمه‌ی دین در طول زمان این فرصت را نیافته بود که خود را به عنوان یک اصطلاح در نظام فکری عرب‌ها جای دهد، تا اینکه سرانجام قرآن کریم نازل شد و این کلمه را هماهنگ و سازگار با اهداف خویش یافت و آن را به خود اختصاص داده و برای معانی واضح و مشخصی به کار برد و در آیات خود از آن به عنوان اصطلاحی ویژه استفاده کرد؛ زیرا هم چنان که می‌بینید کلمه‌ی دین در قرآن کریم بسیار کامل‌تر از معنای قبلی آن استعمال شده است که متشکل از چهار رکن مهم است:

- ۱- حاکمیت و سلطه‌ی برتر
- ۲- اطاعت کردن و پذیرفتن سلطه‌ی آن حاکمیت مطلق و سلطه‌ی برتر.
- ۳- یک نظام فکری و عملی که به واسطه‌ی قدرت آن حاکمیت به وجود آمده است.
- ۴- پاداشی که سلطه‌ی برتر به افراد برای پیروی از آن نظام و داشتن اخلاص نسبت به او می‌دهد و یا مجازاتی که در مورد هرگونه تمرد و عصیان اعمال می‌کند.

قرآن کریم گاهی واژه‌ی دین را بر دو معنای نخست اطلاق می‌کند؛ گاهی نیز آن را فقط در یکی از دو معنای سوم یا چهارم به کار می‌برد و در بعضی موارد کلمه‌ی دین

را استعمال کرده و همزمان هر چهار معنای آن را اراده می‌کند. برای روشن شدن هرچه بیشتر این مطلب، بهتر است که نگاهی به آیات قرآن بیندازیم:

دین با معنای اول و دوم

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [غافر: ۶۵-۶۵].

«الله کسی است که زمین را برای شما قرارگاه، و آسمان را (همچون) سقفی قرار داد، و شما را صورت بخشید، پس صورت‌تان را نیکو گرداند، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد این است الله پروردگار شما، پس پر برکت و بزرگوار است الله که پروردگار جهانیان است. او زنده است، هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، پس در حالی که دین خود را خالص گردانیده او را بخوانید، حمد و ستایش مخصوص الله پروردگار جهانیان است.»

﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾﴾ [الزمر: ۱۱-۱۲].

«بگو: من مأمور شده‌ام که الله را پرستش کنم، در حالی که دینم را برای او خالص گردانم. و مأمور شده‌ام که نخستین مسلمانان باشم.»

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُونِهِ ﴿١٥﴾﴾ [الزمر: ۱۴-۱۵].

«(ای پیامبر) بگو: من الله را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص می‌گردانم، پس شما هر چه را که می‌خواهید به جای او پرستش کنید.»

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ ﴿١٧﴾﴾ [الزمر: ۱۷].

«و کسانی که از طاغوت (= شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند، و رو به سوی الله آوردند، برای آنان بشارت است.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ... ﴿٣﴾﴾ [الزمر: ۲-۳].

«بی‌گمان ما (این) کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، پس الله را پرستش کن و دین را برای او خالص گردان. آگاه باشید که دین خالص از آن الله است.»

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ﴾ [النحل: ۵۲].
 «آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن اوست و همواره اطاعت و انقیاد از وی واجب و لازم است، پس (وقتی که عالم هستی از آن خدا و قوانین تکوینی و تشریحی و اطاعت و انقیاد همه چیز و همگان از او است) آیا از غیر خدا می‌ترسید؟!».

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳].

«آیا به دنبال اطاعت و بندگی غیر خدا هستند؟ درحالی که آنانی که در آسمان‌ها و زمینند، از روی اختیار یا از روی اجبار در برابر او تسلیمند و به سوی او بازگردانده می‌شوند».

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ﴾ [البینة: ۵].
 «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک و بت پرستی) به توحید (و دین ابراهیم) روی آورند».

در تمامی آیات فوق، کلمه‌ی دین به معنای قدرت برتر، فرمانبرداری از سلطه‌ی او و در نهایت پذیرش اطاعت و بندگی در مقابل آن به کار رفته است و مراد از خالص کردن دین برای خداوند - که در آیات به آن اشاره شده است - این است که انسان تسلیم حاکمیت، فرمانروایی و دستور غیر خدا نشود و اطاعت و بندگی خود را آن‌چنان برای خدا خالص گرداند که جز او کسی را عبادت نکند و هرگز غیر خدا را به صورت مستقل (یعنی بدون اینکه در طول اطاعت الهی باشد) پیروی نکند^(۱).

۱- به عبارتی دیگر اطاعت از غیر خدا (هرکسی که باشد) باید در طول اطاعت الهی و در محدوده چارچوبی باشد که خداوند برای آن ترسیم کرده است؛ یعنی اطاعت فرزند از پدر، اطاعت زن از شوهر، اطاعت بنده و خادم از اربابش و اطاعت‌هایی از این دست اگر به دستور خداوند و در چارچوبی باشد که خداوند برای آن قرار داده است، عین اطاعت از خداوند است. اما اگر این اطاعت‌ها خارج از آن محدوده و مستقل از دستور خداوند باشد، انسان در برابر خداوند عصیان کرده و بر او بغی نموده است.

در حکومت نیز به همین شکل است؛ اگر حکومت بر پایه قوانین الهی باشد و حاکمان احکام خداوندی را در حوزه حکومتی خویش، به درستی اجرا کنند، قطعاً اطاعت از حکومت واجب خواهد بود. اما اگر اینگونه نباشد و حکومت بر پایه قوانین وضعی شکل گرفته باشد، اطاعت از آن گناه به شمار می‌آید.

دین با معنای سوم

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٥﴾ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾﴾ [يونس: ۱۰۴-۱۰۵].

«بگو: ای مردم! اگر از دین من در شک هستید، پس من کسانی را که شما به جای الله پرستش می‌کنید؛ نمی‌پرستم، و لیکن من تنها الله را می‌پرستم که شما را می‌میراند، و من مأمور شده‌ام از مؤمنان باشم. و اینکه روی خود را به آیین حنیف متوجه کن، و هرگز از مشرکان مباش!».

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [يوسف: ۴۰].

«شما به جای الله (چیزی را) نمی‌پرستید، مگر نام‌هایی را که خود و نیاکان‌تان به آن‌ها داده‌اید، الله هیچ دلیلی بر (اثبات) آن‌ها نازل نکرده است، فرمانروایی تنها از آن الله است، فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین راست و استوار».

﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنِينٌ ﴿٣١﴾ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ۗ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٣﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٣٤﴾ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۗ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِن أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٥﴾﴾ (۱) [الروم: ۲۶-۳۰].

«و از آن اوست هر که در آسمان‌ها و زمین است، و همگی فرمانبردار او هستند. و او کسی است آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند و این (باز گرداندن) بر او آسان‌تر است، و توصیف برتر در آسمان‌ها و زمین برای اوست، و او پیرزومند حکیم است.»

۱- یعنی خداوند انسان را براساس فطرتی خلق کرده است که در آن هیچ شریکی برای خدای متعال در آفرینش، رساندن رزق و روزی و مسئولیت آموزش و پرورش انسان وجود ندارد و آدمی نیز هیچ معبود، مالک و فرمانده به حقی جز خدای سبحان ندارد؛ بنابراین، راه صحیح و درست برای انسان این است که عبادت خویش را فقط مختص خدای متعال گرداند و بنده غیر او نباشد.

(الله) برای شما از خودتان مَثَلی زده است؛ آیا بردگان تان در آنچه به شما روزی دادیم، با شما شریک هستند، تا شما در آن برابر (و یکسان) باشید، همان گونه که شما از (شرکای آزاد) خود بیم دارید از آن ها هم بیم داشته باشید؟! این چنین آیات را برای گروهی که تعقل می کنند به روشنی بیان می کنیم. بلکه ستمکاران بدون علم و آگاهی از هوی و هوس های خود پیروی کردند، پس آن را که الله گمراه کرده است چه کسی هدایت می کند؟! و برای آن ها هیچ یآوری نخواهد بود. پس روی خود را با حق گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند».

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ [النور: ۲].

«هر یک از زن و مرد زنا کار را صد تازیانه بزنید، و اگر به الله و روز آخرت ایمان دارید نباید در (اجرای احکام) دین الله نسبت به آن دو (زن و مرد) رأفت (و رحمت کاذب) داشته باشید».

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [التوبة: ۳۶].

«بی گمان تعداد ماه ها نزد الله در کتاب خدا، از آن روز که آسمان ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است، که چهار ماه از آن، (ماه) حرام است. این، دین ثابت و درست (الهی) است».

﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَٰ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾ [يوسف: ۷۶].

«این گونه برای یوسف چاره اندیشی کردیم، او (هرگز) نمی توانست در آیین پادشاه برادرش را بگیرد».

﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمُ شُرَكَاءَهُمْ^(۱) لِيُرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمُ^(۲) دِينَهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۳۷].

۱- منظور از شرکا کسانی است که مشرکین در الوهیت، حکومت، قانونگذاری و تشریح، شریک خداوند قرار می دادند.

۲- منظور از عبارت ﴿وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمُ دِينَهُمْ﴾ این است که آن قانونگذاران دروغگو، کشتن فرزندان را آن چنان برای پدران، خوب و زیبا جلوه داده بودند که مشرکان گمان می کردند چنین کار قبیحی جزو همان دینی است که آنان از پدران خویش و پدران شان هم از قدیم الایام از ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) به ارث برده اند.

«و این چنین شریکان‌شان برای بسیاری از مشرکان، کشتن فرزندان‌شان را آراسته جلوه دادند. تا هلاک‌شان کنند، و آیین‌شان را بر آنان مشتبه سازند».

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری: ۲۱].

«آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه‌ی الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟!».

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ [الکافرون: ۶].

«آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!».

واژه‌ی دین در آیات فوق عبارت است از: قانون، حدود، شریعت، طریقت و یک نظام فکری و عملی که انسان خود را نسبت به اجرای آن مقید و ملزم می‌داند. لذا، اگر انسان از سلطه‌ای پیروی کند که قانونی از قوانین خداوند و یا نظامی از نظام‌های سلطه‌ی الهی باشد، بدون شک داخل در دین خداوند عزوجل است؛ اما اگر آن سلطه، سلطه‌ی پادشاه، مشایخ، کشیشان، خانواده، عشیره یا اکثر مردمان یک ملت باشد، بی‌تردید انسان داخل در دین هر یک از آنان است. خلاصه‌ی کلام آنکه هرگاه آدمی شخصی را بالاترین مرجع و نیز مافوق خود فرض کند و حکمش را مطلقاً لازم الاجرا بداند و به موجب آن از راه و روشی که برایش تعیین می‌شود پیروی کند، بدون شک داخل در دین همان شخص است.

دین با معنای چهارم

﴿إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿۵﴾ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿۶﴾﴾ [الذاریات: ۵-۶].

«بی‌گمان آنچه به شما وعده داده شد قطعاً راست است. و یقیناً (روز) جزا (ی اعمال)

واقع شدنی است».

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ﴿۱﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿۲﴾ وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ

الْمِسْكِينِ ﴿۳﴾﴾ [الماعون: ۱-۳].

«(ای پیامبر) آیا کسی که روز جزا را تکذیب می‌کند دیده‌ای؟! پس او (همان) کسی که

یتیم را (با خشونت از خود) می‌راند. و (دیگران را) به اطعام بی‌نوا (و مسکین) ترغیب و

تشویق نمی‌کند».

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۷﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۱۸﴾ يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ

لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿۱۹﴾﴾ [الانفطار: ۱۷-۱۹].

«و تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟! باز تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟! روزی که هیچ کس قادر به انجام کاری برای دیگری نیست، و در آن روز حکم (و فرمان) از آن الله است.»

واژه‌ی دین در آیات فوق به معنای محاسبه‌ی نفس، قضاوت (در مورد اعمال انسان)، مجازات کردن و پاداش دادن آمده است.

دین اصطلاحی جامع و فراگیر

تا به اینجای سخن قرآن کریم کلمه‌ی دین را بیشتر با چهار معنای رایجی که عرب‌ها آن را می‌فهمیدند، به کار می‌برد؛ اما از اینجا به بعد این واژه را به عنوان اصطلاحی جامع و فراگیر برای تعبیر از نظامی به کار می‌گیرد که در آن، شخص یک سلطه‌ی خاص را بر تو از تمامی سلطه‌ها تلقی می‌کند؛ اطاعت و پیروی از دستوراتش را بر خود لازم می‌داند؛ در زندگی مقید به حدود، قوانین و قواعد آن سلطه‌ی برتر می‌باشد؛ با اطاعت از او امید دست یافتن به عزت، پیشرفت و پاداش نیک را در سر می‌پروراند و با عصیان در برابرش از ذلت، خواری و بدفرجامی خویش هراس دارد. شاید بتوان گفت که در هیچیک از زبان‌های دنیا اصطلاحی این‌چنین جامع و فراگیر که تمام این مفاهیم را فقط با یک واژه بیان کند، وجود ندارد. اگرچه کلمه‌ی «state» در زبان انگلیسی تقریباً چنین مفهومی می‌رساند، اما هرگز معنای آن به گستردگی اصطلاح دین نمی‌رسد. در آیات زیر اصطلاح دین با همان مفهوم گسترده‌ی خود به کار رفته است.

معنای اول و دوم معنای چهارم معنای سوم

﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].

«با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می‌دانند، و نه دین حق را می‌پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند.»

﴿دِينَ الْحَقِّ﴾ اصطلاحی است که خداوند ﷻ در آیه‌ی فوق تعریف می‌کند و در سه جمله‌ی نخست (که با خط تیره مشخص کرده‌ایم) معنای آن را به خوبی شرح

می‌دهد. به این ترتیب، خداوند هر چهار معنای واژه‌ی دین را یکجا به کار می‌برد و از آن با نام «الدین الحق» تعبیر می‌کند.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ۗ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ [غافر: ۲۶].

«و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم، و او پروردگارش را (برای نجات) بخواند، بی‌گمان من می‌ترسم که دین شما را دگرگون کند یا در (این) سرزمین فساد انگیزد».

با ملاحظه‌ی تمامی آیاتی که در قرآن کریم بخصوص در داستان موسی عليه السلام و فرعون آمده است، شک و تردیدی باقی نمی‌ماند در اینکه واژه‌ی دین، در این دسته از آیات نه تنها به معنای مذهب و مجموعه‌ی اعمال و مناسک دینی بلکه به معنای حکومت و نظام مدنی نیز به کار رفته است؛ همان چیزی که فرعون از وقوع آن هراس داشت و آن را به صراحت اعلام می‌کرد و می‌ترسید که اگر موسی عليه السلام در دعوت خویش پیروز شود، استبدادی‌شان به پایان رسد و نظام سیاسی مصر که متکی بر حاکمیت فراعنه و همچنین قوانین و آداب و رسوم آنان بود، کاملاً ریشه‌کن شود و نظام دیگری با پایه و اساسی مختلف جای آن را بگیرد. یا اینکه اصلاً هیچ نظامی نتواند در این کشور پهناور استقرار یابد و تمام مملکت را آشوب و بلوا فرا گیرد.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹].

«همانا آئین برحق و نظام راستین در نزد خداوند، اسلام است».

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل

عمران: ۸۵].

«و هر کس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد».

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین‌ها

غالب گرداند، اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند».

﴿وَقَتَلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: ۳۹].

«و با آن‌ها پیکار کنید، تا فتنه (شرک) ریشه‌کن شود، و (پرستش و) دین، همه از آن الله

باشد».

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱۰۰﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۱۰۱﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۱۰۲﴾﴾ [سورة النصر].

«ای پیامبر) هنگامی که یاری الله و پیروزی فرا رسد. و مردم را ببینی که گروه گروه در دین الله داخل می‌شوند. پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه، همانا او بسیار توبه‌پذیر است.».

مراد از واژه‌ی دین در آیات فوق، همان نظام کاملی است که شامل تمام جنبه‌ها و ابعاد مختلف زندگی انسان همچون امور اعتقادی، فکری، اخلاقی عملی و... باشد. خدای متعال در دو آیه‌ی نخست می‌فرماید که از دید او، یک نظام سالم و پسندیده برای زندگی دنیوی انسان‌ها، نظامی است که مبتنی بر اطاعت از خداوند و بندگی او باشد و به این ترتیب سایر نظام‌هایی که مبتنی بر اطاعت از سلطه‌ی غیر خداست، مردود و باطل است و طبیعتاً مورد رضایت او نیست؛ زیرا خداوند برای انسانی که مخلوق، مملوک، بنده و تربیت‌شده‌ی (دستان مبارک) اوست و در ملکوت او مثل سایر مردمان زندگی می‌کند، هرگز راضی نیست که این حق را به خود بدهد در زیر سایه‌ی اطاعت از سلطه‌ی غیر خدا و بندگی جز او زندگی کند و پیرو دستورات غیر او باشد. همچنین خدای عزوجل در آیه‌ی سوم می‌فرماید که او پیامبرش را با همان نظام حقی (اسلام) فرستاده است که صحیح‌ترین نظام‌ها برای زندگی انسان است و هدف رسالتش نیز این است که اسلام را بر سایر نظام‌های (مردود و باطل) برتری دهد و پیروز گرداند.

در آیه‌ی چهارم به مؤمنان دستور می‌دهد که برای برپایی دین اسلام تا آن جایی بجنگند که هیچ فتنه‌ای در زمین باقی نماند؛ به عبارتی دیگر، تا زمانی بجنگند که تمام نظام‌های مبتنی بر بغی و تمرد در برابر دستورات خداوند از زمین برچیده شود و همه‌ی مردمان خالصانه، مطیع و بنده‌ی خدای متعال شوند.

در آیه‌ی پایانی دقیقاً زمانی پیامبرش را مورد خطاب قرار می‌دهد که آنحضرت پس از بیست و سه سال تلاش و مبارزات مستمر، انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید و اسلام را عملاً به عنوان نظامی عقیدتی، فکری، اخلاقی، تربیتی، مدنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با تمامی اجزاء و تفصیل آن مستقر ساخت و (پس از آن بود که) هیأت‌های سیاسی قبایل عرب پیایی از نواحی مختلف شبه جزیره‌ی عربستان به سوی پیامبر اکرم ﷺ آمده و در آغوش اسلام قرار می‌گرفتند و مسلمان می‌شدند؛ اینگونه بود

که پیغمبر اکرم ﷺ رسالتی را که برای اجرای آن مبعوث شده بود، کاملاً ادا کرد. خدای سبحان به همین مناسب به آنحضرت فرمود:

مبادا تصور کنی که چنین کار ارزشمندی را با تلاش‌ها و کوشش‌های خود به نتیجه رسانده‌ای و این باعث شگفتی تو شود؛ زیرا تنها کسی که منزله از عیب و نقص است و صفات کمال مختص به اوست، همانا یگانه پروردگار توست؛ پس او را تسبیح کن و در ازای توفیقی که برای انجام چنین وظیفه‌ی خطیری به تو عطا کرده است، شکر کن و از او بخواه.

بار الها! تقصیرات و کم‌کاری‌هایی را که در طول مدت این بیست و سه سال در راستای انجام وظیفه‌ای مرتکب شده‌ام، بر من بیخشای!

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

اصطلاحات چهارگانه در قرآن

چهار واژه‌ی اله، رب، دین و عبادت، پایه و اساس اصطلاحات قرآنی هستند که مسلمانان در فهم صحیح آن‌ها دچار خطا شده‌اند. به گونه‌ای که پیام قرآن در نظر آنان بسیار محدود شده است.

درحالی که هرکس بخواهد آیات قرآن را به دقت مورد بحث و بررسی قرار دهد و در معنای آن تأمل نماید، ناگزیر باید معنای صحیح اصطلاحات چهارگانه را به خوبی و به طور کامل و فراگیر بفهمد. چون فهم صحیح آن‌ها رسوبات جاهلی را از دل‌ها پاک می‌کند و به تمام اعمال انسان معنا و مفهوم خاصی می‌بخشد. به نحوی که با درک درست آن‌ها، انسان خدای خود را به خوبی خواهد شناخت و خواهد توانست رابطه‌اش را با الله و ربّ خود به طور صحیح تنظیم نماید. دین خود را خالصانه برای او قرار دهد و همواره او را عبادت کند. در این کتاب تلاش شده تا برای تنویر اذهان مسلمانان، معنا و مفهوم این اصطلاحات به طور صحیح و فراگیر تقدیم خوانندگان گردد. امید است که مفید واقع شود.